

تقریر
پرومی محمد علی لائبریری 1988

CHECKED
افکار جاوید محمد

ترجمہ

محمد ابراہیم آیتی سرخندی



از انتشارات

کتاب فروشی محمدی

طهران - خیابان شاه آباو



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه مترجم

در تابستان سال گذشته (۱۳۳۴) برای اولین بار یکی از کتابهای مذهبی را که بزبان انگلیسی تالیف شده بود بفارسی ترجمه کردم این کتاب در موضوع افکار جاوید حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نوشته شده و دارای سبکی شیوا و ترتیبی منظم و بیانی محکم است مؤلف آن یکی از نویسندگان اسلامی مولوی محمدعلی لاهوری است که در تفسیر قرآن و ترجمه آن بانگلیسی و دیگر تالیفات مذهبی او ذوق سرشار و حسن فریحه اش کاملاً هویدا است و در این کتاب که زمینه کاملاً مساعد و مقدسی در اختیار داشته است نیز شواهد ذوق و حسن استفاده نویسنده را می توان مشاهده کرد. متأسفانه در این تألیف با همه نفاستی که دارد نقطه های ضعفی است که بر خواننده متوجه پوشیده نخواهد ماند و برای يك نفر مترجم هم جز رعایت کمال امانت و وظیفه ای نیست. ترجمه کتابی بهیچوجه نمی تواند معروف تصدیق یا تکذیب مترجم راجع بمندرجات آن بوده باشد آنهم مترجمی که جز اظهار ارادت و عرض ادب در پیشگاه مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نظری نداشته و در مقام فتح باب مناظرات مذهبی نبوده است. خوانندگان این کتاب را باین دستور مقدس قرآن توجه میدهم فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و

اولئك هم اولوالالباب (۱۸ رمز) پس بندگان مرا نوید ده آنانکه سخن را بشنوند پس نیکوتر آنرا پیروی کنند ، آنها هستند که از هدایت حق و سعادت خردمندی بهره‌مند گشته‌اند . اکنون برای توجه دادن خواننده پاره‌ای از موارد را تذکر می‌دهیم .

۱- نویسنده سوره هل ائی را یکی شمرده است با اینکه بدلائل قطعی مدنی بودن آن معرّض و مسلم است .

۲- نویسنده شش کتاب اهل سنت را شمرده و از کتابهای حدیث شیعه (کتب اربعه) اسمی نبرده است .

۳- مسئله خلود کفار در عذاب از ضروریات دین و صریح قرآن است و قابل تردید نیست .

۴- پاره‌ای از تعبیرات نویسنده باعث اشتباه نشود و خوانند همه جا متوجه باشد که تشریح احکام و تأسیس قانون از طرف خدا و تبلیغ آنها در عهده پیغمبر است .

۵- نویسنده طبقات میراث را بر طبق مذهب خود نوشته و بشیعه مربوط نیست .

۶- در فصل دولت نویسنده شوری را مالک خلافت و حکومت و قیاس را یکی از مبانی استنباط احکام دانسته و حال آنکه تعیین خلیفه کار خدا و معرفی او با پیغمبر است و قیاس راهم کسانی در استنباط احکام دین دخیل دانسته‌اند که از برکات اهل بیت و صراط مستقیم بر کنار و بی بهره مانده‌اند .

۷- نویسنده میگوید پیغمبر بواسطه شدت مرض ناچار ابو بکر را برای پیشنمازی تعیین کرد در صورتیکه با تعیین امیر المؤمنین علی بن - ایطالب علیه السلام برای خلافت این سخن را ارزشی نیست .

۸ - با دلایل قطعی که در دست است نمی توان همه صحابه پیغمبر را در تمام گفتارهای آنها راست گو دانست و امروز پاره ای از دانشمندان اهل سنت نیز این سخن را ناشی از تعصب می شمارند .

۹ - آیه تطهیر بشواهد قطعی مخصوص اهل بیت است و بار و ارجحی

ارتباط ندارد

۱۰ - کار خلافت با آزادی و بی نظری انجام نگرفت، مگر گیرودار -

های سقیفه و شکایتهای اهل بیت را فراموش کرده اید ؟

تذکر این نکته ضرورت دارد که مؤلف کتاب حاضر، به تبعیت از عنوان یک رشته کتابهایی که اخیراً در اروپا و امریکا نشر یافته، از قبیل «افکار زنده روسو» و سایر متفکرین، نام این کتاب را «افکار زنده محمد» گذاشته است، و ما برای اینکه عنوان رساتر و حقیقی تری بآن داده باشیم، آنرا بعنوان «افکار جاوید محمد (ص)» ترجمه کرده ایم و ناگفته پیداست که مقام مقدس نبوت بالاتر از مقام فکر و متفکر است، و از لحاظ اینکه مؤلف در نظر داشته است که افکار غربی ها را باین عنوان جلب کند و ما امانت در ترجمه را رعایت کرده ایم، از مقام مقدس نبوت معذرت می خواهیم.

امیدوارم اگر روزی خدا بخواهد و بنسای تجدید طبع باشد مطالب

لازم و مفیدی مربوط بمتن کتاب در پاورقی اضافه شود .

تهران آذرماه ۱۳۳۵

محمد ابراهیم آیتی

بنام خدای بخشنده و مهربان

ستایش خدا راست که پرورده گار جهانها (جهان نیان) است

بخشنده و مهربان ؛ پادشاه روز حساب ؛

نو را میپرستیم و از تو یاری میخواستیم

ما را براه راست رهبری فرما

راه آنانکه ایشان را مورد نعمت قرار داده ای

نه آن مردمی که بر آنها خشم نمودی و نه گمراهان

« فَاْتِجِدُ الْكِتَابَ »

محمد سيد الكونين و الثقلين و
الفریقین من عرب و هجم
فاق النبيين في خلق و في خلق
و لم يدانوه في علم ولا كرم
فهو الذي تم معناه و صورته
ثم اعطاه حيبا باري النسم
(بوصیری)

دبیری که انگشت بر خط نوشت
وزو یافت لوح و قلم سر نوشت
(هادوی بیرجندی)

فهرست مندرجات

ج	مقدمه مترجم
۱	دیباچه
۵	فصل اول - خلاصه‌ای از زندگانی حضرت محمد ﷺ
۶۵	فصل دوم - ایمان بن خدا
۹۲	فصل سوم - وحدت بشریت
۱۰۱	فصل چهارم - شرافت انسان
۱۱۴	فصل پنجم - نماز و دعا در پیشگاه خدا
۱۲۷	فصل ششم - خدمتگذاری بشر
۱۳۳	فصل هفتم - صدقه و دستگیری
۱۴۰	فصل هشتم - مدینه فاضله (کاخ اخلاق)
۱۵۹	فصل نهم - ثروت
۱۷۷	فصل دهم - کار و کوشش
۱۸۵	فصل یازدهم - زندگی خانه
۲۰۱	فصل دوازدهم - دولت



دیباچه

خلاصه ذیل از زندگی گانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، اصلاحات اساسی که بوسیله آن حضرت انجام گرفت و افکار بلندی که بمردم جهان داد تقریباً همگی بر قرآن مقدس مبتنی و از آن مأخوذ است .
معروفترین نام پیغمبر محمد و معنی آن ستوده و نام معروف دیگر احمد و معنی آن ستوده تراست ،

قرآن نام کتاب مقدسی است که از طرف خدا باو وحی شد و معنی لغوی آن نیز مهم و مورد عنایت است یعنی چیزی که از روی نوشته یا از حفظ خوانده شده یا باید خوانده شود . نام مذهبی که پیغمبر مبانی آنرا تعلیم فرمود اسلام است که معنی لغوی آن نیز (داخل شدن در صلح) مورد عنایت است . پیروان این دین مسلم نامیده میشوند (کسیکه صلح را پذیرفته است) این اصطلاحات : محمدی و مسلم محمدی هرگز در میان پیروان این مذهب متداول و معمول نبوده است ،

قرآن مقدس بتدریج در مدت ۲۳ سال از چهل سالگی تا وفات بر پیغمبر نازل گردید . قرآن به یکصد و چهارده فصل تقسیم شده و هر فصلی بنام سوره نامیده میشود سوره های بزرگتر دو باره به بخشهایی تقسیم شده و هر بخشی را یک رکوع نامیده اند . هر سوره دارای آیاتی است .

سوره ها در بزرگی و کوچکی برابر نیستند بزرگترین سوره ها

در حدود $\frac{1}{۱۲}$ تمام قرآن را شامل است در صورتیکه کوچکترین سوره ها فقط مشتمل بر سه آیه است .

بعضی سوره ها تمام و کامل نازل میشد اما نزول بیشتر سوره های بزرگ در فاصله چند سال بانجام میرسید بعضی از سوره های کوچکتر نیز بتدریج نازل میگرددند. هر گاه سوره ای بتدریج نازل میشد خود پیغمبر جای آیه یا آیه های نازل شده را معین میکرد بنابراین ترتیب آیات در هر سوره ای بامر خودش بود و همین طور ترتیب سوره ها نیز با اشاره آنحضرت انجام میگرفت.

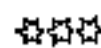
هر قسمتی که نازل میگشت بزودی پس از نزول وحی بوسیله اصحاب آن حضرت نوشته شده و در خاطرها سپرده میشد . مردانی از صحابه در زمان حیات آنحضرت تمام قرآن را بهمان ترتیب و طبق دستور حفظ کرده بودند در صورتیکه نسخه های خطی قرآن پس از وفات پیغمبر بیدرنك بامر ابوبکر نخستین خلیفه اش جمع آوری گردید بنا بر این مسلمین در هر جا زندگی کنند قرآن آنها یکی است .

در حدود $\frac{۲}{۳}$ قرآن مقدس در مکه نازل شد جائیکه پیغمبر بعد از بعثت ۱۳ سال عمر خود را در آنجا گذراند و در حدود ۴ در مدینه نازل گشت شهری که ده سال آخر عمر آنحضرت در آنجا گذشت .

در ترتیب فعلی سوره های قرآن سوره های مکی با سوره های مدنی در میان هم قرار گرفته اند .

فهرست ذیل خواننده را تصویری تقریبی از ترتیب تاریخی نزول سوره های قرآن که اکنون در خلاف آن منظم شده است خواهد داد .

اولین دوره مکه	۶۰ سوره: ۱۷۱ - ۲۱ - ۵۰ - ۶۷
	۱۰۹ - ۱۱۱ - ۱۱۴
میانین دوره مکه	۱۷ سوره: ۲۹ - ۳۲ - ۳۴ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۶
آخرین دوره مکه	۱۵ سوره: ۶ - ۷ - ۱۰ - ۱۶ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۵ - ۲۸
اولین دوره مدینه	۶ سوره: ۲ - ۸ - ۲۴ - ۲۶ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۴
میانین دوره مدینه	۱۲ سوره: ۳ - ۵ - ۲۴ - ۳۳ - ۴۸ - ۵۷ - ۶۰
	۶۳ - ۶۵
آخرین دوره مدینه	۴ سوره: ۹ - ۲۹ - ۶۶ - ۱۱۰



قرآن مقدس مهم‌ترین و مسلماً معتبرترین منبع تعلیمات پیغمبر است. عمده مبانی تعلیمی آنحضرت در آن نهاده شده است. سنت (بمعنی لغوی راه یا قانون یا طریقه عمل) که معنی روش پیغمبر است دومین منبع موثقی است برای آنچه آنحضرت تعلیم نموده است. حدیث از نظر لغت بمعنی گفتار و در اصطلاح بمعنی روایت یا نقل سنت است و در نتیجه سنت و حدیث تقریباً مترادف و شامل کردارها و طریقه‌ها و گفتارهای پیغمبر میشود.

اما حدیث اصطلاح وسیعتری است بطوریکه علاوه بر روشهای پیغمبر نقل آثار تاریخی و نبوی را نیز شامل میشود. سنت و حدیث از همان آغاز کار در موضوعات اسلامی بعنوان رهنما شناخته شد و ضرورت و قدرت قانونی و لزوم نگاهداری آن در زندگی پیغمبر پایه‌گذاری شد. گوا اینکه بدون تردید کتابهای جامع حدیث قدری دیرتر در دست تالیف قرار گرفت.

جمع و تالیف حدیث پیش از رسیدن بمقام مسند و جامع از پنج مرحله گذشت و دومی علم الحدیث را بحد کمال رسانید و نه تنها عناوین مطالب و موضوعات آنرا منظم ساخت که این کار در مرحله مسند انجام نشده بود بلکه از این گذشته با نظر انتقادی در احادیث بحث کرد. شش مجموعه حدیث در نزد اهل سنت قابل اعتماد شناخته شده و شهرت عمومی دارند :

بخاری . مسلم . ابوداؤد . ترمذی . ابن ماجه . نسای .

از میان اینها بخاری که از نقطه نظر تاریخ نیز تقدم دارد از همه مهمتر و بدون تردید از نظر اعتماد و حجیت مقام اول راجز است . در این کتاب بخاری بیش از صحاح دیگر بارها مورد مراجعه بوده است . کتاب مشکاة که مجموعه ای است از حدیث و از صحاح است و کتابهای دیگری مانند بیهقی و دارقطنی و امثال آنها جمع آوری شده و بانگلیسی ترجمه گشته بطور ندرن مورد مراجعه بوده است .

تمام اشاراتی که در این کتاب بدون ذکر نام آمده است مراد قرآن مقدس است . رقم اول شماره سوره و رقم دوم شماره آیه را نشان میدهد . بقیه اشارات باتعین نام مشخص شده است در اشاره به کتب حدیث رقم اول شماره کتاب و رقم دوم شماره فصل را نشان میدهد .

محمد علی

شهر اسلامی

لاهور هندوستان

۱۲۳، ۱۲۴

۱۲۳، ۱۲۴

کتابخانه

فصل اول

خلاصه‌ای از زندگی گامی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

حضرت محمد در سال ۵۷۱ میلادی در ۱۲ ماه قمری ربیع الاول در میان شریفترین قبیله عرب یعنی قریش که در بلندترین مقام و شخصیت جا گرفته بودند متولد گردید. رسیدگی و تعهد شئون کعبه معظمه مرکز روحانی تمام عربستان در دست قریش بود. در زمان تولد آنحضرت عربستان بطور عمیقی در بت پرستی و شرک بیسابقه ای غرق شده بود. خانه کعبه خود از بتها آکنده بود و علاوه بر آن برای هر خانواده‌ای بتهای مخصوصی بود. سنگهای طبیعی، درختها و تلهای ریگ پرستش میشدند. علیرغم این بت پرستی پر دامنه و ریشه دار عربها بطوریکه بوسورت اسمیت اشاره میکنند مردمانی مادی بودند.

خوردن و آشامیدن بطوریکه باز او میگوید روحیه عیاشی و اخلاق عمومی مستفاد از غالب اشعاری است که از جاهلیت بمارسیده است. در میان آنان مخصوصاً ایمان بزندگی بعد از مرگ وجود نداشت و برای هیچ عملی مسئولیتی قائل نبودند. عرب درهمه جا بدیوها عقیده داشت و ناخوشیها بتائیر ارواح شرارت آمیز نسبت داده میشد. نادانی در تمام طبقات یست و بلند بنسبت و احدی حکومت میکرد بطوریکه شریفترین مردان می توانست بنادانی خود افتخار نماید.

در آنجا هیچگونه قانون اخلاقی وجود نداشت و شرارت کاملاً شایع بود. روابط جنسی نامنظم و می‌توان گفت آزاد بود. اشعار و سرودهای وقیح در مجامع عمومی خوانده میشد.

برای زنان محصنه هیچگونه کیفری قائل نبودند بلکه از نظر اخلاقی هم جرمه‌ای نداشت.

بی‌عفتی را منافی با شرافت نمیدانستند و رهبران اجتماع را از نگاهداری فواحش مانعی نبود، زنان دارای پست‌ترین مقامی بمراتب بدتر از وضعی که در هندوستان در زیر مقررات مانوداشتند (۱) بودند و درست بزنی چون یکی از حیوانات نظر میشد.

بجای اینکه زن را حقی در میراث قائل شوند خود قسمتی از میراث شمرده میشد و وارث هر طور که میخواست با او رفتار میکرد حتی اگر روانمی دانست که او را بزناشویی راه دهد.

در عربستان تشکیلات دولتی نبود و قانونی در آن سرزمین وجود نداشت و فقط قدرتهای شخصی بالاستبداد و بدون نظم حکومت میکرد. عرب همه از یک نژاد و تمام آنان بی‌ک زبان سخن میگفتند اما هنوز پراکنده‌ترین مردمی بودند.

قبایل و خانواده‌ها به پناه‌های مختصری با یکدیگر بجنگ می‌پرداختند.

در جهان اجتماعی قوی حق ضعیف را با مال می‌نمود و ضعیف هیچ وسیله‌ای برای تلافی و انتقام نداشت، زنان بی‌شوهر و یتیمان بی پدر را ناهی و امیدنی نبود و بردگان سخت در فشار بودند.

محمد در میان چنین مردمی متولد شد و از همان زمان ولادت
 ارپدر یتیم بود و حتی مادر خود را درشش سالگی از دست داد. در میان
 شریفترین بطنی از قریش بوجود آمد ولی در عین حال مانند بقیه مردم
 آن کشور خواندن و نوشتن را نیاموخته بود. چندگاهی بشبانی اشتغال
 داشت و این شغل حتی برای شریفترین مردی از عرب ناپسند و باعث
 خواری نبود ولی در جوانی مخصوصاً بتجارت مشغول گردید.

بهر جهت تنها اخلاق بلند و فضایل برجسته بود که او را از همان
 جوانی بر تمام هم‌شهریانش برتری داد.

قرآن مقدس که مطمئن ترین منبعی است برای آگاهی از
 زندگانی آن بزرگوار میگوید که او دارای خلق عظیم و خارق عادت
 بود. (۲)

زندگی خودش بر فضیلت و احتیاط مبتنی بود و برای رفاقت فقط
 مردانی را برمیگزید که بزرگی اخلاقی آنان مورد تصدیق همه بود.
 درستی و راستگویی آن حضرت با صریحترین بیانی در قرآن اظهار
 شده است. (۳)

از دشمنان یرعنادهش خواسته شد تا اگر می‌توانند از نظر اخلاقی
 در زندگی چهل ساله‌اش که در محیط آلوده جاهلیت گذشته است بنقطه
 ضعفی اشاره کنند. (۴)

در جوانی بود که روی حساب اخلاق باک و بی‌آلایش و عشق مفرط
 بر استی و شرافت بدریافت لقب الامین یا بعبارت دیگر با وفالزهمشهریان
 خرد موفق گردید.

با زندگی در کشوری که بت پرستی مأخذ و اساس زندگی آزادانه جمعیت بود محمد از همان کودکی بت پرستی را دشمن داشت و قرآن نیز برای این مطلب منبع موثقی است که او هرگز در برابر بت خاضع نشد. (۵)

حتی سیرو پیام مویر پاک‌ی اخلاق و اطوار آنحضرت در جوانی شهادت می‌دهد: «تمام منابع موثق ماهمگی بالاتفاق رفتار آمیخته بحیاء و تواضع و اطوار پاک و بی‌آلایشی را که در مکه بسیار نادر الوجود بود بدوره جوانی محمد نسبت میدهند». و در جای دیگر: «بافکری پاک و ذوقی لطیف و سرشار کم‌گفتار و پراندیشه بیشتر بتنهائی و باخود زندگی میکرد و بدون تردید اوقات فراغت را که معمولا مردمان پست باشوخی های خارج از ادب و هرزگی می‌گذراندند با تفکر و اندیشه های عمیق بسر می‌برد. اخلاق پاک و بردباری های با شرافت آن جوان با فضیلت مورد تحسین همشهریانش قرار گرفته وهمگی او را همین لقب دادند». اگرچه در شهری زندگی میکرد که میگساری در آن عمومی بود ولی هرگز لبهای پاکش بقطره‌ای از شراب آلوده نگشت حتی ابوبکر صمیمی‌ترین رفیق جوانی محمد هرگز میگساری نکرد. با اینکه قمار ازهبانی عیاشی اهل مکه بود هرگز محمد در مجالس قمار و سرگرمی شرکت نکرد.

در میان مردمی زندگی میکرد که جنگ چون میگساری عادت آنها شده بود اما او هیچیک را دوست نداشت.

بار دیگر عمو بر میگوید: «گو اینکه تا حدود بیست سالگی او علقه‌ای

بجنگ نشان نداده بود « ولی بناچار می‌بایست در جنگ معرفی که بر علیه مقدسات مذهبی در میان دو قبیله قریش و هوازن که مدت چهار سال ادامه داشت شرکت نماید اما جز اینکه تیرهای رها شده از طرف دشمن را برای عمویش جمع آوری میکرد اقدامی نکرد .

او بعشق مال بتجارت اقدام نکرد بلکه فقط از راه رعایت عم خود ابوطالب که کمک با او را دوست میداشت . از اینرو مویرمی گوید : «محمد هرگز طمع در مال دنیا نداشت و هم در مدت زندگی بر فعالیت خود برای خاطر ثروت و جمع مال کوشش نمیکرد . اگر امر بخودش واگذار میشد و عوامل ضروری در کار نبود شاید زندگی آرام و راحتش را بر رفت و آمد و نگرانی‌های سفر تجارت ترجیح میداد .

او بخودی خود فکر این گونه سفری را نکرده بود اما هنگامی که باو پیشنهاد شد روح بخشنده‌اس بدون تامل لزوم انجام حد اکثر ممکن را در مقام کمک بعمش ابوطالب احساس کرد و با کمال خوشروئی دعوت او را اجابت فرمود .

بالاخر از همه اینها زندگی از همان آغاز با فضائلی همراه بود که در میان عرب آنروز بسیار کمیاب بود از قبیل یتیم‌نوازی - مهرورزی با ینوا - بیوه‌زن - نانوان - مردم بی‌نام و بردگان - بیش از آنکه وسائل زندگی را روبراه شود بکنفر از افرادی بود که برای دفاع از مظلوم سوگند یاد کرده و بمنظور حمایت از بیچارگان بمان بسته بودند .

هنگامی که در ۲۵ سالگی بازن دارائی بنام خدیجه ازدواج کرد بیش از پیش با وسائلی که در دست داشت برای بناه دادن در ماندگان مجهز شد . بردگان را آزادانه بمجلس خود راه میداد و با آنان معامله احرار مینمود . جنان در مقام دستگیری از بیچارگان مشهور شد که چون

قریش او را برای کشتن از ابوطالب مطالبه می‌کردند شیخ بطحاء امتناع ورزید و او را در اشعار خود بعنوان یکنفر حامی یتیمان و بیوه زنان ستایش نمود.

پیش از این، هنگامی که محمد بمقام نبوت مبعوث شد و از وظیفه‌ای چنان خطیر و هدایت مردمی چنان گمراه دچار حیرت و نگرانی بود همسرش خدیجه در مقام تسلیتس بر آمد و گفت هرگز خدا تو را و انخواهد گذاشت چه اینکه پیوسته بار زندگی مردم خسته را بشانه خود برداشته و مستمندان را کمک نموده و بیچارگان را از سختیها نجات بخشیده‌ای مهمانرا اکرام کرده و در مقام صلهٔ رحم بوده‌ای (۶)

باتمام این وظائف برای بشریت که در خطر سقوط کامل بود سخت نگران میشد.

قرآن اینمعنی را مکرر یاد آور شده است (۷)

سالهایی گذشت و بت پرستی عمیق عرب و راههای شرارت آمیز بقلب مقدس آنحضرت فشارهای سنگینی وارد میکرد و ساعتها بی از عمر خود را بتنهائی در مجاورت کوهها مسگذراند و بالاخره بغاریکه در کوه حراء بود برای چند روزی سنا برد. در اینجا بود که نور وحی باجلال و عظمت بر او تابش گرفت در آغاز کار بسی نگران بود که آیا وظیفه ای چنین بزرگ از عهدهٔ او ساخته است اما بزودی این نگرانی جای خود را بایمان تابشی که بالاخره پروری با حقیقت است سیرد و آنحضرت با مصمم قاطعی تردید ناپذیر که مخالفت تمام عرب مخلصی بدان راه نمیداد دست بکار انجام وظیفه سد

از همان آغاز دعوت او عمومی بود عرب و غیر عرب، بت پرست و یہود و مسیحی و مجوس همه را یکسان بحق رهبری کرد. دعوت او محدود بمحیط مکه نبود چه اینکه مکه مرکزی بود که هزارها مرد و زن همه سال از همه جای عربستان بدانجا ازدحام میکردند و بوسیله آنها پیام خدا و دعوت آنحضرت بتمام نقاط عربستان میرسید. خدیجه اول کسی بود که او را بنیوت شناخت و بعد از او دیگران که یا از رفقای صمیمی و یا از خویشان نزدیک او بودند بدین اسلام در آمدند. همانطوری که مویر اشاره می کند :

« از دلائل بسیار محکم بر صداقت و یا کی محمد آنست که نخستین پذیرندگان اسلام نه تنها مردانی صاحب فضیلت اخلاقی بودند بلکه از رفقای صمیمی و نزدیک و خویشان و افراد فامیل محمد و بزنگی خصوصی او کاملاً مطلع و آگاه بودند و هرگز نمیشد که اختلافی بین اظهارات و دعاوی او در میان مردم و کارهای شخصی و معرمانه زندگی او مانند فریبندگان بی حقیقت موجود باشد و بر این عده مخفی بماند.»

الهامات نخستین او بیشتر متوجه قدرت و عظمت مبداء و دادرس حتمی الوقوع معاد بود.

قریش در اول باستهزاء برخاستند و با طرز اهانت آمیزی با او رفتار وحتى او را دیوانه خواندند. عذرغم ابن حنی کشتی ندریجا هواخواهانی گرد آنحضرت را گرفتند و در مدت چهار سال بیرون اسلام بچهل نفر رسیدند و آزار قریش هم رو بشدت زیاد. در آغاز امر بردگان مسلمان شده را شکنجه میدادند.

بلال حبشی در هنگامی که او را در ریگهای گرم و در آفتاب سوزان نیمروز عربستان زجر میدادند در برابر فشار آزار دهندگان گمراه احمد

احد میگفت اما حریق فشار و آزار دشمن که یکمرتبه شعله‌ور شده بود قابل‌جلوگیری نبود.

اشراف مسلمین برای تحمل رنج و مشقت همراه ضعیفان خود را آماده کردند. پیغمبر شخصاً از آزار دشمن برکنار نبود مسلمین راهی با اجتماع بایکدیگر و یا اقامه نماز جماعت نداشتند.

هنوز پیروانی با آنحضرت می‌گریه و میدیدند اما در مقابل بر فشار دشمن افزوده میشد تا حدی که بعضی از مسلمین با فجعترین صورتی بشهادت میرسیدند.

دل مهربان پیغمبر از رفتار وحشیانه دشمن با مردان و زنان بیگناه آب میشد. علیرغم این حقیقت قطعی که خودش تنها در اختیار دشمنان بغیض آمده‌ای قرار خواهد گرفت، با افراد محدود مسلمین و پیروان خود اجازه داد که خود را به پناهگاهی برسانند. یازده نفر مرد و زن در سال پنجم از بعثت مکه را ترک گفته بسوی حبشه مهاجرت کردند. آنجا بوسیله نمایندگان دشمن که تسلیم و ارجاع آنها را از پادشاه حبشه خواستار بودند تعقیب شدند.

رهبر مسلمین مهاجر در محضر نجاشی و نمایندگان دشمن مطالبی بشرح زیر ایراد کرد

یادسازها ما مردمی نادان بودیم بت برستی شعار ما بود بخوردن لاشه و مردار حیوانات معتاد و هر کار سرم‌آوری را انجام میدادیم حقوق خویشان خود در رعایت نکرده و با همسایگان بدی رفتار میکردیم، در میان ما قوی بهزینۀ ضعیف‌عاشی میکرد، تا بالاخره خدا برای اصلاح ما پیغمبری را مبعوث نمود که بعلو نسب و نیکوکاری و درستی و پرهیزکاری در میان ما

معروفست او ما را بخداپرستی دعوت نموده و از پرستش بتها و سنگها باز میدارد .

او ما را بگفتن حق الزام و باداء امانت و رعایت حال زیردستان و همسایگان توصیه میفرماید . ما را بدوری از هر کار آلوده ای و اجتناب از خونریزی موعظه مینماید . هر کار زشتی را از قبیل دروغ و اختلاس مال یتیم و خوردن زبا حرام نموده است . بنابراین ما هم نبوت او را تصدیق و باو ایمان آورده و برای اشاعه امر او کوشیده ایم . از اینرو قوم ما بنای ظلم و تعدی نهاده ما را در معرض شکنجه قرار داده اند ب فکر اینکه ما باید از ایمان خود صرف نظر کرده و بسوی بت پرستی سابق برگردیم . بهر صورت هنگامی که شکنجه و آزار آنها تمام مسلمین را فرا گرفت بناچار در جستجوی پناهگاهی برآمده و بکشور شما روی آوردیم .

نجاشی بطور عمیقی در تحت تاثیر اظهارات جعفر و آیات قرآنی قرار گرفته و از تسلیم آنها بدشمن امتناع ورزید . سال دیگر عده بیشتری از مسلمین بحبشه رفتند تا آنکه مجموع مهاجرین غیر از بچه ها یکصد و یک نفر رسیدند .

قریش برای جلوگیری از مهاجرت مسلمین حداعالی کوشش را بکاربرد اما آنها کوشش بهبوده ماند . بزودی قریش در مقابل پیغمبر و جمعیت بسیار اندکی که از مسلمین در مکه باقی مانده بودند و بخشم آمدند اما در مقابل شخصیت و تصهیم ابوطالب رئیس بنی هاشم (عشیره پیغمبر) عاجز آمده و او را برای تسلیم پیغمبر بدشمن آماده نیافتند و در اغوای پیغمبر از طریق پیشنهاد سلطنت و ثروت و دختران زیبا بانگست رو برو شدند بالاخره در انجمنی گرد آمده و بنی هاشم و مسلمین را در شعبی میان دو کوه محصور نمودند . چنانچه که در آمانها در مدت سه سال

مشکلاترین مضیقه‌های زندگی را تحمل نمودند و فقط در موسم حج چند روزی با آزادی رفت و آمد میکردند .

این سه سال برای مسلمین از نظر سختی و فشار بی نظیر بود اما در همین سه سال اسلام به پیشرفت‌های نهائی نائل شد. با رهایی از محاصره شعب گو اینکه پیغمبر از همه اطراف با ناامیدی مواجه میشد در عین حال کمافی السابق پیروزی نهائی حق کاملاً مطمئن و امیدوار بود .

اکنون که مکه برای شنیدن دعوت او بهیچوجه آماده نیست ناچار باید بجای دیگر برود .

آنحضرت بسوی طائف یکی از شهرهای مهم عربستان رهسپار گردید .

اینجا هم مخالفت جمعیت را با دعوت خود از مکه شدیدتر یافت و بیش از دهر روز نتوانست در طائف توقف نماید و در موقع بازگشتن در نتیجه سنگ باران دشمن خون مقدسش جاری و حتی دشمن گستاخ او را مجال استراحت نمیداد .

بالاخره بمکه برگشت اما افسرده تر از موقعی که بطائف میرفت گو اینکه گوش مردم برای شنیدن دعوت او آماده نیست ولی دلش بسوی خدائی که همیشه برای شنیدن ناله مظلوم آماده است متوجه و امیدوار بود و در موقع بازگشتن از طائف با خدای خود مناجات می کرد :

«ای خدای من از ناتوانی و بیچارگی خود و افتادن از نظر مردم بسوی توشکایت میبرم تو از همه مهربانتری تو مولای بیچارگانی مرا بکه وامی گذاری، بدشمن نامهربانی که با من به ترشروئی و درشتی رفتار خواهد کرد، یابدهستی صمیمی که سر نوشت مرا در عبده او نهاده‌ای ؟ بچیزی جز حفظ و عنایت تو کمترین ترحمی ندارم .

بروشنی روی تو پناه می برم . بنوری که آسمانها را روشن و همه
تاریکیها را برطرف می کند و بر تمام امور دنیا و آخرت آگاه است . مباد
روزی که من مورد خشم تو قرار گیرم یا تو از من راضی نباشی حول و قوه
ای در تمام جهان نیست جز به ذات مقدست . "

او احساس می کند که گوشی بدهکار سخنان او نیست در عین حال مانند
همیشه ایمان ثابت او بخدای بزرگ و بیروزی نپائی حق کمترین تزلزلی
را بخود راه نمیدهد .

در نظر او تمام هدف خداست و بس و مخالفت تمام جهان را ارزشی
نیست . با اطمینان و آرامش شگفت انگیزی در راه سعادت همان مردی
که خوشبختی خود را در آزار و شکنجه او یافته اند سختیها و مشکلات
را تحمل مینمود . تمام این رنجها بگفته خود او در راه تحصیل رضای خدا
ناچیز است .

چه ایمان ثابتی بخدای بزرگ، چه رضا و تقویضی باراده و مشیت
او وجه اطمینان قلب و آرامش روحی (که در زندگی او جاوه گر بود)
سه سال دیگر درمکه بامشکلات و حوادث فراوانی برگزار شد
ضمناً اسلام در مدینه نفوذ عمیقی کرده و بزودی توسعه یسافت . در اواخر
سال سیزدهم از بعثت ۷۵ مرد با دوشتر زن مسلمان از اهل مدینه برای
انجام زیارت کعبه بمکه آمده و در محضر آنحضرت سوگند وفاداری یاد
کرده و صریحاً اظهار نمودند که هر گاه بمدینه هجرت نماید او را چون
فرزندان و زنان خود از دشمن نگهداری خواهند کرد . سپس هجرت بمدینه
آغاز شد .

پیغمبر بر آن شد که خود تنها در میان دشمسانی که خشمشان روز
بر روز فزونی میگرفت چندی بماند و ضمناً رهائی اصحاب خود و رسیدن

آنها را بمدینه بدانند. این عمل عشق و علاقه عجیب و نگرانی آنحضرت را برای اصحابش نشان میدهد. او بسلامتی آنان بیش از سلامتی خود علاقمند بود.

در فاصله دو ماه در حدود ۱۵۰ نفر مسلمان هجرت نمودند و او خود با دو نفر از صمیمی‌ترین دوستانش باقی ماند. اکنون نوبت آن رسید که دشمن آخرین ضربت خود را وارد کند از کوششهای انفرادی که تا کنون برای کشتن او انجام شده بود نتیجه‌ای نبردند و اگر آخرین ضربت ناگهانی بمحمد وارد نشود بسا او هم بمدینه رفته و در آنجا قدرتی مافوق قدرت دشمن تحصیل کند، انجمنی بزرگ از تمام قبائل عرب فراهم و بالاخره تصمیم نهائی گرفته شد که از هر قبیله جوانی انتخاب شده و همه آنان يك مرتبه و در يك فرصت بآنحضرت حمله برده و او را بکشند. در اینصورت شخص معین و طایفه مخصوصی مسئول خون او شناخته نخواهد شد.

خانه پیغمبر با آن جوانان خونخوار بزودی در اول شب محاصره گردید اما پیغمبر در تاریکی سب بایک نفر از اصحاب خود از میان آن گروه بی آنکه آنان متوجه شوند برون رفت. راه خود را از میان کوچه‌های مکه بطرف کوههای ناهموار خارج قرارداد و بالاخره جای مناسبی در غار ثور یافت.

صبح فردا قریش نقشه خود را عقیم یافته و بجستجوی تمام اطراف پرداختند دست از دشمن بنزدیک غار رسیدند. ابوبکر از میان شکافی آنها را دید و بمنانه شد پیغمبر گفت اندوه بخود راه مده و بیم مدار که خدا با ما است

تو اعلی نامدی از هر جهت فراهم بود اما پر شدت ایمان آنحضرت

ببخدا میافزود و قدرت غیبی با کمال اطمینان در تمام دوره زندگی هر گاه مورد تعرض دشمن قرار میگرفت نگهبان او بود. بعد از سه روز خود و رفیق راهش عازم مدینه گردیدند.

نه تنها شخص پیغمبر مشکلات و امتحانات سیزده ساله مکه را با صبر و تصمیم تحمل نمود بلکه صحابه او نیز با تصمیم قاطعی آزار دشمن را بر خود هموار کردند. زندگی جدیدی که پیغمبر آنرا بدان نهضت داد «سرویلیام مویر» را بستایش ذیل وادار کرد:

«مسامین شکنجه های دشمن را با روحی شکیبیا و بردبار تحمل نمودند. صد نفر مرد وزن بجای اینکه از ایمان گرانبهای خود بگذرند از خانه خود آواره گشته و در جستجوی پناهگاهی، تا این طوفان انقلاب و آشفتگی فرو نشیند بکشور حبشه جلای وطن شدند باز دیگر افراد بیشتری باشخص پیغمبر از شهر محبوب و مورد علاقه خود و کعبه مقدس آن که در نظر آنان مقدس ترین نقطه روی زمین بود هجرت نموده و به مدینه سر ازیر شدند آنجا هم همان کامیابی شکفت انگیز در مدت دو یا سه سال مردم مدینه را با روح برادری آماده دفاع و حمایت از پیغمبر و اصحابش کرده بود مدتها عرب مدینه دعوت مردم یهود را میشنید اما کدتر اثری نداشت تا روزیکه آواز محرك و شور انگیز روحانی و عمیق پیغمبر عرب را شنید و یکمرتبه از خواب عمیق انحطاط بریده و بسوی زندگی نوینی رهبری شدند.

پیغمبر در ۱۲ ربیع الاول مطابق ۲۸ ذی قعد ۶۲۲ میلادی به مدینه وارد گردید نخستین اقدام آنحضرت در مدینه ساختن مسجد بود که به (مسجد النبی) معروفست. در اینجا نماز اسلامی برای نخستین بار در محیط آزادی روزی پنج مرتبه خوانده میشد سپس در مقام بستن پیمان

برادری مسلمین بر آمد.

مسلمین مهاجر تمام زندگی خود را در مکه بجا گذاشته اند برای تحصیل پناهگاهی برای آنان در میان هریک از مهاجرین بایک نفر از اهل مدینه که انصار (یاوران) خوانده شدند عقد اخوت بسته شد.

سومین تصمیم مهمی که توجه خاتم انبیاء را بخود جلب کرد آن بود که در میان قبائل مختلف ساکن مدینه روابط دوستانه‌ای برقرار و تأسیس نماید در میان آنان سه طایفه از یهود بودند و با آنها بیمانی مفید بسته شد شرایط عمده این پیمان بشرح زیر است:

- ۱ - مسلمین و یهود مانند یک ملت زندگی خواهند کرد.
 - ۲ - هریک از آن دو در مذهب خود آزاد خواهند بود.
 - ۳ - در موقع بیش آمد جنگ هریک از آن دو دیگری را هر گاه متجاوز شناخته نشود بر علیه دشمن کمک خواهد نمود.
 - ۴ - هر گاه مدینه مورد حمله و تاخت و تاز دشمن قرار گیرد هر دو با هم در حفظ آن شریک مساعی خواهند کرد.
 - ۵ - صلح با دشمن با مشورت هر دو انجام خواهد گرفت.
 - ۶ - مدینه حون مرکز مقدسی از هر دو ناحیه مورد احترام و رعایت و در نوع خونریزی در آن حرام خواهد بود.
 - ۷ - در موقع بروز اختلافی و نزاع آخرین داور برای مراجعان شخص پیغمبر شناخته خواهد شد. این قرارداد بایهود نشان میدهد که پیغمبر از حمله قریس که سخت بخشم آمده و در تمام کوششهای خود برای کشتن آن حضرت توفیقی نیافته اند کاملاً آسوده خاطر نبود.
- مادیده‌ایم که در موقع هجرت مسلمین بحیثه، قریس با تمام قدرت و با همه وسایل کوششها نمود تا مسلمین را از حبشه اخراج کنند. چنین

مردمی کجا می‌توانند پیشرفت اسلام و آسودگی مسلمین را در نزد يك شهر خود در شهر مهمی که فقط ۲۷۰ میل از مکه دور و در طریق تجارت شام واقع شده است تحمل نمایند. محمد قبلاً بوسیله وحی خبر یافته بود که برای نجات اسلام از نابودی باید بجنگ اقدام نماید، خبر یافته بود که شمشیر دشمن در مقابل او کشیده خواهد شد و او باید برای نجات جمعیت اندک مسلمان از نابودی در مقابل قدرت دشمنی که برای ریشه‌کندن اسلام و نابود کردن مسلمین در تمام خاک عربستان تصمیم گرفته است بجنگ برخیزد.

محمد ص طبیعتاً بجنگ مایل نبود و در تمام مدت ۵۵ سال عمر خود بعنوان جنگ شمشیر بدست نگرفته بود و این خود در کشوری بود که در نتیجه جنگهای مستمر که با تلذات طرفین همراه بود جنگ عادت و کار رسمی جمعیت شده بود دین اسلام (در لغت صلح یا نسلم و تفویض) که که پیغمبر رهبر آن بود دین صلح و سازش بود که تمام فشار آن روی دو موضوع خداپرستی و خدمت بعالم بشریت وارد شده بود و از آن حضرت فقط تبلیغ دین و تعلیم پیامهای آسمانی را خواسته‌اند و هیچگونه تحمیل و اجباری در کار نبود:

حق از ناحیه پروردگار تو است بس هر کس بخواهد ایمان بیاورد
و هر کس بخواهد بگذارد تا کافر شود^۱
ما راه را با انسان نشان داده‌ایم باشد که شکر نماید و باشد که
کفران نعمت کند^۲

بلکه از این هم صریحتر این مطلب در قرآن بیان شده است
در راه دین هیچگونه تحمیل و اجباری در کار نیست^۳

اما جنگ از طرف دشمن او آغاز شد و از جنگ دفاعی ناچار بود او که موظف بود مردمان رنج‌دیده در فشار واقع شده‌ای را که دو مرتبه زندگی خود را رها کرده و بمنطقه‌های دوری مهاجرت کرده‌اند تا از فشار دشمن بی‌عاطفه‌ای برکنار باشند حمایت و نگهداری نماید.

بمجاهدین اسلامی که دشمن در مقابل آنان جنگ برخاسته‌اند رخصت جنگ داده شد چه اینکه آنان مردمانی ستمکشیده‌اند و خدا بر یاری آنها قادر است^۱

بچه‌گناهی از کشورشان اخراج شده‌اند، بچه‌جرمی جنگ با آنها آغاز شده است؛ گناه آنها چه بوده است؟

کسانی که بدون جهت و اکتساب جرمی از خانه‌های خود اخراج شده‌اند جز این که گفته‌اند: پروردگار ما خداست^۲

خدا برستی و خدا را پروردگار خود شناختن و در پیشگاه او سجده کردن در آن سرزمین گناه بود کیفر این گناه این بود که باید مردان خدا برست ناپود و معابد و مساجد آنها ویران شود.

بنا بر این مسلمان موظف شدند که تمام معابد یهود و نصاری یا مسلمین را از جمله دشمن حفاظت کنند.

و اگر نمود دفع خدا بعضی مردم را بوسیله بعضی صومعه‌ها و کلیساها و کیسه‌ها و مساجد که در آنها نام خدا بزرگی برده می‌شده همه ویران شده بود^۳

در تعقیب این سه موضوع امر دیگری بآن حصر و وحی شد در یکی از وحی‌ها که اخیراً رسید باو خاطر نشان شد که نباید به‌بچوجه جنگ و

تعرضی متوسل شود و فقط در راه حمایت دین و دفاع از ضعفاء می تواند دست بشمشیر ببرد:

و در راه خدا با مردمی بجنگ برخیزید که با شما بجنگ برخاسته اند و از حد تجاوز نکنید چه اینکه خدا مردان متجاوز را دوست ندارد^۱ در تعلیمات دینی هیچ سخن از تحمیل اسلام بر کسی نیست بلکه دشمن همیشه میکوشید تا مسلمین را با فشار از اسلام منحرف نماید: و پیوسته کافران با شما می جنگند تا هنگامی که اگر بتوانند شما را از دینتان منحرف گردانند^۲

دین رابطه ای میان خدا و بندگانش بود و هیچ کس را آن نبود که بنده ای را بپذیرفتن دین خاصی اجبار نماید و پیغمبر تنها برای هدف مقدس آزادی بجنگ برمیخواست:

و بادشمنان بجنگید تا آن که فتنه ای و فسادى باقى نماند و تمام دین برای خدا باشد. اما اگر آنان از فتنه انگیزی بازگشتند شما را دشمنی جز در برابر ستمکاران شایسته نیست^۳

بهمان میزانی که پیغمبر مأمور بود هر گاه دشمن فتنه انگیزی او را ترك نماید او نیز از جنگ بگذرد در صورتی که دشمن صلح را پیشنهاد نماید باز مأمور بود درخواست دشمن را بپذیرفته و جنگ را بیدرنگ تعطیل نماید گو این که بسا دشمن از این صلح موقت برای تجدید حمله فرصتی اتخاذ نماید:

و اگر آنان بسوی صلح و سازش نائل شدند تو نیز آماده صلح باش و تنها بر خدا اعتماد کن خدا شنوا و داناست و اگر آنان بخواهند تا آنرا

بفریبند مطمئن باش که خدا تو را کافی است^۱

در چنین شرایط و اوضاعی بود که پیغمبر برای جنگ رخصت یافت. او تا این تاریخ حتی یک کفر نظامی برای جنگ تربیت نکرده بود او ابداً لشکر و قشونی نداشت. او فقط جمعیت اندکی داشت که ورزیدگی آنان تنها در نماز و عبادت حق بود و حتی اجباراً برای جنگ آماده نبودند ولی اکنون جنگ ولوبه تنهایی و وظیفه پیغمبر است:

تو خود در راه خدا بکارزار برخیز که مسئول نیستی جز خودت را
و مؤمنان را ترغیب و تحریک نما، باشد که خدای بزرگ آسیب دشمنان
کافر را از شما باز دارد قدرت خدا بیشتر و عذاب او سخت تر است -
(متخلفین را)^۲

دسته‌هایی از قریش غارت کاروانها و مسافران را پیشه خود ساخته
و تا حوالی مدینه دامنه چپاؤل آنها میکشید. این وضع ایجاب می نمود که
مدینه و اطراف آن از طرف پیغمبر مورد مراقبت قرار گیرد. دسته‌هایی
بمنظور بازدیدهای مقدماتی بوسیله آن حضرت اعزام تاجست و خیز دشمن را
تحت نظر قرار داده و ضمناً با قبایل مختلف تماس گرفته آنان را به حفظ پیمان
یا رعایت بیطرفی توجه دهند.

گروهی از مسلمین بهمین منظور با دستورهای صریحی اعزام شده
بودند تا در اطراف جنبش‌های دشمن اطلاعاتی کسب نمایند تصادفاً بکشتن
یک کفر از قریش بنام عمر بن الحضرمی مبادرت ورزیدند.

عادت عرب مخصوصاً در چنین سوانحی مطالبه دیه بود اما قریش برای
تحریک جمعیت علیه اسلام بیانه‌ای می جست و کشته شدن ابن الحضرمی

بپایان راه را فراهم کرد. بپایان دیگری بنام نگهداری از کاروان تجارت قریش که از شام میرسید فراهم گشت. با توجه باینکه هنوز مسلمین چندان قدرتی نیافته اند قریش تصور می کرد هزار نفر مرد برای نابود کردن آنسان کفایت است و بالشگری بهمین شماره در سال دوم هجرت از ماه رمضان که ماه روزه مسلمین بود بسوی مدینه حمله بردند. هنگامی که خبر جنبش قریش بمدینه رسید پیغمبر با شتاب بتیبه لوازم جنگ پرداخت اما فقط بجمع آوری ۳۱۳ نفر توفیق یافت. دو لشکر در بدر که از مدینه سه روز و از مکه ۱۰ روز فاصله داشت تلافی نمودند. از یک طرف هزار سرباز کهنه کار جنگجو که عادت زندگی و حرفه روزانه آنها جنگ بود و با هر سلاحی که در آنروز معمول بود مسلح شده اند قرار گرفتند. اما در طرف دیگر فقط ۳۱۳ نفر مردان بی سلاح با جوانان ناآزموده و پیران فرسوده مهبای جهاد گشته اند. پیغمبر بنا توانی و کمی مسلمین نگریست و با نگرانی فوق العاده ای شب را بنماز و استغاثه و عرض نماز بخدای بزرگ در خیمه کوچک خود بسر برد:

«ای خدا! اگر امروز این جمعیت اندک مسلمان بهلاکت رسیدند دیگر روی زمین کسی نخواهد بود که تورا برستش یا دعوت تورا باهل جهان برساند. ای خدای زنده و یابنده ای که همه موجودات بنویاننده اند از مهر و عنایت فریادرسی می خواهم».

جریان جنگ برخلاف انتظار نتیجه داد و تقریب همه رهبران قریشی و فرماندهان جنگی دشمن در این جنگ کشته شدند. صفهای نظامی و تجهیزات دشمن با دیدن کشته های فرماندهان بزرگ نظم خود را از دست داده و رو بگریز نهادند. مسلمین ۷۰ نفر از قریش را کشته و در همین حدود از آنها

اسیر گرفتند اما از مسلمین فقط ۱۴ نفر شهید و مجروح شدند.

قریش در بدر با شکست تنگ آوری مواجه شد که کینه جوئی رادر آنها تحریک و فکر انتقام را در آنها زنده کرد و در نتیجه سه هزار نفر نظامی لایق با دلاورانی چون خالد در شوال سال بعد (سوم از هجرت) بسوی مدینه سر ایزر شدند. مسلمین بفرام کردن پیش از هفتصد نفر مرد مجاهد توفیق نیافتند و از مدینه بیرون آمده در پای کوه احد که فقط سه میل از مدینه فاصله داشت با دشمن برخورد نمودند. مسلمین با ناامیدی دست بکار شده ولی هفت نفر از علمداران دشمن یکی پس از دیگری از پای درآمدند اغتشاش عجیبی دست بگریبان قریش شد و لشکر دشمن رو بفرار نهاده مسلمین بتعقیب آنان پرداختند. اما در چنین فرصتی خالد متوجه شد که تیراندازان مسلمین شکاف کوه را بی احتیاط رها کرده و بمنظور شرکت در جمع غنیمت حساس‌ترین نقطه‌ای را خالی گذاشته‌اند و بادویست نفر از سر بازان خود از پشت سر مسلمین حمله ور شد. فراریان قریش با دیدن این وضع امید بخش بمیدان جنگ باز گشتند و یک عده مسلمان متفرق بی نظم در تعقیب دشمن از هر دو سو در فشار واقع شدند.

وضع بعدی خطرناک بود که تمام افراد مسلمین در خطر نابودی قرار گرفتند بیغمبر که بادگیری خطر را در آغوش می گرفت و خود هدف حملات دشمن واقع شده بود اصحاب خود را با آواز بلندی بسوی جنگ و ثبات قدم دعوت مینمود: «سوی من ای بندگان خدا من فرستاده خدایم.» و این خود علامت رو براهی بود که تمام حملات دشمن را بیک نقطه توجه می داد. مسلمین با اطمینان بحیات بیغمبر و شنیدن آواز آن حضرت صفوف دشمن را شکافته و با قدرت نویی در پیرامون آن حضرت گرد آمدند اما

در این کوشش مشکلات سخت و فراوانی را تحمل نمودند و مصعب بن عمیر که شیهه پیغمبر بود در این میان بشهادت رسید. خبر شهادت پیغمبر چون شعله آتشی منتشر شد اما در عین حال مسلمین دل خود را نباختند. یکی از مسلمین در این موقع فریاد زد: «بهمان منظوری که محمد صلی الله علیه و آله جنگید ما نیز باید بجنگیم» در این موقع بود که شخص پیغمبر زخم‌های گرانی برداشت و روی زمین افتاد اما محل آن حضرت بوسیله مسلمین و فدائیان آن بزگوار هم برای خاطر مجاهدین و هم بمنظور حفظ شخص پیغمبر کاملاً حفاظت می‌شد در اینجا مسلمین با جمع آوری افراد پراکنده در زمین مرتفع بالای کوه و نگهداری مواضع خطر برای دو زمین باز قدرت خود را بدشمن نشان دادند. قریش از صحنه جنگ برکنار شده و راه مکه را در پیش گرفت. هنگامی که یکی از مسلمین دعای رسول خدا را برای هلاکت دشمنانش خواستار شد دست‌ها را بدعا برداشت و گفت: «خدا یا قوم مرا ببخش چه اینکه اینان مردمی نادانند»

با اینکه در این جنگ مشکلات زیادی برای مسلمین ایجاد گردید در عین حال قریش متوجه شد که این کوشش هم بی‌فایده ماند و هدفش را تأمین نکرد. بنا بر این بعد از مراجعت از احد قریش در مقام تحریک یهود و قبائل بدوی بر علیه مسلمین برآمد یهود و اعراب و قریش همگی رای حمله شدیدی به اسلام هم آهنگ گشتند. در سال پنجم از هجرت شگری در حدود ده هزار نفر جمع آوری شد. مسلمین که قادر بر ترقی چنین دشمن خطرناکی در صحنه گشته نبودند استحکامات خود را در اخل مدینه با حفر خندق در مواضع حساس برای دفاع از دشمن تکمیل نمودند. پیغمبر شخصاً مانند یکنفر کارگر عادی در حفر خندق شرکت

می نمود. مجاهدین اسلامی در زیر گرد و غبار و در خطر نابودی از دشمن که در دلها جا گرفته بود با کمال اطمینان قلب و خوشدلی همگی سرود می خواندند:

خدایا اگر مهربانی تون بود ما براه راست هدایت نمی شدیم .

و هم توفیق انعام صدقات و خیرات را نداشتیم.

و نیز راهی بنماز خواندن ما را نبود.

عافیت و آسایش را بر ما بریز و قدمهای ما را در چنگ نایت بدار.

چه این که آنها بر علیه ما تحریک شده اند و آرزو دارند ما را با

فشار از دین بگردانند لیکن ما بر نمی گردیم. بر نمی گردیم.

بالاخره لشکر سهمگین دشمن بمدینه رسید این ساعت برای

مسلمین بسی حیرت انگیز بود قرآن مقدس غصه و حیرت این وقت را این

طور شرح می دهد:

هنگامی که دشمن از نشیب و فراز بر شما حمله ور شد و هنگامی

که چشمها خیره و تیره گشت و دلها بگلوگاه رسید و برخی از شما بگمان

های گوناگون درباره خدا گرفتار آمدید در آن جا مؤمنان مورد آزمایش

قرار گرفته و سخت تکان خوردند^۱

در میان این همه منظره های بیمناک و وحشت انگیز باز دلهای مسلمین

از ایمان بخدا بر بود.

و چون مؤمنان منافقین را دیدند گفتند این همان است که خدا و

فرستاده اش بما وعده داده اند و خدا و رسولش راست گفته اند و این هجوم

دشمن جز بر ایمان و تسلیم آنها نفزود^۲

مسلمین در مدت يك ماه محاصره با کمال استقامت ایستادگی کردند. تیرباران و سنگباران دشمن در تمام مدت با وضع وحشت زائی بر مسلمین می ریخت اما برای دشمن شکست خط دفاعی مسلمین میسر نبود و حملات دشمن با وضع موفقیت آمیزی دفع می شد. لشکر دشمن از محاصره مدینه خسته شده و تدریجاً بکمی خوار و باز و تداوز کات گرفتار میشد بالاخره عوامل طبیعی نیز در مجرای کمک به مسلمین مدافع شجاع براه افتاد و در شبی از شبهای حصار طوفان شدیدی که خیمه های دشمن را از جای می کند بر آنها حمله برد. بی نظمی و اغتشاش در میان احزاب دشمن دست بکار شده و در نتیجه شبانه رو بگریز نهادند و موجبات خوشوقتی و سپاس مسلمین فراهم شد.

دیگر قریش برای همیشه امید کو بدن مسلمین را از دست داد. در حدود یکسال بعد پیغمبر با جمعیتی در حدود هزار و چهارصد نفر (علیرغم جنگهای خونین پیشرفت اسلام ادامه داشت) سفر مکه را برای انجام مختصر زیارتی تصمیم گرفت اما قریش را برای مقاومت مسلحانه ای و منع مسلمین از ورود بمکه آماده یافت گو این که در این سفر ساده هیچ نظری جز انجام يك امر مذهبی در کار نبود. ناچار آن حضرت در نه میلی مکه در مکانی که حدیبیه نام داشت توقف نمود و نمایندگان برای پیدا کردن راه صلح آمیزی اعزام شدند اما مورد بد رفتاری قریش قرار گرفته و بالاخره مرد بلند مقامی عثمان که برای ورود در مذاکرات نمایندگی داشت از طرف قریش توقیف گردید، وضع بحرانی و خطرناک بود. نماینده سیاسی مسلمین زندانی شده و پیش بینی اعدام او بر سر زبانها افتاده بود. مسلمین جز باشمشیر غلاف شده ای که در مسافرتهای کشوری چون عربستان لازم

و ضروری بود مسلح نبودند اما با همین وضع تصمیم پایداری در آنها قوی و قطعی بود. پیغمبر از آنها مجددا بیعت گرفت و تمامی آنان بر پایداری تا آخرین نفر و استقامت در دفاع از پیغمبر که دشمن تصمیم کشتن او را داشت بیعت نمودند و این بیعت در تاریخ اسلام بنام بیعة الرضوان (بیعتی که خدا را خشنود کرد) معروف است.

این تصمیم قریش را بخود آورد و بالاخره پیمان متار که جنک برای مدت ده سال با شرایط ذیل میان دو طرف منعقد گردید:

۱- مسلمین باید اکنون بدون زیارت کعبه بازگشته و این عمل مذهبی را در سال آینده انجام دهند.

۲- اگر کسی از اهل مکه بمدینه رفت مسلمین باید او را باهل مکه باز دهند ولی اگر از مسلمین کسی بمکه رود قریش را مانعی از پذیرفتن او و الزامی در تسلیم او به مسلمین نخواهد بود.

۳- قبایل مختلف عرب در پیوستن بهر یک از دو طرف (مسلمین و قریش) که خواسته‌اند آزاد خواهند بود.

اکنون با آسانی می‌توان دید که پیغمبر چه ارزشی برای صلح قائل بود. او برای خود حق یناه دادن بمسلمین رنج کشیده مهاجر قائل نشد و در عین حال بیرون خود زاد رفتن بمکه و پیوستن بکفار و پناه جستن از آنها آزاد گذاشت قدرت روحانی و جاذبه معنوی اسلام بحدی قوی بود که نه تنها بکنفر مسلمان بسوی قریش و کفار مکه متمایل نگشت و در پناه آنان نرفت بلکه دسندگانی از مردم مکه که اسلام را در آغوش کشیده و بحکم قرار داد حدیبیه دروازه‌های مدینه را بروی خود بسته دیدند در مکانی بنام عیص که نه بیرون مقررات اسلامی و نه تابع حکومت قریش

بود جا گرفتند اسلام علیه غم شمشیر دشمن روز بروز گسترده میشد.
 بعد از بازگشت از حدیبیه پیغمبر مقدماتی برای فرستادن پیام بتمام
 جهان و مسیحیان و مجوسانی که در کشورهای مجاور عربستان زندگی
 می کردند فراهم نمود. نامه‌هایی پادشاهان کشورهای مجاور امپراتور روم -
 خسرو دوم ایران - پادشاه مصر - سلطان حبشه - و رهبران عرب نوشت و
 آنان را به دین اسلام دعوت نمود. نامه امپراتور روم به مضمون ذیل
 نگارش یافته بود.

« بنام خدای بخشنده مهر بان از محمد بنده و فرستاده خدا برای
 هرقل امپراتور روم - سلام بر کسی باد که رهنمائی رهبران را بی روی کند.
 سپس من تو را بسوی اسلام دعوت مینمایم ، دین اسلام را بپذیر و آسوده
 باش تا خدا تو را دو اجر دهد و اگر از قبول اسلام امتناع ورزیدی گناه
 پیروانت نیز بر تو خواهد بود . ای اهل کتاب پیشنهاد منصفانه‌ای را در میان
 ما و خود رو آور شوید که جز خدا احدی را برستش نکنیم و چیزی را شریک
 او ندانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را جز خدا باقائی و مولویت نگیرند و
 اگر از این سخن رو گردان شدند پس بگو گواه باشید که ما مسلمانیم »
 از جمله پادشاهانی که بآن‌ها نامه نوشته شد نجاشی دین اسلام
 را پذیرفت پادشاه مصر هدایا و تحفه‌هایی تقدیم داشت. امپراتور روم خود
 در تحت تأثیر اسلام قرار گرفت ، لیکن افراد مؤثر کشور و سران سپاه او
 مخالف بودند. خسرو یرویز نامه پیغمبر را یاره کرد و دستور داد که
 پادشاه یمن او را دستگیر سازد. هنگامی که سر بازان پادشاه یمن برای
 اجرای فرمان خسرو بمدینه رسیدند پیغمبر بآنان فرمود که خسرو خود
 بدرود زندگی گفت و دیگر پادشاه ایران نیست سر بازان با این خبر به یمن

برگشته و معلوم شد که واقعاً خسرو دثوم بدست یسرش در همان شبی که پیغمبر گفت کشته شده این واقعه دل فرماندار یمن را بانداختن یوغ ایران رهبری کرد.

صلح حدیبیه در مدت دو سال بقدرت خود باقی بود تا روزی که قریش حلیف خود قبیله بنوبکر را در حمله بردن بقبیله خزاعه کمک نمود و پیغمبر از این روپیمای قریش فرستاد که یا خونبهای کشتگان خزاعه بپردازند یا هم خود را از قبیله بنوبکر جدا کنند و گرنه بناچار لغوپیمان حدیبیه را تن در دهند. قریش بهیچکدام از دو پیشنهاد اولی راضی نشد و در نتیجه صلح حدیبیه لغو و بلا اثر گردید، پیغمبر بنا بر این فرمان بمکه را در اواخر سال هشتم هجرت صادر نمود. در دو سالی که عهد حدیبیه بقدرت خود باقی بود افراد زیادی باسلام گرویدند بطوری که در فتح مکه ده هزار نفر مرد در زیر پرچم پیغمبر انجام وظیفه کردند مکه را آنقدرت نبود که خود را در برابر چنین حمله خطرناکی مسلح و آماده کارزار کند. در مرالظهران ابوسفیان عفو پیغمبر را خواستار شد. گو اینکه او سردسته مخالفین و متخلفین بود و از هیچ اقدامی برای نابود کردن اسلام فروگذار نکرده در عین حال بوسیله پیغمبر آزاد و بخشیده شد.

تقریباً فتح مکه بدون خونریزی انجام گرفت. قریش رایارای مقاومت در برابر مجاهدین اسلامی نبود و پیغمبر عفو عمومی را اعلام نمود. سلامت جان و مال کسانی را که در خانه ابوسفیان داخل شوند یا در خانه خود رابه بندند یا در مسجد الحرام و پناه کعبه در آیند تعهد نمود، پذیرفتن اسلام شرط امان و سلامت جان و مال شمرده نشد. فرمان اکیدی بمجاهدین اسلام صادر شد که باید پیشرفت آنها بدون خونریزی انجام گیرد. فقط

چند نفری بواسطه عکرمه بن ابی جهل که در مقابل خالد که در این تاریخ مسلمان بود مقاومت می کرد زخمی و یا کشته شدند. بدین صورت مکه فتح شد و نخستین اقدام پیغمبر در مکه خالی کردن کعبه از بت های قریش بود سپس با جمعیت گنہکار قریش که بزرگترین شرارتها را نسبت بمسلمین انجام داده بودند سخن گفت، آنان که در گذشته مسلمین را زجر داده اند اکنون در حضور آن حضرت مانند مردمان مقصر سر بزیر ایستاده اند. مردمی که سالها مسلمین را در شکنجه داشته اند جمعی از آنان را کشته و بالاخره آنان را از مکه اخراج کرده اند و حتی مسلمین را در مدینه محل هجرتشان نیز آسوده نگذاشته اند بلکه سه مرتبه بانیر و های عظیمی باطمینان کمی عده مسلمین بر آنها تاخته اند، اکنون همان مردمنده که در برابر مهر محمد ﷺ قرار گرفته اند و در ضمن سخنان خود از آنها پرسش نمود: «چه رفتاری را اکنون از من انتظار می برید.»

آنها محمد امین را از دیر زمانی می شناختند. آنها بادل مهربانی که او در سینه داشت سابقه داشتند. جواب همگانی آنها بدون تردید این بود. «خود برادری جوانمرد و پسر برادری جوانمردی» رفتار محمد با آنها حتی از حدود انتظار خود آنها گذشت. در آن روز پیغمبر با آنها همان سخنی را گفت که یوسف برادران گنہکارش «امروز سرزنش بر شما نیست»^۱

مردم مکه هنوز کافر بودند اما بزرگواری روح بشخصیتی را که حتی در مقام سرزنش آنان بگناهان گذشته بر نیامد و آنها را حتی بدون گرفتن بیعت و میثاقی برای آینده مرخص نمود اظہار و اعتراف می کردند

اینجا دلیل روشنی است برای دستور اخلاقی قابل ستایش؟ (دشمن خود را دوست بدار) در این موقع نه تنها مکه بلکه دل‌های سرسخت‌ترین دشمنان اسلام فتح شد و آنان با چشم خود ببودگی و عقیم ماندن رنجهای احزاب و لشگرهایی را که بوسیلهٔ کشوری عاییه اسلام دست بکار شده بود در مقابل قدرت حقیقی ایمان که از لبهای مردی جلوه کرد که یک‌تنه در میان آن‌همه دشمن قیام نمود مشاهده کردند.

تنها عدالت و نیکوکاری در این قضیه بقدری روشن و مؤثر بود که مردان و زنانی بطیب خاطر و آغوش باز اسلام را پذیرفتند و حتی باک‌مثال هم برای اجبار کسی بایمان نمی‌توان یافت. با آن‌ها که هنوز هواخواه رسوم کهنهٔ بت‌پرستی بودند همان رفتار دوستانه‌ای می‌شد که با افراد اسلامی تاجایی که دشمن خورده گیر هم باین حقیقت اخلاقی معترف است. گو اینکه شهر مکه با خوشحالی حکومت پیغمبر را پذیرفت در عین حال هنوز همهٔ مردم آن دین اسلام را نپذیرفته و نبوت آنحضرت را باور نداشتند. شاید او خود در نظر داشت که همان روش مدینه را تعقیب نموده و مردم را آزاد گذارد تا اندر بجا بدون هیچ اجباری اسلام را استقبال کنند^۱

سقوط مکه همهٔ عربستان را بتسلیم در مقابل اسلام هدایت کرد. در حقیقت قریس اصل و نقطهٔ مرکزی تمام تشکیلات دشمن بود. باستثناء فقط جنگ حنین که با هوازن بلافاصله بعد از فتح مکه انجام گرفت، جنگ‌های رسمی در میان مسلمین و کفار در تمام عربستان پیاپی رسید و حتی در غزوهٔ حنین کفار مکه برفع مسلمین در جنگ شرکت نمودند. خطر

داخلی بکلی مرتفع شد: اما دولت مسیحی در شمال پادیده رشک بقدرت اسلام می نگریست و گزارشهای جدی از تدارکات و تسلیحات روم برای حملهٔ عربستان را نمیشد نادیده گرفت. لذا لشگری در حدود سی هزار نفر بفرماندهی شخص پیغمبر در سال نهم از هجرت به رز شمالی متوجه شد لیکن هنگامی که آن حضرت بتبوك رسید دریافت که صرف لشکرکشی تأثیر عمیقی از جلو گیری دشمن کرده است و آنجا دیگر دشمنی در برابر مسلمین نیست در نتیجه بی آنکه بروم حمله برد یا آنان را بچنگ دعوت نماید بمدینه برگشت. در حقیقت پیغمبر همیشه دستور قرآن را رعایت نموده و تنها با مردمی بچنگ برمیخواست که در مقابل مسلمین شمشیر کشیده و بچنگ برخواسته اند

بعد از مراجعت از تبوك بظاهر صلح در تمام جزیره العرب برقرار شد اما قلمرو اسلامی مورد هجوم دسته‌هایی از غارتگران قبایلی که بادولت اسلام پیمان بسته اند ولی آنرا کلاماً رعایت نمی کنند قرار میگرفت.

«آنان که با آنها پیمان بسته‌اید سپس پیمان خود را بارها شکسته و تعهد خود را رعایت نمی کنند»

این غارتگران سلامتی جان و مال مردم را تهدید میکردند از اینرو آخر سال نهم هجری پیغمبر علمی را فرستاد تا در مکه در موسم حج برائت و آزادی خدا و رسول را از چنین پیمان‌های نقض شده‌ای صریحاً اعلان کند. این اعلان در ضمن آیاتی است که در اول سوره برائتة واقع شده است :

«برائتی است از طرف خدا و رسول از عهد و پیمان بت برستانی که شما

مسلمین با آنان پیمان بسته‌اید^۱

مقصود همان بت پرستانی هستند که در سوره قبل از آنها سخن پیمان آمده است و پیش از این بدان اشاره شد: «آنان که با آنها پیمان بسته‌اید و سپس بارها پیمان شکنی کرده‌اند» این مطلب باصراحت بیشتری در چند آیه بعد بیان شده و استثنائی بفتح بت پرستانی که پیمان شکنی نداشته‌اند اظهار گشته است:

«مگر آن بت پرستانی که شما با آنان پیمانی منعقد کرده‌اید و سپس در حفظ آن هیچ کوتاهی نکرده و احدی را علیه شما دستیاری ننموده‌اند پس تا آخر مدت عهد و پیمان آنها را نگاهدارید چه اینکه خدا دوستدار آن مردمی است که تعهدات خود را بخوبی انجام دهند»^۲

و بار دیگر «حکونه خدا و رسولش مسئول رعایت عهد بت پرستان خواهند بود مگر مشرکانی که در نزد مسجد الحرام با آنها عهد بسته‌اید پس مادامیکه آنها با شما وفادار باشند شما نیز بر عهد خود مستقیم باشید چه اینکه خدا مردمی را دوست دارد که از پیمان شکنی پرهیزند چگونه می‌شود و حال آنکه اگر آنها بر شما غالب آیند در باره شما هیچگونه رابطه خویشی یا بیانی را رعایت نخواهند نمود شما را با سخنان فریبنده‌ای که دلها با آنها همراه نیست خشنود میکنند و بیشتر آنها از راه صواب برکنارند روابط خویشی و عهد و پیمان را درباره هیچ مؤمنی رعایت نکنند و آنان مردمی نجاور کارند»^۳

بت پرستان یا نفاق در پاسخ عای چنین گفتند: «ای علی این پیام را به سرعت و با عزم (یعنی پیغمبر) برسان که ما بپیمانها را پشت سر انداخته‌ایم و

دیگر در میان ما و او عهدی جز نیزه و شمشیر برقرار نیست. نتیجه این نظر جسادی پیغمبر آن شد که قبایلی تسلیم شدند و يك وضع صلح آمیزی در سر تا سر جزیره العرب حکم فرما گردید. این یزازی در برابر پیمان شکنان گاهی با شتابه، معنی لغو و ابطال شرایطی که در آغاز جنگها مقرر شده است. «بامردمی بجنگ برخیزید که باشما بجنگ برخاسته اند و از حد تجاوز نکنید» تفسیر میشود.

باینکه مانند يك امر مسلم شرط مقرر تا با آخر موثر و مورد عمل و سرمشق کار بود برگشتن پیغمبر از تنوکه بدون اینکه بقلم و دروم یا قبایل دیگر حمله کند دلیل روشنی بر این مدعاست و حتی بعد از اعلان برائت مسلمین موظف بودند که فقط بامشراکانی جنگ کنند که جنگ از طرف آنها آغاز شده است

«جرا با مردمی که سوگندهای خود را سگسته و باخراج رسول تصمیم گرفته و با شما بجنگ برخاسته اند نمی جنگید»^۱

و افرادی که در سال نهم از هجرت بمنظور فرا گرفتن تعلیمات اسلامی نزد پیغمبر سرفیاب می شدند اکنون بشهرت شدند مردمی که از کناره های دور دست عربستان آمده و اسلام را با کمال آزادی و طیب خاطر در آغوش کشیدند بزودی صلح و آرامش برقرار گشت، اسلام با سرعت عجیبی انبساط یافت و سال نهم از هجرت بمیدرفتین تمام عربستان به عصی زخمی و مسخری اسلام را شهادت میدهد. تمپاره آن بود که بتیرسی در سر تا سر جزیره العرب بتوحید خالصی برگشت بلکه دامنه اصلاحات اساسی به شورش - شی را فرا گرفت. بکلی مچرای زندگی تمام عرب نوسر دغ. دای و مو عزم

پرستی جای خود را بدانش پر دامنه‌ای و افکار عاقلانه‌ای در تمام جنبه‌های زندگی وا گذاشت.

در پایان سال نهم هجری پیغمبر برای زیارت کعبه تصمیم گرفت و چون در این تاریخ تمام عربستان اسلام را پذیرفته بود در تمام جمعیت يك-صدویست و چهار هزار نفر زوار خانه خدا که از همه اطراف عربستان در مکه گرد آمده اند یک نفر هم بت پرست نبود. همان نقطه و سرزمینی که در مدت بیست سال از پذیرفتن پیغمبر امتناع ورزید و یک نفر در آنجا تصمیم شدند دعوت او را نداشت اکنون خود منظره‌ای شگفت انگیز از فداکاری نسبت بآن جناب بود. پیغمبر بتمام کرانه‌های جمعیت چشم خود را دور داد و جمعیت‌های فداکار صمیمی که او را بعنوان قائد سیاسی و رهبر مذهبی شناخته‌اند در نظرش نمودار گشت تجلی مخصوصی از قدرت حق، او و جمعیت را فرا گرفته بود.

اینجا در روز نهم ذی الحجه بود روزی که تمام حجاج در موقف عرفات حضور دارند که بآنحضرت آیه‌ای وحی شد و شادمانی شورانگیزی در آنهمه جمعیت اسلامی ایجاد کرد.

«امروز دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام نموده و دین اسلام را برای شما رسانیدم»^۱

آشکارا پیغمبر دریافت که معنی پیام تکمیل دین بانجام رسیدن عمر اوست. اینجا بیانات ذیل را در مقابل جمعیت ایراد و از بالای کوه عرفات بوسیله جمعیتی که از نقاط مختلف در آنجا گرد آمده‌اند تمام مردم عربستان را موعظه کرد.

«ای مردم سخنان مرا با توجه بشنوید چه اینکه می دانم بعد از این توفیق دیدار شما را در اینجا بیدانگم. بشما میگویم که باید جانها و مالها و اعراض یکدیگر را مانند این روز حرام در این ماه حرام در این شهر حرام محترم و مقدس بشمارید. کسانی که اکنون حاضرند باید سخنان مرا بدیگران که غائبند برسانند. شما عنقریب با خدا ملاقات خواهید کرد و او بحساب تمام کارهای شما خواهد رسید...»

ای مردم امروز شیطان از آنکه با ردیگر در زمین شما حکومت کند ناامید شد اما در خشنودی او همین بس که او را و او در امور ناچیزی که در نظر شما مهم نیست اطاعت کنید بنابراین باید بیوسته در دین خود از شیطان بر حذر باشید

ای مردم شما را بر زنان شما حقوقی و آنها را نیز در عهده شما حقوقی است ...

زنان در دست شما امانتهای خدا هستند از اینرو با آنها در کمال مهربانی رفتار نمایید...

با بردگان خود نیز مهربان باشید و از آنچه می خورید و می پوشید با آنها خورانیده و بپوشانید

ای مردم بشنوید امروز چه می گویم و گفته ام را در دل جای دهید. شما باید بدانید که هر مسلمانی با مسلمان دیگر برادر است. شما همه با هم برادرید. برای احدی گرفتن مال دیگری حرام و موجب خاضر او روا نیست. عدالت را در همه جا و با همه کس رعایت کنید و بر کسی ستم روا ندارید.»

سپس پیغمبر با صدای بلند فریاد کرد:

«ای خدا من پیام تو را ب مردم رساندم»

آواز جمعیت در گفتن این کلمات در تمام آن بیابان طنین انداز شد:
آری چنین است (پیام خدا را رساندی)

این سفر بحجۃالوداع معروف است. اندکی بعد پیغمبر بمدینه برگشت و رنجور شد. اول تصمیم داشت که حتی در حال مرض خود برای نماز امامت کند اما اندکی بعد بواسطه شدت مرض ناچار ابوبکر را برای پیشنه‌ازی تعیین نمود. تقریباً بعد از دوازده روز رنجوری در دوازدهم ماه ربیع الاول روز دوشنبه سال یازدهم هجری در سن ۶۳ سالگی رحلت نموده باین کلمات سخنان مقدسش انجام پذیرفت:

مبارک سفری بسوی خدا

برجسته‌ترین مشخص زندگی پیغمبر موفقیت و کامیابی شکفت انگیزی است که بدست آورد. اصلاح اساسی ریشه داری که در فاصله کونا که کمتر از یک ربع قرن انجام گرفت در حقیقت در تمام تاریخ بشریت بیسابقه بود. جز او کجا یکنفر مصلح يك تنه‌ای را که عموم يك ملت ساکن حنان کشور پهناوری را در تمام شعون زندگی تغییر دهد می‌توان یافت. هیچ مصلحتی در حقیقت ملت خود را در چنین پستی عمیقی نیافت که پیغمبر اسلام عرب را، و هیچ رهبری مردم از هر جهت ساقطی را از نظر مادی و معنوی و روحانی بآن مقام از جمنندی نرسانید که آنحضرت عرب را. حنان بت‌رسانی در آنها ریشه دار بود، بحدی قیود موهوم برستی با قدرت عجیبی بر آنان حکومت میکرد که گوش‌های یهودیان و مسیحیان صدها سال یکی بعد از دیگری در مقام تبلیغ و اصلاح آن مردم نالین که بقدرت های امپراطوری‌های بزرگ مستظهر بود نتوانست کمترین تغییری در وضع

آنها ایجاد نماید کوششهای بومی عربستان از ناحیه پیران ملت ابراهیم حتی بیشتر بی اثر ماند. این اقدامها عرب را مانند گذشته اش ملتی جاهل با اصول مذهبی و اخلاقی باقی گذاشته بود ولی بیست و سه سال کار پیغمبر کاملاً آنها را عوض کرد. پرستش بتها و هر موجود آسمانی و زمینی جز خدا اکنون مایه رسوایی بشریت شناخته میشود. در تمام عربستان نشانی از بتها باقی نبود. تمام مردم برای دریافتن عظمت واقعی مقام انسانیت آماده گشتند و سجده کردن در مقابل چیزهایی که انسان برای حکومت بر آنها خلق شده و در برابر قدرت‌هایی که تسخیر و استغدام آنها را از بشر خواسته اند از آثار و علائم نادانی شناخته شد، موهوم پرستی جای خود را بمذهب معقول توحید سرود عرب نه تنها از سرارت‌های ریشه دار و رذایل اخلاقی تطهیر شد بلکه باشوق مشتعلی برای بهترین و شریفترین کوششی در مقابل خدمتگزاری آنها نه تنها بملت و بکشور بلکه بناموس و مقدسات و هدف عالی تری یعنی بشریت الهام گرفت. رسوم کهنه‌ای که مستلزم بی عدالتی نسبت بمردم ناتوان و رنجبر بوده مگی سحر آسا بدور افکنده شد و حقیقت و قوانین عقلانی جای آنها را گرفت. مکساری که از دیر زمانی عرب بدان معتاد شده بود بطوری از میان رفت که گیلاسها و خمه‌هایی که برای آشامیدن و نگهداری سراب بکار برده می‌شد دیگر وجود نداشت. قمار را اصلاً کسی نمی‌شناخت و جای هرزگی و بی‌عفتی را باک دانهی و فضیلت گرفت

عرب که نادانی را مایه افتخار خود میدانست اکنون بس از هر ملتی بفضیلت و علم عشق میورزید و برای سراب کردن خود بهر حسه دانشی که دسترسی داشت نزدیک میشد و از همه مهمتر در عربستان

عناصر مختلف آن پیوسته در جنگ و نزاع بودند و تمام آن کشور در معرض نابودی و در واقع بطوریکه قرآن مختصراً بیان میکند:

«در کران پرتگاه آتشینی^۱» جای داشت و از همان عناصر ناموزون و فتنه‌انگیز پیغمبر ملت زنده و نیر و مند از هر جهت متحدی را تشکیل داد، ملتی که در برابر حمله آنان امپراطوری‌های بزرگ جهان چنان بزانو در آمدند که گوئی در مقابل قدرت ایمان بازیچه‌هایی بیش نبودند. احدی جز محمد توفیق نیافت که حیات جدید پر دامنه‌ای را که تمام رشته‌های فعالیت اجتماع را تحت تأثیر قرار دهد در بشر بدمد و دامنه اصلاحات او فرد و خانواده جمعیت و ملت و کشوری را بگیرد و مردم را بسوی سعادت مادی و معنوی و عقلی و روحانی جنبش دهد. یکی از نویسندگان بیگانه در کلمات ذیل گواه این حقیقت است:

«اوضاع عربستان پیش از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای اصلاحات مذهبی همان مقدار نامساعد بود که برای وحدت ملی و یا اصلاحات سیاسی اساس ایمان عرب بت برستی ریشه‌داری بود که قرن‌ها با کمال قدرت بدون اینکه ضعفی در آن احساس شود در برابر مسیحیت مصر و سوریه باقی و برقرار بود^۲»

در دوره جوانی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سیمای جزیره العرب محافظه کاری سختی را نشان میداد که شاید ناامیدی از اصلاحات بیش از هر زمانی قوی بود^۳.

گاهی بمنظور تعلیل حوادثی که از عامل بظاهر نامساعدی بظهور میرسد عللی تصور شده و مبداء آن حوادث شناخته میشود.

محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قیام کرد و بی درنگ تمام عرب را به معارف روحانی جدیدی

بر انگیزت و بسا در مقام تعلیل این حوادث گفته شود که عرب با عواملی تهییج و تحریک شده بود و برای تعبیر وضع و پذیرفتن تحول آمادگی داشت امام راجعه بگذشته و تاریخ قبل از اسلام این فرض و تصور را جداً تکذیب مینماید^۱ از دیر زمانی مکه و تمام جزیره العرب در بیحالی و بیروحی فرورفته بود.

تأثیرات ناچیز و زودگذر یهودیت و مسیحیت و حتی تحقیقات فلسفی روی مغز عرب انجام شده بود ولی چون موجپائی که در کناره های سطح دریاچه آرامی که عمق آن هنوز کاملاً بدون حرکت باقی باشد پیدا شود تمام مردم در موهوم پرستی و وحشیت و شرارت ... غرق شده بودند. مذهب آنان بت پرستی ثابت و عقیده آنها ترس موهوم از چیزهای نادیده بود ...

سیزده سال پیش از هجرت مکه در وضع پستی دست از زندگی شسته بود اما این ۱۳ سال چه تحولی ببار آورد. مدتی مدید دعوت دینی یهود بگوش اهل مدینه میرسید اما تأثیری نداشت تا روزی که فئادهای روحانی مهییج، پیغمبر عرب را شنیده و از خواب غفلت ناگهان بسوی زندگی جدید واقعی پریدن گرفت^۲

ما بجزرت می توانیم بگوئیم که هیچ تاریخی نمی تواند بحوادث مؤثر و شگفت انگیز و آثار زنده ای افتخار کند مانند حوادثی که در زندگانی مسلمین صدر اول اسلام بآن بر مبخوریم، چه اینکه شخص پیغمبر را مورد نظر قرار دهیم یا جاننیشان و برجسته ترین شخصینهای اسلامی را یا آنکه بشرح و تحلیل اطوار کشورهای که بوسیله اسلام فتح شد بپردازیم

و یامردانگی و تقوی و عواطفی را ملاک نظر قرار دهیم که بطور مساوی در میان عموم افسران و سربازان اسلامی متداول بود^۱

مردمی‌پراکنده‌تر از عرب را نمی‌شد یافت تا روزیکه ناگهان نهضت خارق‌عادت اسلام در آنان پدید آمد مردی قیام کرد که با شخصیت خود و دعوی مقام نبوت و واقعاً قدم غیرممکنی برداشت یعنی بجای آنهمه دسته‌بندی‌ها و جنگهای داخلی عرب را به وحدت و صمیمیت رهبری کرد.^۲ هیچ ملتی بسرعت بسوی تمدن رهبری نشد شگفت‌انگیزتر از هدایت عرب بتمدن اسلامی^۳

نتیجه و خلاصه آنکه وضع اجتماعی و مذهبی عرب بدانجا رسید که باید گفته و لئیر را بکار برد ... نوبت عرب رسید. زمانیکه زمینه برای کاملترین و ناگهان‌ترین و فوق‌العاده‌ترین تحولی که در زمین روی‌ملتی انجام شده است فراهم شده بود.^۴

از تمام شخصیت‌های مذهبی جهان محمد کامیابترین آنها بود^۵ مردی که در مدت بیست‌سال ملتی را بسوی عالیترین مراتب فضیلت و کمال رسانید و پستی‌هایی بدون هیچ کمکی شرارت و ردائل را از کشوری که کوششهای مبلغین باحرارت ملت مقتدری را نسا امید می‌منتهی ساخته بود بدور ریخت.

شخصی که با قدرت و شخصیت خود زندگانی جمعیت بسیاری از بشر را از آلودگیها تصفیه کرد آیا ممکن است خود در بند گناه باشد؟
یا که مرد بی‌فضیلت کهجا میشود پیوسته مردم را بسوی تقوی رهبری

۱ - زندگانی محمد اثر کات بولین و بلیمرز ۲ - درون و برون اثر مسبوت

۳ - تحقیقات جدید اثر هر سفلد ۴ - بوسورت اسمیت ۵ - دائرة -

المنارف بر سانیاب حاب ۱۳ هجر قرآن .

کند و کجا ممکنست دیگران را بادت آلوده خود گرفته و آنان را از بندگناه رهایی بخشند و عواطف تقوی و فضیلت را بافسران و سربازان خود الهام نماید

آیا ممکن است مردی که خود گرفتار تاریکی است دیگران را

بسوی روشنی ببرد؟

در عین حال پیغمبر اسلام بزرگترین منجی عالم بشریت بحکم اینکه در مدتی از زندگانی خود بیش از یکزن در خانه داشت گناهکار شمرده میشود.

در دنیای جدید عقیده راجع به تعدد ازواج هر چه باشد در این حقیقت کمترین شبهه‌ای نیست که در زندگانی بزرگترین شخصیت‌های مذهبی جهان که باتفاق آراء دارای زندگی روحانی محض بوده‌اند بتعدد ازواج بر میخوریم.

ابراهیم که تا امروز مورد احترام بیش از نصف جهان است زنان متعددی داشت. در زندگی یعقوب و موسی و داود از بنی اسرائیل نیز تعدد ازواج قطعی است و همچنین بعضی از دانشمندان معروف مورد احترام هندی و این مطلب نیز مسلم است که این مردان بزرگ را در تعدد ازواج اغراض شهوانی نبوده است.

خلوص از اغراض مادی از هر جهت نقطه برجسته زندگی آنهاست و صرف این حقیقت برای جواب دادن بکوششهایی که بمنظور کاستن از مقام و شخصیت آنان انجام میشود کافی است آیا منظورشان از تعدد ازواج چه بود؟ از نظر مبهم بودن و پیچیدگی تاریخ زندگانی آنان جواب این سؤال برای ما مشکل است ولی این مسئله را در زندگانی پیغمبر اسلام که برای

ماکاملاً روشن است میتوان مورد بحث قرارداد .

زندگانی پیغمبر را تا آنجا که مربوط به زندگی داخلی او است میتوان به چهار دوره تقسیم کرد او تا ۲۵ سالگی مجرد و بیزن زندگی میکرد از ۲۵ سالگی تا ۵۴ سالگی تنها زندگی آنحضرت با یکزن بر گزار میشد از ۵۴ تا شصت سالگی با زنان متعددی ازدواج کرد و بالاخره از (۶۰) - سالگی تا آخر عمر دیگر هیچ زن نگرفت .

مهمترین دوره‌ایکه میزان پیروی یا قداست او را از شهوات میتوان تشخیص و تعیین نماید همان دوره جوانی و بیزنی او است .

اگر او کاملاً بر شهوات خود مسلط نبود کجا می توانست بر خلاف نوع جوانان زندگی عقیف و پاک داشته باشد تا آنجا که لقب عمومی او امین باشد آنهم در کشور گرمی مثل عربستان که حتماً در سن ۲۵ سالگی رشد قوا بعد کمال و شهوات با آخرین مرحله قدرت میرسد . هنگامی که در مقام دعوت بر آمد سخت‌ترین دشمنانش نمی توانست بنقطه ضعیفی در فضائل اخلاقی او اشاره کند بطوریکه مویر میگوید تمام منابع و مدارك تاریخی بالاتفاق « سلوک و رفتار آمیخته بحیا و فضیلت و اطوار پاک و بی آلابشی را که در میان مردم مکه عزیز الوجود بود بدوره جوانی محمد نسبت می دهند اکنون در جوانی است که شهوات دیوانه وار جست و خیز دارند و آنمردی که در جوانی بر ضبط شهوات خود قادر است آنهم در حال بیزنی نمیشود او را در حال بیزنی (و کمال عقل و نقصان شهوات) صید شهوات تصور نمود

از اینرو دوره جوانی و مجرد آنحضرت تا ۲۵ سالگی دلیل محکمی است که او هرگز اسیر شهوات نبود . در این زمینه نباید فراموش داشت

که اجتماع عرب در آنروز هیچگونه جریمه‌ای برای آلودگیهای اخلاقی قائل نبود و نمیتوان گفت که نیروی اخلاقی اجتماع او را از گناه و شرارت برکنار میکرد.

از طرف دیگر فرمان زندگی امروز بدست هرزگی بود و در میان مردمی که آزاد بودن روابط جنسی را باعث افتخار خود میدانستند محمد زندگی روحانی خالص از هرگونه رذیله‌ای را دارا بود بنابراین تمام این همه ارزش و افتخاراتر شخصیت اخلاقی او است.

اکنون باید بدومین دوره زندگی آنحضرت که بایکزن بسر می برد توجه نمود.

در سن ۲۵ سالگی محمد با خدیجه که بیوه زنی پنجاهساله و از آن حضرت بزرگتر بود ازدواج نمود و نامرگ خدیجه و پنجاهسالگی خود با کمال گرمی و فداکاری با او زندگی کرد.

در آنروز چند زن گرفتن در میان عرب از قوانین رایج زناشویی بود و هرگز زنان در مقابل دومین یا سومین زن شوهر خود ناله و شکایتی نداشتند.

پیغمبر از فاضل محترم قریش بود و ازدواج با خدیجه زندگی او را از نظر مادی توسعه داد و اگر میخواست با زنی دیگر ازدواج کند برای او بسیار ساده بود اما در عین حال با همان زن سالخورده زندگی پرازشفا و صمیمیت را تا آخر عمرش ادامه داد.

بعد از مرگ خدیجه با زن کاملاً با بسن گذاشته‌ای ازدواج کرد (سوده) که تنها موجب سرافرازی او بهمسری پیغمبر آن شد که شوهرش کسی از اصحاب باایمان آن حضرت بود و از جنگ کابل، زجر و شکنجه قریش

بعثت هجرت نمود (و در آنجا وفات یافت) دوره مهم زندگی آنحضرت از ۲۵ تا ۵۴ سالگی برای پیروانش مثال برجسته‌ای و شاهد روشنی بود که قانون فطرت در زناشویی داشتن يك همسر است .

اکنون بسومین دوره زندگی پیغمبر میرسیم . از تمام زنانش تنها عایشه در موقع همسری با آنحضرت دوشیزه بود . هنگامی که پیغمبر از دوراه یکی فقدان ابوطالب و دیگری مرگ خدیجه داغ‌دیده بود . ابوبکر دخترش را با آنحضرت تقدیم نمود .

این دوشیزه دارای صفات برجسته‌ای بود و ابوبکر و پیغمبر هر دو او را برای آینده زنی بزرگ و با شخصیت و شایسته همسری باشوهری که باید بزرگترین رهبر و عالیترین مثالی برای انسانیت و بشریت باشد تشخیص دادند . بنابراین پیغمبر او را بزناشویی پذیرفت اما ظاهراً هنوز بسن بلوغ نرسیده بود^۱ و زفافش در آخر سال دوم از هجرت انجام گرفت .

در سال دوم از هجرت جنگ‌هایی باقریش و باقی قبایل عرب آغاز گردید و در نتیجه بطور محسوس شماره مردان که زندگی خانواده بر عهده آنها بود رو به نقصان نهاد و این جنگها تا سال هشتم از هجرت ادامه داشت و در چنین موقعیتی بود که پیغمبر سنت تعدد ازواج را که در نظر افکار جدید مایه اعتراض بر آنحضرت شده ولی تاکنون از طرف دوست و دشمن مورد تحسین بوده است عمل و امضاء فرمود .

یکی از نویسندگان مصری میگوید « باید بهر جهت در نظر داشت که بیشتر از دو اجهای محمد را لا اقل بهمان نسبتی که با علل دیگر میتوان

۱ - راجع بسن عایشه در موقع همسری با پیغمبر اشتباه و تصور غلطی

راجع است . دنباله در یادورقی صفحه ۴۷

مربوط دانست نیز بدلسوزی و نگرانی او برای بیچارگان و درماندگان
میتوان ارتباط داد .

تقریباً زنان او همه شوهر دیده بودند و نه از لحاظ جوانی و نه از
حیث زیبایی دلربایی نداشتند بلکه کاملاً قضیه بعکس بود^۱
بگذار تا باین حقایق بی پرده روبرو شویم . پیغمبر زنی جوان و
زیبا بنام عایشه در خانه داشت و هیچیک از زنانی که اخیراً بهمسری برگزید

این سعد در طبقات میگوید «هنگامیکه دخرا و نکر از طرف پیغمبر
خطبه شد ابو نکر جوان داد که او قبلاً برای جیسر نامزد شده و باید بنا او
تماس گرفت . این قضیه سان میدهد که عایشه در آن موقع سن بلوغ
رسیده بود . و بز اصابت در ترجمه فاطمه دختر پیغمبر میگوید که (او پنج
سال بعد از بعثت مولد گردید و در حدود پنج سال از عایشه بزرگتر بود)
این خود دلیل است که عایشه در موقع نامزدی لا اقل ده ساله باشد نه شش
ساله که غالباً تصور شده است از موضوع دیگری نیز میتوان استنباط و
استدلال کرد که عایشه با طهار خودش در موقع نزول سوره قمر (بیجا
و چهارمین سوره) دختری سرگرم بازی بود و چندین آیه را از آن موقع
یاد داشت و قطعاً سوره ۵۴ بیس از سان ششم از مت نازل شده است
و خلاصه نتیجه این مضمعات آنکه عایشه در موقع نکاح و در واقع نامزدی
قطعاً کمتر از ده سال نداشته و لا اقل گه طغفات در موقع نکاح نه ساله
بوده است .

بعلاوه این امر مورد تصدیق همه است که نکاح عایشه در سوال سان
دهم از بعثت بوده است و ضمناً مدارک بیشتری در دست است که زفاف در
سوال سان دهم از هجرت انجام گرفت و نتیجه آنکه پنج سال کامل در میان
عقد و زفاف باصطه بوده است از این رو کمتر تردیدی در میان نیست که عایشه
لا اقل در موقع نامزدی نه یا ده ساله و در موقع زفاف ۱۴ یا ۱۵ ساله
بوده است .

در جوانی یازیبائی با عایشه قابل قیاس نبود بنابراین قطعاً فریفتگی در برابر زیبائی نبود که او را بدین ازدواجها رهبری کرد.

ما قبلاً دیده‌ایم که پیغمبر از جوانی تا پیری بر عواطف و شهوات خود کاملاً مسلط بود. مردی که تا ۲۵ سالگی مجرد زندگی کرد و توانست در عین حال بفضائل اخلاقی بدون کمترین نقطه ضعفی مشهور گردد. مردی که تا ۵۰ سالگی بایکزن زندگی کرد با وجود آنکه تعدد ازدواج در آنوقت بیشتر رایج بود تا داشتن يك همسر و لااقل همسران متعددی داشتن بی‌چوجه مورد اعتراض نبود.

چنین مردی را نمی‌توان گفت که از ۵۰ سالگی و در موقع فرونشستن شهوات دوره جوانی یکباره تغییر کرده و اسیر شهوات گردید. هیچ‌امری را جز دلسوزی و رعایت زنان بیچاره ای که بافتخار همسری آن حضرت رسیدند نمی‌توان منشاء این ازدواجها شمرد.

اگر باعتی برخلاف موازین سرافت اخلاقی میداشت باید جز این زنان شوهر دیده را انتخاب مینمود و برای شخصیتی مانند محمد در سنت عرب گرفتن دوشیزگان زیبا بسیار ساده بود.

من قبلاً گفته‌ام عدول از فضائل بر ذائل و از سرافت بیستی برای مردی که بیشك زندگی با فضیلت و مقدسی را تا سن ۵۰ سالگی داشته است غیر ممکن است.

اگر زیبائی دختران جوان نمیتوانست درس جوانی او را از راه راست بیرون برد و شهوات او را تحریک نماید چگونه در حال پیری او را گمراه تواند کرد.

دیگر آنکه باید زندگی بر حواصت او را در ده سال مدینه تحت نظر

قرارداد. البته او را در مدینه زندگی آسوده پر نعمت و لذتی نبود بلکه زندگی سراسر آمیخته بمشکلاتی داشت چه اینکه در تمام این مدت بجنگ های مرگ باریابی با دشمنان اسلام گرفتار بود. لشکرهای خشن ناک عظیمی برای نابود کردن او و اسبابس به مدینه حمله می برد. تمام عربستان در مقابل او تحریک و مشتعل شده بود. برای يك دقیقه او را استراحتی و آمانی نبود.

جنگ لاینتقطع و بدون هیچ تعطیلی ادامه داشت تهیه و اعزام سربه ها باطراف یکی از وظایف روزانه او بود. گاهی مجاهدان اسلامی از جنگهای خسته کننده باوشکایت میکردند و ناچار در مقام تسلیت و تشجیع آنان بر آمده میگفت وقتی خواهد رسید که مسافری بدون سلاح از کران تا کران این کشور رهسپار گردد.

یهودیان و مسیحیان و بت پرستان همه در برابر او بجنت ایستاده بودند. رفقای صمیمی او گاهی در جنگها و گاهی با خیانتهای دشمن به شهادت میرسیدند.

آیا برای احدی ممکن است در چنین شرایط و اوضاع نامساعدی با کمرانی و عیاشی زندگی کند حتی اگر مردی هدفش در زندگی تن آسانی و شهوت رانی باشد که قطعاً بشهادت تمام مدارک موجود، مسلم از آن منزّه بود. باز در چنین مشکلاتی راه پایدی خود نخواهد یافت. با چنین اوضاع و جنگهای مستمر با دشمنانی در داخل مدینه و تمام اطراف آن با مسلمان محدودی که قابل قیاس با دشمنان مستعد با خودی آید، از سمنان و جمعیت مهاجم درهمه اطراف به مدینه میرسید. حتی زن کی مردم هرزه تغییر قیافه خواهد داد پس چه باید گفت درباره مردمی که عظمت اخلاقی

و شخصیت و فضیلت او مورد تصدیق همه و هیچ علتی نمی توانست او را از راه فضیلت بیرون برد .

روزهای پیغمبر با این مشکلات میگذشت، آیاتشبهای او بچه صورتی بر گزار میشد ؟

در این تاریخ زنان متعدد مشروعی در خانه داشت، اما کجا میتوانست شبهای خود را با آنان بخوشی بگذراند؟ . بشهادت قرآن مقدس و احادیث قابل اعتماد نیمی از شب و گاهی دو ثلث آنرا بشماز و تلاوت قرآن می گذراند .

آنهمه در مقام بندگی و نماز پیاپیستاد که پاهای مقدسش ورم کرد، چنین مردی میتوان گفت که زنان متعددی را بمنظور تن آسائی و عیاشی گرفت ، با اینکه کمترین جزئیات زندگی او با کمال صراحت سختی و ناهمواری و مشکلات فراوان زندگی او در بر کناری از هر گونه آسایشی را بما نشان میدهد.

اکنون از طریق دیگر میتوان با زندگی آنحضرت تماس گرفت آیا کمترین تفاوتی در جهات اخلاقی و تواضع او بعد از رسیدن بمقام فرماندهی و حکومت میتوان یافت ؟

«روزی که در بیابان شبانی میکرد، هنگامی که بازرگان راه سوریه بود . روزهایی که در کوه حرا بخلوت میگذشت . سالهایی که يك تنه برای اصلاح جهانی قیام کرده بود وقتی که در اثر فشار دشمن بمدینه هجرت میکرد . زمانی که جنگهای او بایر وزی بانجام میرسید . بالاخره روزیکه از نظر قدرت کشور گشائی و ملکداری در مقابل پادشاهان ایران و امپراطوران روم شمرده میشد در تمام این تحولات و ادوار زندگی

میتوان شخصیت ثابت و محکم و پایداری را مشاهده کرد .
 من نمیدانم که آیا برای دیگری میسر است که تمام اوضاع ظاهری
 و شئون زندگی او تغییر کند و در برخورد با آن تحولات هیچ تغییری به -
 شخصیت او راه نیابد .

تمام حوادث و رویدادها عوض میشد اما ذات و شخصیت و گوهر
 فضایل بنظر ثابت و یکنواخت می آمده^۱

پیغمبر از گمراه تا گور از میان حوادث گوناگونی گذشت . حوادثی
 که مابین آن در زندگی یک نفر بسیار مشکل است . یتیمی آخرین مرتبه
 بیکسی و بیچارگی است . در صورتیکه پادشاهی بالاترین درجه قدرت و
 حکومت است .

از حقیقت یتیمی باوج سلطنت و ذروره نبوت ارتقاء یافت ، اما کمترین
 تغییری در وضع زندگی و فضائل او راه پیدا نکرد . بهمان خوراک های
 ساده قناعت میکرد و همان جامعه های معمولی را در آخرین مراحل قدرت
 می پوشید با آن همه باران و اصحاب زندگی همان بود که در حال یتیمی
 از تخت سلطنت گذشتن و چون زاهدان زندگی کردن بسیار
 مشکل است اما از آن مشکل تر عصای سلطنت را در دست داشتن و
 کشوری را اداره نمودن و در عین حال چون زاهد از دنیا گذشته ای زندگی
 کردن ، قدرت و ثروت کافی داشتن و همه را تنها در راه ترقی و تعالی مردم
 نهادن ، همیشه با منظره های رباننده طمع انگیز برخورد داشتن و حتی
 يك لحظه هم تحت تأثیر و ربانندگی آنها قرار نگرفتن .

هنگامی که پیغمبر بر عربستان حکومت مینمود ائام خانه او تنها

حصیر درشتی از برگ درخت خرما برای خوابیدن و کوزه‌ای گلی برای آب بود.

بازهای شبها را بدون خوردن غذا بسر می‌برد. روزها می‌گذشت و برای طبخ غذا درخانه انس برافروخته نمیشد و همه افراد خانواده تنها با خرما زندگی میکردند در صورتیکه همیشه وسایل زندگی و زاد و برك آسایش را در دست داشت. خزانه داری و بیت‌المال پوسته در اختیار او بود.

ثروتمندان از صحابه که از فدا کردن جانها در راه او مضایقه نداشتند با کمال خوشوقتی اگر خود آنحضرت می‌پذیرفت تمام وسایل زندگی و موجبات آسایش او را فراهم کرده بودند ولی زاد و برگ دنیا در نظرش بسیار ناچیز بود و هرگز آرزوهای دنیوی بر او غالب نیامد چه در حال تنگدستی و چه در حال وسعت، همان زهد و شخصیتی که ثروت و قدرت و دختران جوان زیبای پیشنهاد شده از طرف قریش را در آخرین مرحله ناداری و تنگدستی رد نمود.

در موقعی که حادای متعال بفضل خود تمام وسایل را در اختیار او نهاد بجا بود.

اونه تنها خود بزندگان ساده کاری قناعت می‌کرد بلکه هرگز راضی نشد ثروت و تجمل بازندگی زنان او تماس پیدا کند. اجمالا بعد از هجرت به مدینه زندگی مسلمین از طریق تجارت‌های سودمند و جنگهای بر غنیمت رونمی بسزا گرفت و در آن يك آرزوی ریشه‌داری در دل زنان بیغمسر جایگزین شد تا مانند دیگر مسلمین از حق مشروع و سهم دنیوی خود برخوردار شوند. بهمین منظور در خانه‌ای با پیغمبر تماس

گرفته شاید بتوانند او را تحت تأثیر قرار داده باجازه او زندگی خود را با حق مشروع خود رونق دهند. از آنروز دستور خدائی رسبد:

«ای پیغمبر بزنان خود بگو اگر شما در آرزوی زندگی دنیا و تجمل نشسته‌اید بیایید تا شما را با بذل مساعدت و کمال مسالمت رها کنم و طلاق گویم و اگر هم بخدا و رسول و سرای جاوید آخرت دلبستگی دارید مطمئن باشید که خدا برای نیکوکاران از شما اجر بزرگی مهیا نموده است.»

بنابراین وحی دوشق بآنان پیشنهاد گردید یا زینت دنیا را اختیار نمایند یا هم با زندگی ساده پیغمبر بسازند. اگر شق اول را اختیار نمودند البته از تجمل دنیا برخوردار میشوند ولی از شرف همسری آن حضرت برکنار خواهند گردید. آیا مرد نفس پرست این گونه پیشنهادی خواهد نمود؟

مرد خود خواه برای خشنود کردن امیال و هوسهای موهبت خود دست به وسایله‌ای میزند نه این تنها بلکه شخصاً آرزومند و مشتاق تجمل و زندگی بر آرایش برای زنان خواهد بود و آنان را در بهترین جامه‌های زیبا خواهد خواست، بدون تردید پیغمبر دوستی و مهر زنان خود را در دل می‌پروراند و بی اندازه طرفدار حموی زنان بود و سوسنه از ناحیه آنان دفاع میکرد ولی هنگامی که زنان بر ای معالیه حق بظاهر مشروع خود اقدام نمودند و زندگی خود را بتجمل آراسته خواستند تا که ل خون سردی بآنها کفنه سد که هر گاه دست بزبور د یاسرند دیگر شایسته زندگی پیغمبر نخواهند بود

این حقیقت بدون هیچ پرده اشتباهی آزادی خاطر آن حضرت را

از هر گونه فکر خود خواهی و نازوا نشان میدهد. او کاملاً برای طلاق دادن همه زنان آماده بود اما در برابر خواسته آنها یعنی متمایل شدن بتجمل و آرایش دنیا که شایسته زندگی خود نمیدانست تسلیم نگردید و این خود دلیل محکمی است که ازدواجهای آن حضرت را باتن آسائی و اغراض شهوانی هیچ رابطه‌ای نبود.

بگذار تا بار دیگر بحقایق تاریخی که باعث تعدد ازواج پیغمبر آنهم در فاصله کوتاه پنج سال از سوم تا هفتم از هجرت گردید بنگریم؛ با توجه باین که سی سال عمر پیغمبر بایک همسر می گذشت این دوره پنج ساله با موقعی تصادف کرد که جنگهای بیایی و خسته کننده‌ای در میان مسلمین و کفار برقرار بود. دائره جمعیت مسلمین در این تاریخ بسیار محدود بود وضع مستمر جنگ تفاوت مهمی در میان افراد مردان و زنان که دور کن اجتماعند ایجاد کرد. شوهرها در جنگهای خونین بشهادت رسیده و زنانشان بیچاره و مستحق مساعدت می شدند، اما تنها نان و کوره در چنین وضعی احتیاج آنان را تأمین نمیکرد تمایلات جنسی در نهاد بشر ریشه دار است و هر رهبری که از این گونه تمایلات فطری غفلت کند جمعیت را بفساد اخلاق سوق داده است و در نتیجه تمام ملت را بتباهی برده‌است. مصاحبی که اخلاق و فضیلت در نظرش تمام منظور و اساس تعلیمات او است نمی تواند خود را تنها بتدارك خوراك و بوشاك برای زنان بی شوهر راضی کند پیغمبر برای شرافت اخلاقی آنان بیش از حوائج مادی نگران می شد و از اینرو بتجویز تعدد زنان ناچار گردید و بهمین دلیل خود در آن چند سالی که جنگ طغیان فوق العاده‌ای داشت با چند نفر از زنان بی شوهر ازدواج کرد و تقریباً تمام زنان او بیوه بودند. اگر در اینکار منظور

شهواری داشت چرا باید زنان شوهر دیده سالخورده را انتخاب نماید. پدر زن پیغمبر شدن برای هر يك از مسلمین امتیاز شایان و باعث غبطه دیگران بود لیکن پیغمبر را در اینکار هدفی شریف و منظوری مقدس یعنی نگهداری و حمایت زنان شوهر مرده بود. خلاصه سنت تعدد ازواج تنها وسیله حفظ شرافت اسلامی بود.

اکنون بدو دوره چهارم عمر آن حضرت مبرسیم.

با فتح مکه در سال هشتم از هجرت عملاً جنگهای اسلامی پایان رسید. آشوبها و اضطرابهایی در میان بود اما در تمام کشور عربستان صلح برقرار و آرامش بوضع عادی برگشته بود. از سال هشتم تا آخر عمر پیغمبر دیگر زنی نگرفت آیا علت و باعث آن چه بود؟ پیغمبر تنها در زمانی بر شماره زنان خود افزود که شعله‌های جنگ بر آفر و ختنه بود و شماره مردان در اثر جنگ تقلیل یافته و زنانی بدون زندگی و خانه و بیچاره باقی ماندند و تنها راه جاره تجویز تعدد ازواج بود.

پس از آنکه پیغمبر بجنگهای دفاعی ناچار شود خود بایک همسر زندگی میکرد و بعد از پایان یافتن جنگها نیز ب فکر ازدواج جدیدی نمیتادواز اینجا هیچ استباهی در تشخیص منظور آنحضرت باقی نخواهد ماند. در تمام ازدواجهای دوره جنگ همیشه هدف آجل مقدسی در نظر داشت.

در این سالها آن حضرت با اوضاع نامساعدی مواجه شد که ب تعلیمات مستمر دینی و اخلاقی خود نمیتوانست تعدد ازواج را حربه کند. در این وضع تنها دلسوزی و مهر او تنها متوجه بیچارهترین افراد بود.

بازندگی کردن در کشوری که قانون چند زن گرفتن در آن عملی بود باین امر قانونی اظهار تمایل نکرد و عمده زندگی خود را تا پنجاه و چهار سالگی بایکزن برگزار نمود و این خود نشان میدهد که در قانون اخلاقی تعدد ازواج را مجاز نمیدانست لیکن با پیش آمدن اوضاع غیر عادی مانند یکنفر احساساتی شانه از زیر بار خالی نکرد و در صورتیکه تعدد زنان را تجویز نکند شرف و شخصیت زنان را در خطر دید و بمنظور تامین هدف عالیتری استثناء تعدد ازواج را تجویز نمود تا بتواند با اوضاع نامساعدی که استثنائاً پیش آمده است روبرو شود تحقیقاً او برخلاف میل و رضا بجنک متوسل شد و اگر اجباری نبود بالفطره از جنک بیزاری میجست.

چهل سال کامل پیش از بعثت در کشوری زندگی کرد که شمشیر مانند یاره جویی در جاهای دیگر با آزادی بکار برده میشد. جائیکه جنک و کینه توزی قانون روز بود. جائی که مردم آن چون حیوانات وحشی بیکدیگر می‌ریزند، جائی که تا کسی بشمشیر متوسل نمیشد بهره‌ای از زندگی نداشت با وجود این در این چهل سال پیغمبر در مقابل دشمنی دست بشمشیر نبرد.

چهارده سال بعد از بعثت نیز بهمین وضع برگزار شد. عشق و علاقه او را بصلح و مسالمت می‌توان بروشنی در دستوره‌های قرآن مقدس راجع بصلح مشاهده کرد :

«و اگر آنان بصلح متمایل شوند تو نیز اظهار تمایل نما و برخود نوکل کن که...»

و اگر دشمنان بخواهند ترا بفریبند مطمئن باش که خدا تو را کافی است. »

پذیرفتن پیغمبر عهدنامه حدیبیه را با آنکه شرایط آن بر مسلمین بسیار ناهموار و گذشتن از زندگی و تن به شهادت دادن آنان را آسانتر می نمود خود دلیل بارزی بر صلح دوستی آن بزرگوار است.

اما پس از آن که وظیفه حفظ اجتماع او را بمیدان جنگ رهبری کرد بدون هیچ تردیدی دست بشمشیر برده در مقابل مردم فتنه انگیز و دشمن خطرناک ایستاده شد. او میدانست که باید چگونه دشمن را پیش از آنکه وضع خطرناکتری بخود بگیرد متفرق نماید.

در موقعی در جنگ حنین هنگامیکه اصحابش رو بفرار نهاده بودند و در مقابل تیرباران سخت دشمن مقاومت خود را از دست دادند خود بتنهائی بدشمن پیشروی میکرد تا موقعی که مجاهدان برگشته و در اطراف او مجتمع شدند او طبیعتاً علاقه ای به جنگ نشان نمیداد تا موقعی که اوضاع و شرایط وقت او را اجباراً بسوی جنگ کشانید و بدون سابقه توانست در فرماندهی کمال هوش و لیاقت و در جنگجویی بالاترین مراتب دلاوری و سربازی را نشان دهد، عیناً او بتعدد ازواج تمایل نداشت و تا بیست و پنج سالگی با فضیلت اخلاقی بینظیری با مجرد زندگی میکرد و از آنروز تا ۵ سالگی بیس از یاک همسر نداشت ولی هنگامی که مسئولیت در مقابل وظیفه او را بمنظور پناه دادن زنان از خطرهای اخلاقی بتعدد ازواج دعوت نمود بیدرتک دست بانجام وظیفه برد

در نشان دادن رفتار و ساوک پیغمبر در زندگی و تکمیل این بحث خود را بابراد چند جمله ای در اطراف اطوار و اخلاق او بیان نمودیم؛ هنگامی که از همسرش عایشه نزدیکترین کس باسرار زندگی او از اخلاق آن حضرت سؤال شد در جواب گفت: « اخلاق او قرآن بود »

بعبارت دیگر محمد عالی‌ترین اصول اخلاقی را که در قرآن ایراد شده است دارا بود.

سادگی و صداقت دو اصل عمده فضائل او بود، او هر گونه کاری را با دست انجام می‌داد، دوشیدن گوسفندان را خود بعهده می‌گرفت. جامه های خود را وصله میزد و کفشهای خود را تعمیر مینمود.

شخصاً خانه را جاو رب میزد، شتر خود را با دست خود عقال میکرد و از او مواظبت مینمود. هیچ کار مشروعی در نظرش پست نبود. در ساختن مسجد و بار دیگر در کندن خندق مدینه چون کاری بکار مشغول بود. خرید لوازم خانه را نه تنها در زندگی خود بلکه برای همسایگان و بیوه زنان انجام میداد. هرگز در مقام بلند نبوت و سلطنت کاری را هر چه کوچک پست نمی‌شمرد. پیغمبر با اعمال و اطوار خود مدلل کرد که شغل و حرفه مردم نمیتواند شرافت یا پستی او را مشخص نماید کارها و حرکات او را پیرایه‌ای نبود و بسادگی انجام میگرفت او شایسته نمی‌دید که اصحابش برای ورود او پیاخیزند، روزی در مقام منع آنان از این عمل فرمود «سنت عجم را که در برابر بزرگان خود پیا میخیزند دنبال نکنید» و ضمناً اضافه کرد که «من بنده فروتن خدایم و چون دیگران میخورم و می‌نشینم».

هنگامی که مردی برای بوسیدن دست آن حضرت آماده شد دست خود را کشید و فرمود این عادت نکوهیده عجم در برابر سلاطین است. اگر برده‌ای او را دعوت می‌نمود با کمال میل می‌پذیرفت. با تمام طبقات حتی با بردگان می‌نشست و غذا می‌خورد.

هنگامی که در میان جمعیت بود بهیچوجه از دیگران امتیازی نداشت. پیغمبر بر فقا و دوستانش دوستی فراوانی داشت، هر گاه با کسی

دست میداد پیش از طرف دست خود را نمیکشید. با همه کس بلبخند رو برو میشد. جریر بن عبدالله می گوید: «که او هرگز پیغمبر را بدون لبخند ندید.»

بسادگی سخن می گفت و هرگز قیافه ساختگی ریاست بخود نگرفت. بچه ها را روی دست بر میداشت و نوازش میکرد. غیب را دشمن می داشت و حاضران را همیشه از بدگویی غائبان منع میکرد. در سلام کردن بر اصحاب خود سبقت می گرفت و با آنان مصافحه میکرد.

جوانمردی و بخشندگی پیغمبر حتی درباره دشمن در تاریخ بشریت بی نظیر است. عبدالله بن ابی رئیس منافقین یکی از دشمنان سرسخت اسلام بود و روزها و شبهای او بمخالفت و فتنه انگیزی در میان مسلمین برگزار می شد. باز در هنگام مرگش پیغمبر برای او طلب آمرزش نمود و پیراهن خود را بجای کفن بر او پوشاند.

اهل مکه که آن حضرت و صحابه اش را در معرض فجیعترین زجرهای وحشیانه قرار داده بودند نه تنها در فتح مکه بدریافت امان سرفراز آمدند بلکه حتی مورد ملامت و سرزنش هم قرار نگرفتند. بیست سال تمام زجر و شکنجه و آتش افروزی جنگ بکلی بخشیده و فراموش گردید.

مویز میگوید: «جوانمردی؟ بلند همتی محمد درباره مردمی که مدتها از او بیزار و او را نمی پذیرفتند شایسته هر گونه ستایشی است.»

حقیقت اینست که در تاریخ بشریت نمونه دیگری را از چنین بزرگواری و علو طبع و بخشندگی درباره جنان دشمن دیرینه ای که خون بیگناه را میریخت و بایبچارگان و بیوه زنان و یتیمان کمترین مهربانی را نشان نمی داد و برای کشتن پیغمبر و نابود کردن اصحابش بالاترین

کوشش‌ها را بکار می‌برد نمی‌توان یافت. اسیران جنگی تقریباً همیشه بدون مطالبه فدیة آزاد می‌شدند فقط در جنگ بدر بود که از اسیران مطالبه فدیة شد لیکن بعد از آن صدها اسیر و مخصوصاً در جنگ هوازن در حدود شش هزار نفر اسیر جنگی بدون پرداختن چیزی آزاد شدند، در جنگ احد هنگامی که آنحضرت با بدن مجروح افتاده بود یکی از صحابه او را بنفرین کردن دشمن دعوت نمود در پاسخ چنین شنید: «برای دعوت و هدایت و مهربانی مبعوث شده‌ام نه برای نفرین. خدایا قوم مرا هدایت کن چه اینکه آنان مردمی نادانند.»

روزی عربی بدوی آنحضرت را کشیده و عیبای او را بدور گردش تایید و هنگامی که بتقاضی تهدید شد در مقام دفاع برآمد و گفت محمد کسی نیست که بدی را بیدی پاسخ دهد.

محمد در اجرای عدالت با دقت تمام مساوات را رعایت می‌نمود. مسلمان و نامسلمان و حتی دشمن همگی در چشم قضاوت او برابر بودند حتی پیش از بعثت بسطرفی و امانت و درستی او شهرتی بسزا داشت مردم خصوصت‌های خود را بدآوری نزد او می‌بردند. در مدینه یهود و بت پرستان او را در تمام اختلافهای خود بدآوری پذیرفته بودند.

با آنهمه سوء قصد و دشمنی برداشته‌ای که یهود را با مسلمین بود. هنگامی که دو نفر یهودی و مسلمان برای رفع خصومت نزد او آمدند حق را بایهودی نشخص داده و برفع او حکم داد و هیچ از رنجش و کناره گیری آن مسلمان بلکه تمام قبیله او بر او نکرد.

حتی در رفتار با گستاخترین دشمنانش همیشه پیرو دستور قرآن بود که میگوید: «عباد دشمنی مردمی، شما را بر بیدادگری تحریک نماید.

عدالت نمایند که آن بتقوی و فضیلت نزدیکتر است^۱
 در بستر مرگ و در آخرین نفس های زندگی رو بجمعیت چنین
 گفت: «اگر بکسی مالی بدهکار باشم برای پرداختن آن و اگر کسی را
 آزرده ام برای قصاص شدن آماده ام»

در مجالس هر گز برای خود جای عالیتری را بر نمی گزید در
 موقعی که در مدینه حکومت روحانی و سیاسی داشت مردی از یهود که
 حضرت باو مبلغی بدهکار بود در مقام مطالبه بدرستی و گستاخی پرداخت،
 عمر که حاضر بود سخت بخشم آمد اما پیغمبر او را سرزنش کرده
 و گفت:

«برای تو تنها شایسته آن بود که من بدهکار و یهودی بستانکار هر
 دورا نصیحت میکردی مرا بحق شناسی و اداء حق و او را بحسن خلق و
 در مقام مطالبه ادرا نگاهداشتن» و سپس بین از مبلغی که بدهکار
 بود یهودی پرداخت. بار دیگر بارقنایس در سفری بود وقت نهبه خوراک
 رسید و هر کسی کاری را عهده گرفت او هم بجمع هیزم مشغول گردید.
 باین که قائد روحانی و سیاسی بود همیشه سهم خود را از کار خون پاک
 فرد عادی انجام میداد در رفتار با خدمتگزاران خود همیشه عدالت و
 مساوات را رعایت میکرد

انس می گوید که ده سال خدمتگزار پیغمبر بودم تا روزی که تمام
 جزیره العرب او را بیادت شناخت و هر گز مرا در فعل یا ترك کاری
 ملامت نفرمود، هر گز کسی را در بند بردگی نگاه نمیداشت، نابرده ای را
 مالك میشد هر چه زودتر او را آزاد می نمود.

در صدقات و خیرات هیچکس باو نمی‌رسید. هرگز سائلی را از عنایت خود محروم نکرد خود گرسنه بسر میبرد و گرسنگان را سیرمی کرد. هرگز یول را ذخیره نمی‌فرمود حتی در بستر مرگ آنچه در خانه بود همه را در میان مستمندان تقسیم نمود، مهر او حتی به حیوانات آفریده خدا ریزش داشت و میگفت شخصی مقداری آب از چاهی کشید و سنگ تشنه‌ای را سیراب کرد و در نتیجه وارد بهشت گردید.

از آنسو زنی گربه خود را بست و گرسنه نگهداشت و بعد از مرگ در شکنجه عذاب قرار گرفت. از همان روزهای نخستین مهربانی سرشاری دربارهٔ بیوه‌زنان و یتیمان فقیر و ناتوان نشان میداد.

او همیشه طرفدار مظلوم بود. بی‌وسه در مقام استیفاء حقوق زنان از مردان، بردگان از موالی و فرمانبرداران از فرماندهان و رعیت از پادشاه بود. غلام حبشی را چنان بادیدهٔ احترام می‌نگریست که فرمانده قریشی را. او مدافع حق مظلوم ورنجدیدگان بود. بکودکان بسیار علاقه داشت و در میان راه به کودکان برمیخورد و آنان را مورد نوازش قرار میداد. بدون هیچ قصوری از بیماران عیادت مینمود و از سلامتی آنان جویا شده آنها را تسلی میداد و همچنین در تشییع جنازه شرکت میکرد.

در عالیترین مراتب شخصیت بتواضع و فروتنی آراسته بود و در شجاعت بر همه دلیران برتری داشت. ترس و هراس از دشمنان را هرگز در دل جای نداد حتی در موقعیکه نقشه‌های پدافندیه برای کشتن او در مکه طرح میشد بدون هیچ بیم و هراس روز و شب در میان دشمنان رفت و آمد داشت. او بپهٔ اصحابش گفت تا از مکه هجرت کنند و خود بتنهائی در میان دشمنان بخشم آمده‌ای باقی ماند، باین که تعقیب کنندگانش نادر

غارى که در آن مخفی شده بود رسیدند باز رفیق را هاش را تسلی می داد و میگفت خدا باما است.

در صحنه جنگ احد هنگامی که تمام لشکرش بدام خطر افتاده بودند بدون کمتر توجهی به خطر های شخصی برای جمع آوری اصحاب پراکنده خود فریاد میزد. در جنگ چنین موقعی که صفهای مسالمین از هم گسسته و افراد رو بفرار نهاده بودند او خود به تنهایی بطرف دشمن پیشروی کرده و با صدای بلند میگفت «من بیغدیر خدایم». در آن شبی که گمان میرفت دشمن بمدینه حمله آورده است او اولین کسی بود که برای تحصیل اطلاعات مقدماتی از وضع دشمن اسب خود را بدون زین سوار شده و در اطراف مدینه بجستجو پرداخت.

در یکی از سفرها بتنهائی در بای درختی خوابیده بود که دشمنی بر او فرصت یافت و با شمشیر برهنه فریاد کرد: «اکنون، که میتواند تو را از جنگال مرگ رهائی دهد»

پیغمبر با کمال آرامش خاطر گفت: «خدا اولم حظه ای بعد همان دشمن باشمشیر برهنه پیغمبر و همان سؤال رو برسد ولی برعکس آنحضرت خود را سخت بیچاره دید و تنها جوانمردی آنحضرت او را آزاد گذاشت تا برود.

امانت و درستی پیغمبر در تمام جزیره العرب شیرینی بسزا داشت. دشمنان بر عنادش غالباً اعتراف میکردند که او هرگز دروغی نگفته است هر گاه سخنی میگفت و ایمانی مینهاد در راه انجام آن همه مشکلات و حتی هزینه های سنگین را تحمل میفرمود. با کمال صداقت عهدنامه حدیبیه و شرایط آنرا رعایت نمود. گویا این که بر حسب آن نمی توانست

مسلمین گریزنده از آزار قریش را پناه دهد. تمام تذکره نویسان آنحضرت
 طاقت و بردباری و ثبات و استقامت بی نظیر او را تصدیق کرده‌اند. ناامیدی
 و دلسردی در زندگی او راه نداشت. باین که از همه اطراف دشمن خطر ناک
 و منظره های تاریک دلتنگ کننده‌ای او را احاطه می‌کرد. ایمان ثابت او
 پیروزی نهایی حق هرگز تزلزلی بخود راه نداد.

فصل دوم

ایمان بخدا

سر پیروزی و موفقیت کامیابترین شخصیت‌های مذهبی جهان چه بود؟

چه اندیشه‌ای بود که کاملترین و ناگهانتترین و فوق‌العاده‌ترین انقلابی را که در کره زمین روی ملتی انجام شده است بوجود آورد؟ چگونه افکار بشر برای این اصلاح بی نظیر و مهم آماده گشت؟ چه عاملی مردم موهوم پرست و وحشی یرشاد را بسوی زندگی جدی و نوینی رهبری کرد؟

چگونه این وظیفه خارج از قدرت انجام، و جای آن همه فتنه‌انگیزی و جنگ‌های داخلی را یگانگی و برادری گرفت و از دسه‌هایی که هر یک برای نابود کردن دیگری دامن بکمر زده بود ملتی قوی و نیرومند بوجود آمد؟

پراکنده‌تر از عرب جاهلیت می‌توان ملتی را نشان داد.

سرچشمه درمان دردهای بشریت چه بود؟

راز موفقیت پیغمبر که بالاتفاق تا امروز در تاریخ بشریت بی‌سابقه است بر ایمان محکم او بخدا متکی است. او را عقیده محکم بود که خدا را برای تعالی و ترقی بشر نه تنها یک فرد یا یک ملت بلکه تمام جهان نقشه حکیمانه‌ای است و هیچ قدرتی در جهان نمی‌تواند مشیت خدا را

خشتی نماید.

هنگامی که نخستین پیام خدا رسید و او را برای نجات بشریت از نابودی برانگیخت سنگینی بار وظیفه او را بلرزه آورد. با ارتعاش بدن و انقلاب حال از کوه حری سرانبر شده و بسوی خانه نزد خدیجه آمد و گفت مرا پیوشانید. آری عظمت تکلیف بود که او را لرزاند اما یی درنگ دست بکار انجام وظیفه شد.

در آغاز امر مورد استهزاء قرار گرفت و او را بیکاره و خیالیاف خواندند و مانند شخص غیر قابل توجهی بارفتاراهانت آمیز قریش روبرو شد. اما بزودی دشمن عظمت موضوع را در یافته و قیافه جدی بخود گرفت و در نتیجه بزجر و شکنجه ییغمبر و اصحابش دست برد و وحشیانه بازار آنان پرداخت تا آن جا که بعضی از مسلمانان را تا مردن از شکنجه دشمن رهایی نبود. با ادامه پیشرفت اصحاب خود را دستور داد تا بکشور حبشه که پادشاهی مسیحی داشت هجرت نمایند و با آنها گفت آن جا شما را گشایش است و از عدالت نجاشی برخوردار میشوید آن جا بمانید، تا روزی که خدای متعال شمارا از این مشکلات رهایی بخشد.

بیروانش بکشوری آزاد و محلی مطمئن رسیدند اما خود تنها بدون بیم و هراس در محل مأموریت دست بکار دعوت باقی ماند. دشمن او را تهدید بقتل کرد و حتی عموش ابوطالب که تنها تکیه گاه او بود اظهار داشت که بیش از این نمیتواند در مقابل دشمن های هم آهنگ قریش مقاومت نماید و هم او را گفت که بار مسئولیت مرا بیش از این سنگین مکن، اما پیغمبر با کمال صلابت و استقامت با ابوطالب گفت «اگر قریش خورشید را در دست راست و ما را در دست چپ من جای دهند تا از

این دعوت صرفنظر نمایم کمترین خللی بتصمیم من راه پیدا نخواهد کرد پیوسته در پی انجام وظیفه خواهم بود تا خود در این راه مقدس جان سپارم یا هم بخواست خدا بهداف رسیده و بر دشمن خویش پیروز گردم. کوشش های قریش برای وادار کردن ابوطالب به تسلیم پیغمبر و دست از یاری او کشیدن بجائی نرسید باز دیگر در مقام اغواء کردن و تحت تأثیر قرار دادن خود آن حضرت بوسیله پیشنهادهای فریبنده ای بر آمدند و برای انجام منظوری واسطه با او تماس گرفته اظهار نمودند هر گاه آرزوی تو در این راه تحصیل ثروت است ما میتوانیم بیش از آنچه آرزو داری مال فراهم نمائیم و اگر داعیه مقام و قدرت در مغز تو پیدا شده است ترا بمقام زهبری و پادشاهی پذیرفته و سوگند وفاداری یاد کنیم. و هر گاه بعشق دختران جوان دست باین ماجری زده ای برای تقدیم نمودن زیباترین دوشیزگان جوانی که خودانتخاب نمایی آماده ایم.

مقاومت در برابر این پیشنهادهای فریبنده برای افکار عادی تقریباً محال بود. از مردی نادار و بیگس و زرخیز تا پادشاهی توانا که در ثروت و نعمت غلظ زند و با دختران زیبای پرپوش هم آغوش باشد راه بسیاری است لیکن او در پاسخ قریش چنین گفت: «نه با آرزوی ثروت یا داعیه ربانیت و قدرت قیام کرده ام بلکه خدا مرا برای اندرز بشر برانگیخته و هیچ هدفی جز رسانیدن پیام او ندارم. اگر دعوت من و پیام خدا را پذیرفتید سعادت دو جهان برای شماست و گرنه خدا در میان من و شما حکم خواهد نمود.»

در بیان این موضوع در یکی از سوره های دوره نخستین قرآن

می گوید :

«کافران بر آن شوند که تورا از آنچه بسوی تو وحی کرده ایم باز گردانند تا جز آنرا ساخته و بما نسبت دهی و در آن هنگام ترا بدوستی خواهند گرفت و گر نه آن بود که ما ترا ثابت نگه داشته ایم بسی شك نزدیک بودی که کمی بآنها مایل شوی»^۱

ایمان محکم پیغمبر را پیروزی نهایی در برابر مقاومت‌های جدی دشمن و هنگامی که کمترین پرتوی از امیدواری تابش نداشت می‌توان در تمام صفحات قرآن مقدس مشاهده کرد.

قرآن در نزد پیغمبر نیروی خارق‌العاده‌ای بود که تسخیر تمام جهان از او ساخته است

«و اگر بوسیله کتابی خارق عادت کوهها برفتار و مرده گان بگفتار آیند و زمین از هم شکافته شود (همین قرآن است) آری امر تمام جهان با خداست.»^۲

«اگر این قرآن را بر کوهی فرستاده بودیم در برابر آن خضاع شده و از ترس خدا شکاف بر میداشت و ما این مثلها را برای مردم بیان می‌کنم باشد که بانفکر در آن بشگردند»^۳

تمام مخالفت‌هایی که در برابر تصمیم آن حضرت باستوار شدن حق انجام میگرفت در نظرش مرحله‌ای کوتاه و منظره‌ای زودگذر بود متلاد در وحی‌های دوره نخستین

«گفته‌های دشمنان را با بردباری تحمل نما و بطرزی نیکو از آنها دوری‌گزین و کار تکذیب کنندگان مغرور آسایش و نعمت در ابدن و اگذار و برای مدنی کوتاه بآنها مهلت بده»^۴

۱- ۱۷: ۷۳-۷۴ ۲- ۱۳: ۳۱ ۳- ۵۹: ۲۱

۴- ۷۳: ۱۰-۱۱

«فرعون فرمان پیغمبر ما را نبرد پس او را بسختی گرفتیم. چگونه اگر کافر شدید خود را از مشکلات روزی که کود کان را پیر می کند بر کنار خواهید داشت روزی که هول آن آسمان را می شکافد و عده خدا بانجام میرسد»^۱.

«برای خدای خود شکبیا باش پس هر گاه شیپور روز حساب نواخته شود روز سختی آغاز خواهد گردید که برای کافران هیچگونه آسایشی ندارد. بگذار مرا تا خود بکار انتقام آن بندهای برسم که او را تنها آفریدم و ثروت فراوانی در اختیار او نهادم و یسرانی آماده خدمت روزی او کردم و امور زندگی او را تعدیل و تنظیم نمودم باز هم طمع فزونی دارد هرگز بفزونی نرسد چه این که با آیات ما عناد ورزید بزودی او را به مشکلات ناهمواری گرفتار خواهم کرد»^۲.

ایمان محکم او با آنکه تمام مخالفت های دشمن در مقابل دعوتش بی نتیجه خواهد ماند و او در اصلاحات اساسی که در عهده اوست توفیق حاصل خواهد نمود در تمام سطور قرآن آشکار است و هر چه بر شدت حملات دشمن افزوده میشد ایمان او بموفقیت نهائی و بی نتیجه ماندن کوششهای مخالفان عمیق تر و محکمتر می گشت. باز در یکی از وحی های دوره نخستین بعد از آنکه سخن از پیغمبر و مخالفانش بمیان آمده است گفته شده.

«پس آنها را بعزت و قدرت خود سخت گرفتیم آیا کافران شما از گذشتگان بهترند یا شما را در کتاب های خدا از عذاب او امانی است یا آن که میگویند ما همه یاور همدیگریم بزودی دسته های کافران

شکست خورده و راه گریز در پیش خواهند گرفت بلکه ساعت حساب وعده گاه آنها است و آن ساعت بس غم انگیزتر و تلختر است^۱»

پیغمبر در جنگ بدر هنگامی که ۳۰۰ نفر مسلمان یعنی تمام لشکر خود را در چنگال ۱۰۰۰ نفر دشمن مسلح در خطر نابودی مشاهده کرد تمام شب را بدعا و تضرع بر گزار نمود:

خدایا وعده‌ای را که فرموده‌ای از تو خواستارم خدایا اگر هلاک شدن این جمع را پسندی دیگر عبادت نخواهی شد ای خدای زنده و ای پروردگار پاینده‌ایکه یابندگی همه موجودات بتو هست بمهر تو پناه می‌برم (و مانند این کلمات) و بالاخره از میان قریش خود بیرون آمده با صدای بلند آیات فوق را از قرآن تلاوت نموده نشان میداد که با کمی و ناتوانی مسلمین بحدی که عده وعده آنها قابل قیاس با دشمن نیست باز بوعده خدا و پیروزی نهایی حتی در این صحنه خطرناک مطمئن است. در حقیقت همان ایمان محکم بخدا بود که او را نه تنها در برابر زجر و شکنجه اهل مکه بلکه حتی در موقع سرازیر شدن حملات دشمن در صحنه‌های جنگ در اطراف مدینه آنها یا مسلمینی که افراد و ابزار آنها برای ایستادگی در برابر نیروهای مهاجم کافی نبود با کمال قدرت و شخصیت روحی نگهداشت.

او میدانست تمام کوششهای فراوانی که بمنظور اصلاح عرب پیش از او بس انجام رسیده بی اثر مانده است. در عین حال بموقفیت و پیروزی خود نه تنها در برابر بت‌پرستان بلکه حتی در اصلاح فاسد شدگان از اهل کتاب مطمئن بود.

«کافران اهل کتاب و بت پرستان را از گناه گمراهی آزادی نبود تا روزی که برهان روشنی بر آنها اقامه شد و پیغمبر خدا در میان آنها پیا خواست تا صحیفه‌های پاک آسمانی را که حاوی کتاب‌های فضیلت و راستی است بر آنها بخواند»^۱

اگر دل‌های کافران چون سنگ‌های خارا سخت بلکه از آنها سخت‌تر بود باز او کاملاً مطمئن بود که چشمه‌های عواطف و ایمان را از آن جاری خواهد نمود و آنها بالاخره دعوت او را پذیرفته و برای خدا سجده خواهند کرد: سپس دل‌های شما را قساوت گرفت ناچون سنگ خارا یا سخت‌تر از آن شد و بسا سنگها که از آن نرها بجوشد و پاره‌ای سنگها شکافته شود و آب از آن جاری گردد و بعضی نیز از ترس خدا فرود آید»^۲

پیغمبر نه تنها اطمینان داشت که دعوت او عرب را زنده خواهد کرد بلکه با ایمان کاملی معتقد بود که باید پیام خدا را بتمام بشر ابلاغ کند و سرانجام کار او بموفقیت خواهد کشید.

عقیده او باین که خدا پیشرفت شریعت را بسوی فضیلت بوسیله بعثت او خواسته است تنها منحصر به ملتی خاص یا دوره‌ای مخصوص نبود نماز آن حضرت که امروزه نماز مائونها بیروان اوست در پنج وقت معین با کلمات ذیل آغاز میشود.

«تمام ستایش شایسته خدا است که پروردگار و رهبر همه جهانیان بسوی کمال است»^۳

۱ ۹۸-۱-۳ ۲-۲ ۷۴ (۳) کلام عربی که در اینجا ذکر می‌رود رب است که مصافی بهرین معنی است عرب معنی آن پرورش دهنده حزی است بطوری که از مراحل کونا گونی بگذرد تا کمال لایق شود رسد و تمام مراحل مادی و معنوی زندگی را شامل است.

بنا بر این همین هدایت عمومی اساس مذهب او بود . بعقیده او نقشه خدائی تدریجاً تمام بشریت را بسوی فضیلت و کمال خواهد رسانید . او مانند پیغمبری مخصوص عرب قیام نکرد بلکه او پیغمبر خدا برای تعلیم بشریت بود:

«بگوای مردم، من پیغمبر خدا بر تمام شمایم خدائی که پادشاهی آسمانها و زمین برای اوست»^۱

«ما ترا بمنظور اینکه بر تمام جهانیان رحمت باشی فرستاده ایم»^۲
 بزرگوار خدائی است که فرمان را بر بنده خود فرستاد تا جهانیان را از عذاب او انذار کند»^۳

و در سوره های دوره نخستین:

و قرآن نیست مگر یاد آوری برای تمام جهانیان^۴

باز در آیه ای که سه بار در سه جای قرآن تکرار شده است ایمان نامحدود پیغمبر را بموقفیت نهائی او در اصلاح تمام بشریت نشان میدهد:
 «اوست آن خدائی که پیغمبر خود را برهنمائی دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان جهان غالب کند»^۵

ایمان ثابت پیغمبر بخدا که راز موفقیت شکفت انگیز او بود نیز اساس تمام اصلاحاتی است که بوسیله او بانجام رسید. او کار خود را از شراب یا موهوم برستی یا غارت های پست یا رسوم نکوهیده که رواج محیط بود بر کنار داشته و نیروی خود را از همان مراحل نخستین بتنهائی در سوق جمعیت بخدا بکار برد. تقریباً تمام آنچه در مکه باو وحی شد در این زمینه ها بود:

۱- ۱۵۸: ۷-۱ ۲- ۱۰۷: ۲۱-۲ ۳- ۱-۲۵

۴- ۵۲: ۶۸-۵ ۵- ۲۷: ۸۱ ۶- ۸: ۶۱+۲۸: ۴۸+۳۳: ۹-۵

بزرگی و عظمت تنها برای خداست. پروردگاره همه اوست. او خود را بوسیله آیات آشکار می کند. او خود را بر بندگانش می شناساند. قداست و طهارت تنها برای اوست. او از جان انسان باو نزدیکتر است. کریمی جز او نیست. مهربانی جز او نمی توان یافت. دوستی جز او کجاست. محبت از اوست. آمرزنده اوست. بخشنده اوست. کفایت کننده اوست. دعای بنده اش را می شنود. دوستدار نیکی و دشمن گناه است. دوست کسانی است که بی فریاد رس و ناتوان و بیچاره اند. دوست مردمان خدا شناس است. و هم چنین.

مرد با ایمان مانند سیم برقی دار است و کسانی که با او تماس می گیرند ایمان را بوسیله او بخود جذب می کنند تماس گرفتن با دل پر ایمان پیغمبر که از توجه بخدا لبریز بود تأثیر شگفت انگیزی در روحیه صحابه او داشت و دلهای آنها نیز از ایمان بخدا لبریز میشد جریان ایمان که از دل پیغمبر بسوی دلهای پیروان و اتباع او انتقال می یافت بوسیله آیات قرآن که در موضوع خدا شناسی نازل می گشت بیوسته تأیید میشد تمام صحنه های طبیعت شواهد وجود خداست.

آیا با آسمان با عظمت در بالای سر خود نمی نگرند که چگونه آنرا آفریده و آراسته ایم و هیچ شکافی در آن نیست و زمین را پهن کردیم و کوهها را بر روی آن انداختیم و بتقدیر ما همه رقم گیاههای زیبا در آن روئید تا وسیله بینائی و یادآوری بندگانی شود که بسوی خدا باز می گردند. و از ابر بالا آب پربرکتی فرو فرستادیم تا در اثر آن باغها و دانه های محصول روئیدن گرفت و هم درخت های بلند خرما که شکوفه های آن با نظم عجیبی رویهم قرار گرفته است تا روزی بندگانش را فراهم کنیم

و با آب باران زمین‌های مرده را زنده کردیم. رستاخیز قیامت نیز چنین است.^۱

«شما را چه می‌شود که بزرگی خدا را باور ندارید و او بود که شما را از مراحل گوناگون خلقت گذراند تا بصورت آدمی آفرید^۲»
 «آیا نمی‌نگرید چگونه خدا هفت آسمان را همانند آفرید و ماه تابان و خورشید فروزان را در آن نهاد و شما را چون گیاهان از زمین در آورد. و دیگر بار شما را در زمین پنهان کند تا روز جزا باز شما را از میان کورها محشور نماید و خدا زمین را بساط شما قرار داد تا در راههای گشاده آن در پی مصالح خود رفت و آمد کنید^۳»

«خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را در معرض آزمایش قرار دهد که آیا کدامیک از شما نیکو کارتر است و او بزرگ و آمرزنده است. خدایی که هفت آسمان را همانند آفرید در آفرینش خدای مهربان تفاوتی نخواهی دید درست بنگر تا هیچ خللی در آن توانی یافت؟ باز دو بار دیگر با دقتی تمام نظر کن تا دیده حیرت زده و زبون و خسته بسوی تو باز گردد^۴»

«همانا در آفرینش آسمانها و زمین و توالی شب و روز و کشتی‌هایی که بنفع اقتصادی و سیاسی مردم در دریا حرکت می‌کنند و بارانی که خدا از ابر فرو می‌فرستد و بآن زمین‌های مرده را زنده می‌کند و از همه

۱ - ۵۰ - ۶ - ۱ - ۲ - این کلمات را اشاره ایست آن که انسان از نظر مادی از مراحل گذشت تا بوضع فعلی رسیده و می‌توان آنرا مؤید تئوری تکامل دانست و وحدت جهان خود دلیل وحدت صانع جهان است.

۳ - ۲۰ - ۱۳ - ۷۱ - ۴ - ۲ - ۶۷ - ۴

رقم موجودات در روی زمین پراکنده می نماید و در تغییر دادن بادهای و ابرهای مسخر میان آسمان و زمین برای مردم هوشمند آیاتی از قدرت و حکمت اوست.^۱

دلایل وجود خدا از موجودات مادی جهان روی این حساب بود که آنها را ناچار صانعی در کار است. شواهد دیگری بر وجود بنده مربوط است بر روح بشر که توحید و خداشناسی با دست فطرت در درون بشر دست بکار هدایت است:

آیا موجودات بدون صانع پدید آمده اند؟ آیا ممکنات را خود ممکنات آفریده اند؟ آیا آسمانها و زمین را این مردم خلق کرده اند؟^۲
آیا من پروردگار شما نیستم؟^۳

این سؤالهای فطری نشان میدهد که خداشناسی پاره‌ای از طبیعت و ودیعه‌ای در فطرت انسان است گاهی توحید فطری در ضمن بیان نزدیکی غیر قابل تصور خدا بجان انسان تفسیر شده است:

ما بجان شما از خود شما نزدیکتریم^۴

ما بجان بشر از درک جان او نزدیکتریم^۵

مفاد این تعبیر آن است که ادراک و ایمان بوجود خدا و روح بشر حتی از ادراک و ایمان بوجود خود روشن تر است لیکن مراد توحید فطری در طبیعت‌های افرادی باختلاف روشنی و تاریکی روح مختلف است.

بنابراین خدا در نظر مسلمان موضوع اساسی زندگی بشر بود

۱ - ۱۴۶:۲ - ۲ - ۳۵:۵۲ - ۳۶ - ۳ - ۷:۱۷۲

۴ - ۸۵:۵۶ - ۵ - ۵۰:۹۶

وروی این حساب پیوسته بمنظور کمک خواستن و هدایت جستن بسوی او باز می گشت. روح ایمان بخدا در قالب عبادت و پیکر نماز جلوه گر شد. مسلمان روزی پنج بار بنماز ایستاده میشد. بخش مهمی از نماز سوره کوتاه فاتحه الکتاب است که قرآن مقدس بدان افتتاح میشود :

تمام ستایش شایسته خداست پروردگار جهانها و رهبر جهانیان بکمال بخشنده و مهربان .

پادشاه روز جزا.

تنها تورا می پرستیم و تنها از تو کمک میخواهیم .

مارا براه راست رهبری فرما .

راه آن بندگان که آنها را مورد احسان خود قرار داده ای.

نه آن مردمی که بر آنها خشم گرفته ای و نه آنان که بگمراهی

می روند

توجه روحی انسان بخدا در نمازش آشکار می گردد لیکن این

توجه در موقعی که انسان خود را گرفتار مشکلات بیابد به مراتب آشکارتر است :

«و هنگامی که فشار حوادث آدمی را خسته کند بخدا توجه نموده

و بسوی او باز گردد سپس هنگامی که خدا او را مورد مهر و عنایت خود

قرار داد از گرفتاری گذشته خود و لطف خدا فراموش نماید»

هنگامی که محنتی با او میرسد مارا بفریادرسی خود مبخواند و

هنگامی که بداد او میرسیم و باو نعمت میدهیم می گوید که این نعمت

را بهوشیاری و کاردانی خود بدست آورده‌ام^۱»

«وهرگاه بیچارگی بانسان میرسد در حال استراحت یا نشستن یا ایستادن ما را بیاری خود می‌طلبد اما وقتی که بیچارگی او را علاج کردیم چنان می‌رود که گویا هرگز ما را نخوانده و از ما حاجتی نخواست است^۲»

انسان نه تنها مأمور گشته بود که برای خدا بنماز بایستد و در حال آسودگی و گرفتاری باو متوجه شود و در هر فرصتی کمک و هدایت را از او بنخواهد بلکه نیز خاطر نشان او شده بود که خدا دعا و نماز او را می‌شنود و بهوائج او میرسد :

«و خدای شما می‌گوید مرا بخوانید تا شما را بهوائج شما برسانم^۳»
 «آیا بفریاد بیچاره درمانده که می‌رسد؛ و محتشهارا که بر طرف می‌کند؛ و شما را در روی زمین حکومت میدهد^۴»

«همانا خدای شما شنونده دعای بندگان است^۵»

«وهرگاه بندگان درباره من از تو سؤال کردند پس بدرستی که من بآنها نزدیکم دعای درخواست کننده را هرگاه بخواند اجابت میکنم شایسته است بندگان هم مرا اجابت نمایند و بمن ایمان بیاورند، باشد که براه راست رهبری شوند^۶»

دیگر باره بآنان تعلیم شد که در همه اوضاع و احوال بر خداتوکل نمایند بطوریکه در مشکلات و درماندگی‌ها شکست بخود راه ندهند:
 «در راه انجام مقاصد جز از خدا توفیق نمیخواهم بر او توکل نموده

۱ - ۴۹:۳۹ - ۲ - ۱۲:۱۰ - ۳ - ۷۰:۴۰

۴ - ۶۲:۲۷ - ۵ - ۳۹:۱۴ - ۶ - ۱۸۶:۲

و بسوی او باز گشت میکنم^۱»

«بر خدای زنده‌ای که از فنا و مرگ منزّه است توکل نما و او را ستایش کن و او خود بگناهان بندگان خود آگاه است^۲»

«هر کس بر خدا اعتماد نماید خدا او را پس است^۳ همانا امر خدا بانجام میرسد و او برای هر چیزی اندازه‌ای تقدیر نموده است^۴»

از این گذشته بانسان گفته شد تا هر گاه خود را در خطر گمراهی یابد بیچارگی بیابد به پناه خدا رود:

«بخدای آدمیان پناه می‌برم پادشاه آدمیان پروردگار آدمیان^۵»

«ای خدای من از وسوسه‌های شیاطین و از آنکه در نفوذ من حاضر شوند بتو پناه می‌برم^۶»

«و هر گاه وسوسه شیطان ترا غمگین کند بخدا پناهنده شو چه اینکه او شنوا و داناست^۷»

خورسندی و اطمینان قلب را نیز از راه خدا شناسی باید بدست آورد:

«کسانی که بخدا ایمان آورده‌اند و دل‌های آنها بیاد خدا مطمئن و آسوده است آری بوسیلهٔ یسار خداست که دل‌ها خورسند و آسوده میشوند^۸»

خدائیکه در حقیقت آفرینندهٔ جهان و جهانیان و فرمانده تمام نوامیس خلقت بود در عین حال در منطق قرآن دوست بشر معرفی شد:

۱- ۸۸:۱۱ + ۳۰:۱۳ - ۲- ۱۲:۱۴ - ۳- ۲۵:۵۸

۴- ۷۵:۳ - ۵- ۱۰:۱۱۴ - ۶- ۲۸:۱۳

۷- ۱۹:۶۵ - ۸- ۹:۴۹

«برخی از کافران دوست برخی دیگرند لیکن خدا دوست مردم
پرهیز کار و وظیفه شناس است»^۱

«آیا آنها اولیائی جز خدا گرفته اند و تنها شایسته ولایت و دوستی
خداست، اوست که مرده را زنده میکند و بر همه چیز توانا است»^۲
«خدا ولی بندگانش با ایمان است آنها را از تاریکی ها بسوی
روشنی می برد»^۳

«در دوستی و یاری خدا کفایت است»^۴

مهربانی و دوستی خدایی اندازه و از حدود تصور انسان خارج است
رحمت عامه او بمؤمنان و کافران نیکو کاران و گناهکاران یکسان میرسد؛
«ای بندگانی که بر خود ستم کرده باسراف گناه گرفتار آمده اید از
خدا ناامید نباشید چه اینکه خدا همه گناهان را آمرزنده است»^۵
«ای پروردگارا همه چیز را در آغوش مهر خود جای داده ای و از
همه چیز آگاهی»^۶

«بگو به فضل و رحمت خدا و بآن باید خشنود باشید»^۷

«مگر آنانکه مورد مهر پروردگار قرار گرفته اند و برای مهرورزی
آنها را آفرید»^۸

«از رحمت خدا ناامید نباشید چه اینکه جز مردم کافر از رحمت او
ناامید نمی شوند»^۹

«او رحمت را بر عهده خود گرفته است»^{۱۰}

۲۵۷.۲ - ۳	۹: ۴۹ - ۲	۱۹: ۴۵ - ۱
۵۸: ۱۰ - ۷	۷: ۴۰ - ۶	۴۵: ۴ - ۴
۵۴ - ۱۲.۶ - ۱۰	۸۷: ۱۲ - ۶	۱۱: ۱۱ - ۸

«پروردگار شما صاحب رحمت‌های واسعه است»^۱
 «و رحمت من همه چیز را فرا گرفته است»^۲
 «و اگر در مقام شمردن نعمت‌های خدا بر آید بر شمارش آنها قادر
 نخواهید بود»^۳
 «همانا پروردگار تو را بر مردم فضل فراوانی است گو اینکه بیشتر
 آنها سپاسگزاری ندارند»^۴
 نخستین پیامی که بر پیغمبر خدا نازل شد و او را بوظیفه اصلاح
 بشریت توجه داد از دوستی خدا که آفرینش بشر را باعث شده است
 سخن میگوید:
 «بخوان بنام خدائی که آفرینش از اوست . آدمی را از دوستی و
 علاقه آفرید. بخوان و پروردگار تو از همه بخشنده‌تر است»^۵
 در یکی از گفتارهای پیغمبر باین حدیث بر میخوریم :
 میخواستم تا شناخته شوم و انسانرا بهمین منظور آفریدم.
 و دود (یعنی بامحبت) یکی از صفات خداست :
 «اوست که انسان را در آغاز میآفریند و در انجام بصحنه قیامت باز
 میگرداند، او آمرزنده و دوست دارنده است»^۶
 «البته پروردگار من آمرزنده و بامودت است»^۷
 صفت بشر دوستی خداست که در انسان بصورت خدا دوستی
 منعکس میشود .

۱-۶-۱۴۸ ۲-۱۵۶۷ ۳-۱۴:۳۴-۱۸ ۱۶

۴-۲۷-۷۳ ۵-۱۹۶-۳ ۶-۱۳۸۵-۱۴

۷-۱۱-۹۰

و آنها در راه دوستی خدا خوراك را بفقير و يتيم واسير ميدهند^۱»
 «و برخی از مردم جز خدا ماندهائی برای او ميگيرند و تا آن حد
 که خدا را بايد دوست بدانند با آنها دوستی ميورزند لکن اهل ايمان در
 دوستی خدا ثابت قدم ترند^۲»

«بگو اگر شما دوستدار خدا هستيد پس مرا پيروي نماييد تا
 خدا شما را دوست بدارد^۳»

خدا که مقدس و جميل است بر حسب اظهار قرآن دوستدار آن
 مردمیست که از بدیها بگذرند و بجمال نیکی و فضیلت آراسته باشند:
 «خدا دوستدار مردمی است که بایکدیگر نیکی رفتار کنند^۴»
 «خدا دوستدار کسانی است که بارها بسوی او بازگشت میکنند و
 دوست میدارد آن مردمی را که خود را از آلودگیها پاک بدارند^۵»
 «خدا دوستدار مردم بردبار است^۶»

«خدا دوستدار پرهیزکاران و درستکاران است^۷»
 «خدا دوستدار آن کسانی است که بعدالت داوری کنند^۸»
 در اصل اساس ايمان بخدا عقیده مهم رسیدگی بکارهای انسان
 در روز حساب نهفته و با آن بهم بافته است هر کار نیکی دارای پاداش
 و هر کار زشتی را کیفری در پی است. هر کس نزد خدا مسئول اعمال
 خویش است. در حقیقت مسئولیت مهم انسان نه در برابر اجتماع یا دولت
 بلکه در برابر خداست «هر نفسی در گرو کسب و کردار خویش است^۹»

۱ - ۸:۷۶ - ۲ - ۱۶۵:۲ - ۳ - ۳۰:۳

۴ - ۱۹۵:۲ + ۱۳۳:۳ - ۱۴۷ - ۵ - ۲۲۲:۲ - ۶ - ۱۴۵:۳

۷ - ۷۵:۳ + ۴۰۹ - ۸ - ۴۲۵ - ۹ - ۳۸:۷۴

«هر کس باندازه ذره‌ای نیکی انجام دهد آنرا خواهد دید و هر کس باندازه ذره‌ای بدی انجام دهد آنرا خواهد دید»

«ما کارهای هر کسی را بگردن او انداخته‌ایم و روز قیامت برای او نوشته‌ای که آنرا باز و بی‌برده بیابد بیرون می‌آوریم، کتابت را بخوان امروز خود می‌توانی حساب خود را بررسی.»

«هر کس براه راست برود سود آنرا دریابد و هر کس گمراه شود خود زیان گمراهی را میبرد و هیچکس بار گناه دیگری را بعهده نخواهد گرفت»

گفتار و کردار انسان همه محفوظ و ثمرات آن با او میرسد هیچ چیزی از عمل و قول از میان نمیرود:

«نه بلکه شما روز حساب را دروغ نداشته‌اید و ما بر شما نگهبانانی گذاشته‌ایم نویسنده‌گانی ارجمند که آنچه می‌کنید میدانند»

«هنگامیکه دو فرشته بمنظور دریافتن اعمال در راست و چپ نشسته‌اند عمل را دریابند انسان کمتر سخنی را نگوید مگر اینکه فرشته‌ای برای ضبط آن آماده است.»

«آیا گمان می‌برند ما رازها و سخنان محرمانه آنها را نمی‌شنویم چرا و فرستادگان ما همراه آنها می‌نویسد.»

«این کتاب ماست که درباره شما بحق سخن می‌گوید برآستی ما آنچه را انجام می‌دادید می‌نوشتیم»

«و کافران در روز حساب خواهند گفت وای بر ما این چه کتابی

۱- ۷۹۹- ۸ ۲- ۱۷ ۱۳- ۱۵ ۳- ۹: ۸۲- ۱۲

۴- ۱۷: ۵۰- ۱۸ ۵- ۴۳- ۸۰ ۶- ۴۵: ۲۹

است که عمل کوچک یا بزرگی را فروگذار نکرده است و همه را بحساب آورده^۱»

داوری روز حساب دربارهٔ انسان روی غلبهٔ نیکی یا بدی در اوست. و در همین زمینه است که سخن از نصب میزان در میان است:
و ما برای روز حساب میزان عدلی را در میان خواهیم نهاد و جز بعدالت دربارهٔ احدی داوری نخواهد شد و اگر باندازهٔ دانهٔ خسر دلی نیک و بدی باشد همه را بحساب خواهیم گذاشت و ما در امر حساب نیک توانائیم^۲»

«و سنجش روز قیامت بحق انجام میشود پس کسانی که در مقام سنجش، نیکی‌های آنها فزونی یابد بموفقیت خواهند رسید و کسانی که خیرات آنها در میزان عمل سبک آید مردمی زیانکار خواهند بود^۳»
«هر عملی که انجام شد اثر خود را در روح انسان بجا میگذارد چه اینکه خدا بزودی بحساب میرسد^۴»

اما آن امر را با چشم دنیوی بشر نمی‌توان دید و در روز جزاهنگامی که پیش انسان در نتیجه تغییر یافتن محیط محدود مادی او تنزیر می‌شود بطور محسوسی آشکار و قابل ادراک است.
«دنیا را در حجاب غفلت گذراندی لیکن بردهٔ دنیا را از روی تو باز کشیدیم و امروز نیروی بینش قوی است^۵»

«در آن روزی که برده از روی رازها برداشته شود و نهانی‌ها آشکار گردد^۶»

۱ - ۱۸: ۴۹ - ۲ - ۲۱: ۷۷ - ۳ - ۸۷ - ۹

۴ - ۲: ۲۰۲ - ۳ - ۱۸: ۱۹۸ - ۵ - ۲۲۵۰ - ۶ - ۸۶

بنا بر این خدا نه تنها انسان را آفرید بلکه برای تمام اعمال او حساب منظمی باز کرد و در حقیقت ایمان بحساب جوهر و اصل ایمان بخداست آری ایمان بخدا بهمین معنی بود که قرآن بآن اهمیت داد و پیغمبر آنرا در مغز اصحاب خود جایگزین کرد تا بدین وسیله اصلاحاتی در زندگی آنان انجام دهد.

در ضمن اینکه ایمان بحساب اصل زندگی جاوید آنجهان شناخته شد و بهشت و دوزخ در حقیقت فقط مظاهر آینده قانون حساب خوبی و بدی است، زندگی این جهان تفسیر همین قانون مقدس است که نیکی را ثمری شیرین و بدی را میوه‌ای تلخ در پی است :

«کوششهای شما بهدفعهای مختلفی میرسد پس کسی که بخشنده و پرهیزکار است و نیکی را میپذیرد او را برای پیمودن راه آسانی توفیق میدهیم و آن کسیکه بغل و رزد و خود را از خدا بی نیاز داند و نیکی را نپذیرد او را براه بدعاقبتی گرفتار سازیم و در پرتگاه هلاکت از دارایی خود سودی نخواهد برد.»^۱

قانون حساب خوبی و بدی نه تنها برای افراد بلکه ملتها را نیز شامل بود و هرامتی را کتابیست که بر طبق آن در زندگی جاوید آخرون محاکمه میشود :

«و در آنروز هرامتی را برانو درآمده خواهی دید. هر امتی را بسوی کتابش خواهند خوانند. امروز بآنچه کرده اید پاداش داده میشوید، این نوشته ما است که در باره شما بحق سخن میگوید ما آنچه را انجام میدادید می نوشتیم»^۲

ایمان بخدا که بر این اصول مبتنی بود قدرت بیشتری را از راه آزمایش روحی بشر که مطمئن‌ترین دلیل وجود خداست بدست آورد خدا در همه اعصار بر تمام ملل آشکار شده است. ایمان پیغمبر بخدا مأخذی چنین وسیع و پر دامنه داشت.

انسان در قلمرو موجودات محدود می‌تواند بهراکتشافی توفیق یابد و ممکن است تمام نیروهای طبیعت را تسخیر کند اما خدا نامحدود و از محیط اکتشافات بشری بالاتر است:

«دیدگان از دیدن او فرو مانده‌اند و او همه دیدگان را ادراک می‌کند.»^۱

بنا بر این خدا از راه مهربانی در مقام شناساندن خود بانسان بر آمد و در همه عصر و هر کشوری بوسیله بندگان برگزیده‌اش خود را آشکار کرد.

«همانا بسوی تو وحی کردیم چنانکه بنوح و پیغمبران پیش از او وحی کرده‌ایم و نیز ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان بدریافت وحی ماسر فراز شدند و برداود کتاب مقدسی فرستادیم و ما داستان برخی از پیغمبران گذشته را بر تو خوانده و از قصص بعضی دیگر برای تو چیزی نگفته‌ایم»^۲
و هر امتی را فرستاده‌ای است»^۳

«و هیچ امتی نیست مگر آنکه در میان آنها پیغمبری بگذاریم بر خاسته است»^۴

تنها برگزیدگانی از بشر بمقام نبوت مبعوث شدند چه این که

مصلحتی که خود نمونه انسانیت و مثل اعلاّی فضیلت باشد جز از بشر نمی‌تواند باشد :

«اگر در زمین فرشتگانی بودند که در نوحی آن با آرامی حرکت نمایند ما را شایسته بود که از آسمان فرشته‌ای را بر آنها مبعوث کنیم^۱»
 «ما پیش از تو پیغمبرانی جز مردان برگزیده‌ای از بشر که با آنها وحی نمودیم فرستادیم و هر گاه نمیدانید حقیقت امر را از اهل کتاب پرسید. ما فرستادگان خود را جسدهائی که غذا نخوردند قرار ندادیم و آنها مردمانی جاوید و فارغ از مرگ نبودند.^۲»

نتیجه آن که خدا خود را بوسیله وحی و رجال وحی بتمام امت های جهان شناسانده است و وحی آسمانی حقیقت عمومی عالمگیری شناخته شد. در صورتی که وحی در مراتب عالیّه اش (وحی بوسیله روح الامین) مخصوص مقام نبوت بود لیکن در مراتب نازلتری (از راه پدیده های مغز یا از راه خواب یا از طریق خیال و الهام) بمردان و زنانی افاضه میشد :

هیچ بشری را نمیرسد که خدا با او سخن بگوید مگر بوحی یا از پس حجاب غیب یا آنکه رسولی فرستد تا خدا هر چه خود خواهد باو وحی کند البته خدای تعالی حکیم است «و اینگونه ما روح را بفرمان خویش بر تو فرستادیم از آن پیش نمیدانستی کتاب چیست و ایمان کدام است لیکن ما آنرا نور فروزنده‌ای قرار دادیم تا هر کس را از بندگان خود بخواهیم بوسیله آن هدایت کنیم و البته تو مردم را براه راست رهنمائی^۳»
 «و ما با ما در موسی وحی کردیم و باو گفتیم موسی را شیرمیده و هر گاه

بر او ترسیدی اورا در میان رود نیل بینداز و ترس و اندوه بخود راه مده
 ما اورا بسوی تو خواهیم باز گرداند و اورا یکی از پیغمبران مرسل خود
 خواهیم شناخت. ^۱»

« و هنگامی که بحوارین عیسی وحی کردیم که بمن و فرستاده ام
 ایمان بیاورید ^۲»

در قرآن از مردمان کافری که خوابهای با حقیقت و پر معنی دیده
 و از مراتب نازله وحی برخوردار گشته اند نیز سخن بمیان آمده است.
 « دو نفر جوان با یوسف نیز بزندان در آمدند یکی از آن دو گفت
 خود را در خواب دیدم که مشغول فشردن انگورو گرفتن شرابم و دیگری
 گفت بخواب دیدم که مقداری نان را روی سر برداشته ام و پرندگان از
 آن میخورند. ^۳»

« و پادشاه مصر گفت هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را دریدند
 و خوردند و هفت خوشه سبز خرم و هفت خوشه خشک بخواب دیدم ای
 بزرگان در باز خواب مرا تعبیر کنید ^۴»

دو جوان و پادشاه همه کافر بودند و خوابهای آنان بوسیله یوسف
 بحقایق آینده ای تعبیر شد و بر اساس وحی مبتنی بود. باری وحی در مظاهر
 مختلفش يك تجربه عمومی و جهانی بشری بود و در مراتب نازله آن که
 مخصوص پیغمبران خدا نبود افراد عادی نیز تجربه های از آن داشتند.

در این زمینه باز حقیقت دیگری است که پیغمبر بآن اهمیت زیادی
 داده است. آنچه بوسیله پیغمبران خدا وحی میشد مخالفت آن مستلزم
 عقوبت خدائی بود. هر جا و هر زمان که پیغمبری در جهان آشکار شد

خود بتنهائی در برابر جمعیت‌هایی که نه تنها دعوت او را نمی‌پذیرفتند بلکه در مقام نابود کردن و کشتن او بودند قیام میکرد لیکن مخالفت‌های دشمن هر چه قوی بود بالاخره ناچیز میشد، پادشاهان جهانگیر و امتهای جهاندار در اثر مخالفت باحق نابود میشدند و فرستاده بی کس خدا که از همه زجر میدید باموفقیت و بیروزی به هدف میرسید و حق را جای گیر مساخت:

«آیا بنظر نداری که خدا با قوم عاد چه کرد و مردمان شهر ارم را که کاخهای آسمان خراشی بی نظیر داشتند چگونه نابود ساخت و نیز قوم نمود که سنگها را برای خانه ساختن شکافته و باره میکردند. و فرعون که لشکرهای بسیار داشت آن مردمی که سرکشی آغاز کردند و بفساد و افساد پرداختند و در نتیجه خدا عذاب سختی بر آنها فرستاد.»^۱

«و کافران با پیغمبران مبعوث شده بر آنها گفتند ما شما را از کشور خود بیرون میکنیم مگر آنکه بدین ما بر گردید خدا بفرستادگان رنج‌دیده خود وحی کرد ما مردم خدا نشناس را نابود سازیم و شما را بجای آنها در زمین ساکن کنیم»^۲

«و ما بعد از یاد آوریهای مکرر در کتب گذشته آسمانی در زبور داود نوشتیم که بندگان شایسته ما زمین و حکومت آنرا بارت خواهند برد این سخن پیامی است برای مردمان خدا پرست.»^۳

پس (بموسی و هرون) گفتیم هر دو بسوی قومی که آیات ما را دروغ دانسته‌اند رهسپار شوید و بس از اتمام حجت آنها را سخت نابود ساختیم و همچنین قوم نوح هنگامی که پیغمبران را تکذیب نمودند آنها را غرق

نموده عبرت دیگران قرار دادیم و برای مردمان ستمگر شکنجه‌های رنج آوری مهیا کرده‌ایم و قوم عاد و نمود و کسانی که در اطراف چاه رس ساکن بودند و قرنهای بسیاری که در این میان گذشته‌اند. و ما همه را پند دادیم و بر آنها اتمام حجت نمودیم و سپس همه را سخت نابود ساختیم^۱»

«سپس بوعده‌ای که بفرستادگان خود داده بودیم وفا کرده و آنها را باهر که خواستیم از آزار دشمنان نجات دادیم و مردمان افراط کار نامعقول را هلاک نمودیم^۲»

«وجه بسا شهرهائی که مردم آن دست بشرارت و پیدادگری باز کردند و ما آنها را درهم شکسته و نابود ساختیم و بجای آنها مردم دیگری آفریدیم^۳»
«بگو حق آمد و باطل ناپدید شد البته باطل نابود شدنی است.^۴»

«نه چنین است بلکه حق را بر باطل مزینیم پس آنرا می‌شکند و باطل و محو و نابود میشود.^۵»

این تجربه روحی بشر که تاریخ مقدس مذاهب و ادیان در هر عصر و هر کشوری بآن شهادت میدهد دلیل محکمی بود که ریشه‌های ایمان را در دل‌های اصحاب پیغمبر جایگیر ساخت. البته در زندگی شخص پیغمبر نیز تجربه زنده‌ای برای آنها بود و با چشم خود مشاهده میکردند چگونه زمینه ایمان علیرغم دشمنیهای دشمن روز بروز مساعد شده و چگونه حق آثار باطل را از تمام جزیره العرب بالاخره بدور ریخت.

مسلمین از همان آغاز از طریق دعوت بنماز برای اطاعت فرمانهای خدائی تمرین میشدند در وسط روز که همه گرم کار بودند اذان اسلامی گفته میشد تا همگی کار را رها نموده و بمنظور انجام فریضه مذهبی و

۱- ۲۵- (۳۶-۳۹) ۲- ۲۱- ۹ ۳- ۲۱- ۱۱

۴- ۱۷- ۸۱ ۵- ۲۱- ۱۸

سجده کردن برای خدا در مسجد حاضر شوند. صفها بسته میشود و افراد مسلمان آقا و خدمتگذار و ضعیف و شریف دارا و نادار بدون هیچ امتیازی پهلو پهلو ایستاده میشوند. الله اکبر (خدا از همه بزرگتر است) ذکر مکرر اذان بود و بدینوسیله اطاعت مطلق بلا شرط از فرمانهای خدائی در ذهن آنها جانشین میشود. ایمان بخدا با این تمرین عملی ترجمه و تفسیر شده و در نتیجه رضا و اطاعت کامل در برابر او امر حق قانون زندگی مسلمان گردید.

این آمادگی مسلمین برای اطاعت راه پیغمبر را بسوی اصلاح و تکمیل کسانی که او را به مقام رهبری پذیرفته اند هموار نمود. هر امری که از طرف خدا وحی میشد میبایست بدون شرط اطاعت شود. چون و چرا بیچوجه در کار نبود، امر امر خدا بود و اطاعت آن لازم شمرده میشد. ایمان ثابت و عمیق آنها بخدا منظره جدیدی بزنگی آنان داد.

زنجیرهای آهنین عادات و رسوم کهنه اکنون در نظر آنها رشته های باریکی که در شکستن و باره کردن آنها بکوششهای مهمی احتیاج نیست پیش نبود. بارسیدن وحی های ییابی و بیان مسائل مذهبی رسوم جاهلیت یکی بعد از دیگری از میان برداشته شد. این روح جدید نه تنها در عوض کردن فرد مؤثر بود بلکه جامعه و تمام ملت را تغیر داد.

شاید مبارزه با گناه میخوارگی مشکلی تر از هر کاریست. دولت امریکا کوشش بسیاری بکار برد تا آنرا از راه قانون تحریم کند و بالاخره عاجز شد و توفیقی نیافت. از هر ملتی که امروز فرض شود اعتیاد عرب بمیخوارگی بیشتر بود. در اواخر عمر پیغمبر فرمان حرمت شراب

های کسانی که بخدا ایمان آورده‌اید میگساری و قمار بازی و قربانی
 برای بتها و قرعه زدن باتیرها کارهای پلید و شیطانی است از آن پرهیز
 باشد که رستگار گردید. شیطان آرزو دارد تا بوسیلهٔ میگساری و قمار -
 بازی دشمنی و کینه را در دل‌های شما تحریک نماید و شمارا از یاد خدا
 و از نماز دور نگهدارد آيا شود که از این آلودگیها دست بکشید،
 بمحض اینکه این آیات باطالع عموم رسید و گوینده‌ای با صدای
 بلند حرمت آنرا بر مردم آشکار کرد تمام خمهای شراب در خانه‌های
 مسلمانها از شراب خالی و شکسته شد بطوریکه جوی شراب مانند آب در
 کوچه‌های مدینه جاری گشت و تا امروز مسلمین در هر کشوری که زندگی
 می‌کنند باز از هر ملتی که فرض شود از گناه میگساری برکنار ترند.
 نه تنها رسوم و عادات بد و خوی‌های زشت از میان رفت بلکه ایمان بخدا
 در دل‌های عرب و کمی دیرتر در ملت‌های دیگری که اسلام را پذیرفتند
 بطور عمیقی جای گرفت. و آنها را بزندگی نوینی که در نتیجهٔ آن پرچم‌دار
 تمدن بشر و مشعل‌دار پیشرفت‌های مادی و معنوی و روحی جهان شوند
 رهبری کرد.

فصل سوم

وحدت بشریت

عقیده وحدت بشریت یکی از کمکهای بی مانندی است که پیغمبر در راه تمدن بشر انجام داد و در حقیقت یکی از ثمرات طبیعی یگانگی خدا است که اساس تعلیمات اسلامی است.

مطالعه تاریخ جهان نشان میدهد که تمام افراد بشر با همه اختلافات سطحی همانطوریکه برای اولین مرتبه در فکر پیغمبر اسلام ظهور کرد يك ملت بیش نیستند. بوسیله کلمات صریح و روشنی وحدت بشر از جانب خدا وحی شد. هیچ کشوری چون عربستان برای ظهور این فکر وهم برای انجام آن نامساعد نبود. تمام کشور بحکومت های کم دامنه زیادی تقسیم شده بود. هر طایفه ای تشکیلات سیاسی مستقل و علیحده ای داشت و هر قبیله ای را رئیسی بود که او را در جنگ با دشمن رهبری میکرد. طوائف و قبایلی که در بیابان عربستان زندگی میکردند از همان ریگهای بیابان پراکنده تر و نامنظم تر و همگی در جنگال کینه های دیرینه گرفتار بودند. جنگهای کهنه ای که سالها بر آن گذشته بود باندک بهانه ای تجدید شده و شعله های سوزان آن دامن زده میشد. خونریزی های پر دامنه و غارتگری های ویران کننده معمول روز بود خستگی و نابودی مردان از جنگ گاهی باعث بسته شدن پیمانهای صلح آمیزی می گشت

لیکن لجاجت‌ها و خصومت‌هایی که چون آتش زیر خاکستر در سینه‌ها جای داشت بار دیگر شعله میزد و یکمرتبه تمام مردم کشوری خود را در زیر شعله‌های جنگ می‌یافتند. تمام جمعیت در پرتگاه خطر قرار میگرفت و شعله‌های سوزنده جنگ را قدرت آن بود که کشوری را بخاکستر تبدیل نماید :

«و شما در کنار پرتگاه آتشینی قرار داشتید. ^۱»

در چنین کشوری با چنین وضعی برای اولین مرتبه در تاریخ بشر این فکر پدید آمد که نه تنها عرب بلکه تمام روی زمین يك ملت و همه از يك ریشه‌اند.

«و مردم يك ملت بیش نبودند و سپس اختلاف در میان آنها پدید آمد. ^۲»

«و جامعه شما يك جامعه است و من یگانه پروردگار شمایم پس وظائف بندگی خود را به نیکی انجام دهید لیکن خود از یکدیگر پراکنده شدند و هر حزبی بآنچه در نزد اوست خوشحال است. پس آنان را در نادانی و بیچارگی شان واگذار تا روز حساب ^۳»

«جامعه شما يك جامعه بیش نیست و من پروردگار شمایم پس مرا پرستش کنید و آنها را وحدت خود را در میان خود بریده و پاره کردند همه بسوی ما بازگشت خواهند نمود. ^۴»

«همه افراد بشر ملتی یگانه‌اند از این رو خدا پیمبرانی در میان آنان برانگیخت تا مردم را بیم و امید دهند و کتاب آسمانی را بحق بر آنها وحی کرد. ^۵»

۱- ۳: ۱۰۲ - ۲- ۱۰ ۱۹ - ۳- ۲۳: ۵۲ - ۵۴

۴- ۲۱: ۹۲ - ۹۳ - ۵- ۲ ۲۹۳

وحدت بشریت نه تنها يك عقیده زودگذر غیر عملی بود که تنها در حال جذب و وحی ظهور کند و بگذرد بلکه يك امر عملی واقعی بود که با تمام شئونش در مراتب علمی و عملی وحی و اعمال پیغمبر مورد عنایت قرار گرفت. البته تقسیم شدن بشر بطوائف و قبائل در مکتب اسلام و صریح قرآن تصدیق شده است ولی منظور از این تقسیمات بالاخره همان وحدت بشریت بود.

«ای مردم ما شما را از يك مرد و يك زن آفریدیم و شما را طائفه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را با سانی بشناسید.»^۱

اختلاف رنگ و زبان در نتیجه اختلاف اوضاع و شرایط طبیعت بود:
«یکی از آیات قدرت حق آنست که شما را از خاک آفرید پس شما بمقام بشریت رسیده و در روی زمین براکنده شدید.»^۲

«و یکی از آیات قدرت او آفرینش آسمانها و زمین است و نیز اختلاف زبانها و رنگهای شما البته در اینها آیاتی است برای مردم دانشمند»^۳

افراد بشر در هر کشوری زندگی کنند و با هر زبانی سخن بگویند و هر رنگی که داشته باشند همه آنها يك خانواده شناخته شدند که در زیر سقف آسمان زندگی میکنند و همه از عوائد طبیعت برخوردار میگرددند:

«ای مردم پیر هیزید از معصیت آن خدائی که شما را از يك پدر آفرید و همسرش را نیز از همان جنس خودش خلق کرد و از آن دو مردان و زنان بسیاری را منتشر ساخت»^۴

۱-۹:۱۳ - ۲-۳۰:۲۰ - ۳-۳۰:۲۲

۴-۴:۱

«اوست خدایی که ستارگان را برای شما آفرید تا در تاریکی های بیابان و دریا بوسیله آنها راه بیابید...»

«اوست که شما را از یک پدر ایجاد کرد پس شما را در زمین جای داد و عملهای شما را در آخرت بودیعت سپرد و اوست که باران را از ابر فرو فرستاد و ما بوسیله آن هر گیاهی را از زمین رو بیاوردیم.^۱»

«ای مردم خدایی را پرستش نمائید که شما را و کسانی را که پیش از شما بوده اند آفرید، باشد که از آلودگی ها برکنار گردید. آن خدایی که زمین را در زیر پای شما پهن کرد و آسمان را سایبان قرار داد و باران را از ابر فرو فرستاد پس بوسیله آن میوه هایی در آورد تا روزی شما باشد.^۲»

قوانین خدا در طبیعت همانطوری که در تعالیمات قرآن آمده است برای تمام بشریت انجام شده است و خدا را باید پروردگار تمام بشر شناخت او بطور مساوی پروردگار و روزی ده مؤمنان و کافران است:

«آیا در باره خدا با ما بنزاع بر میخیزید در صورتی که او پروردگار ما و شماست و هر کدام تنها مسئول عملهای خود خواهیم بود.^۳»

اگر تمام بشریت یکی است و در نتیجه باید از مواهب طبیعی خدا بطور مساوی برخوردار شوند البته بهمان دلیل باید در استفاده از مواهب روحی و فیض های معنوی برابر و مساوی باشند. بیغیرانی در میان تمام عامل بمنظور آسایش و رفاه روحی آنها مبعوث شدند:

«هیچ امتی نیست که در میان آنها پیغمبری بیه دهنده مبعوث

نگشته باشد.^۱ «وهر قومی را رهبری بود.»^۲

«وما برای هرامتی البته رسولی برانگیختیم که در برابر آنها گفت
خدا را پرستش کنید و از شیطان پرهیزید.»^۳
«برای هرامتی روش مخصوصی برگزیدیم که آنرا رعایت نموده
مورد عمل قرار دهد.»^۴

«برای هر يك از شما قانون معین و راه مشخصی قرار دادیم.^۵
و بالاخره در انجام کار و روز حساب هم فقط يك قانون است که تمام
بشر بوسیله آن در معرض داوری قرار میگیرند و آن قانون اعمال است.
هر کسی را بر طبق عملهای نیک یا بد او پاداش و کیفر میدهند :
«هر کسی باندازه ذره‌ای کار نیک انجام بدهد پاداش او را خواهد
دید و هر کسی باندازه ذره‌ای بدی انجام دهد بکیفر آن خواهد رسید.»^۶
«بگوای مردم خدا شناس... شما بجزای اعمال خود خواهید رسید
و من نیز پاداش کار خود را خواهم دید.»^۷

«و اگر دشمنان تو را دروغگو خوانند در پاسخ آنها بگو کار من برای
من و کار شما برای شماست شما از کار من آزاد و من نیز از عملهای شما
آسوده‌ام.»^۸

«بکتابی که خدا بر من فرستاده است ایمان آورده‌ام و بعدالت در
میان شما امر شده‌ام خدا پروردگار ما و شماست عملهای ما برای ما و
کارهای شما برای شما است.»^۹

۴۷ - ۱۰ - ۲	۲۴ - ۳۵ - ۱
۶۷ - ۲۲ - ۵	۳۶ - ۱۶ - ۴
۶ - ۱۰۹ - ۸	۸ - ۲۰۹۹ - ۷
	۴۸ - ۵ - ۶
	۴۱ - ۱۰ - ۹

یکی از بزرگترین کارهای پیغمبر که حتی از جعل قوانین و وضع دستورهای بسیار مقدس در موضوع وحدت بشریت مهمتر و مؤثرتر شناخته میشود تفسیر و ترجمه این دستورهاست بوسیله عمل و این خود کار بسیار مشکلی بود. عرب بتعصیبات نژاد و رنگ مانند سفیدپوستان عصر معاصر گرفتار بود و از آن بالاتر بتعصب زبان تمام مردم غیر عرب را عجم مینامید عجم یعنی لال و بی زبان یا کسی که نتواند مقاصد خود را بخوبی بیان کند و عجماء بمعنی حیوان و جانور بی سخن استعمال میشود.

نتیجه آنکه غیر عرب هر که باشد کم و بیش چون حیوانی بی زبان بنظر آنها میرسید که نمی تواند مقاصد خود را بالهجه قابل استفاده ای بیان نماید و شرح دهد.

با اینکه عرب بخشی در زیر حکومت روم و پاره ای در تحت قیمومت ایران زندگی میکرد خود را در این حال از نظر نژاد در مقام بسیار از جمنندی مینهاد تا آنجا که مردمان حبشی را جز بعنوان بردگی نمی توانست بپذیرد.

اولین وظیفه پیغمبر از میان بردن و محو کردن تعصبات و امتیازهای نژاد و رنگ و زبان از مغز عرب بود، چه اینکه باید عرب مشعلدار تمدن بقیه ملل جهان باشد. روزی پنج مرتبه افراد اسلامی برای نماز مجتمع شده یکدیگر را دیدار می نمودند و برای نخستین مرتبه وحدت و مساوات اسلامی خود را نشان میداد

در میان مسلمین صدر اول شریفترین مردان فریس و بردگان سینه حبشی برابر بودند و در هنگام نماز و هم در محضر پیغمبر هیچ امتیازی در میان آنها برقرار نبود.

کمترین نتیجه ساده پهلو پهلو ایستادن آنها در حال نماز آن شد که بدون هیچ قیدی و با کمال آزادی در هر مقام و انجمنی و ضیع و شریف بطور مساوی بهم آمیخته بودند.

بنابراین نماز و خدا پرستی فتح الباب دوستی و برابری بود که روح وحدت و یگانگی را در نماز گزاران ایجاد می کرد. کفار قریش بعد از اینکه پیغمبر کسانی را که در طبقات نازل اجتماع قرار گرفته اند آزاد در محضر خود می پذیرد در نزد او حاضر نمیشدند.

در اینجا است که داستان پیغمبر با داستان نوح مرتبط میشود :
 « مایروان تو را جز همان مردمی که در بادی نظر پست و حقیرند نمی بینیم ^۱ »

«ومن مردان با ایمان را از نزد خود نخواهم راند البته آنها با خدای خود ملاقات خواهند کرد لیکن شمارا مردمی نادان میشناسم ^۲ »
 درباره مردمی که با نظر یستی با آنها می نگرید نمی گویم که خدا هرگز خیری با آنها نخواهد رساند، خدا با آنچه در جان و اندیشه آنهاست داننا تراست چه اینکه در غیر این صورت من از ستمکاران شمرده خواهم شد ^۳ »
 پیغمبر خود در این موضوع بکلمات ذیل مخاطب و مأمور گردید :
 « و همراه بندگانی که صبح و شام خدا را با آرزوی خوشنودی او می خوانند شکیباً باش و با آرزوی آرایش زندگی این جهان از آنها چشم هموش و پیرو آرزوی آنکسی که دل او را از یاد خود غافل گذاشته ایم هباش ^۴ »

در نتیجه بندگان حبشی و اشراف قرشی بدون هیچ امتیازی بطور

مساوات در صفهای جماعت نماز و انجمنهای مذهبی با یکدیگر برخورد می نمودند .

همه در پیشگاه خدا و از نظر بندگی مساوی بودند و این معنی در مغز همه آنان جای گرفته بود و امروز هم بخوبی می توان آنرا فهمید .
زندگی بر اساس این افکار قیافه جدیدی بخود گرفت و نتیجه طبیعی آن شد که بردگان سیاه و شریفترین مردان قریش در جامعه اسلامی يك مقام را حيازت و در يك رتبه شناخته میشدند و روی این حساب هر يك از افراد دیگری را محترم می شمرد و یکی از نتایج مهم آنکه هیچکس از نظر وابستگی بنژاد مخصوص یا قبیله معینی یا سخن گفتن با لهجه خاصی یا داشتن رنگ موناژی مورد احترام قرار نخواهند گرفت بلکه تنها شرافت و شخصیت برای آنکسی است که خدا شناس و پرهیزکار باشد :
«ای مردم ما شما را از يك مرد و يك زن آفریدیم و شما را بخانوادهها و قبیلههایی تقسیم نمودیم تا یکدیگر را با آسانی بشناسید، از همه شما در نزد خدا شریفتر و ارجمندتر آن کسی است که در خدا شناسی و پرهیز از گناه بردیگران برتری دارد.»^۱

در تعیین امام جماعت یا عبارت دیگر پیشوای روحانی و وابستگی بقبیله یا خانواده خاصی رعایت نمیشد، بلکه ملاک امتیاز دانش بود و هر کس بقرآن آشناتر بود به مقام امامت برگزیده میشد بیغمبر فرمود «هر کس بکتاب خدا داناتر باشد باید مقام امامت را تصدی نماید»^۲
«پرهیزکارترین شما اذان گفتن را بعهده بگیرد و داناترین شما بقرآن وظیفه امامت را انجام دهد.»^۳

یك غلام حبشی (بلال) بوسیله شخص پیغمبر برای گفتن اذان در مسجد آنحضرت انتخاب شد، مقام امامت برای نمازبعده خود پیغمبر بود نتیجه آنكه دونفر بزرگ مسجد یكی خود پیغمبر و دیگری غلام حبشی بود. با هم غذا خوردن و با هم ازدواج كردن در میان عرب و غیر عرب حتی حبشیها متداول و بطور ساده ای انجام میگرفت. و یكی از مؤثرترین كارها كه وحدت بشریت را بوسیله عمل تغییر داد آن بود كه حتی يك غلام سیاه میتواند بر عرب حكومت كند. پیغمبر فرمود: اگر فرماندهی شما بدست غلام سیاهی كه سرش مانند مویزی است سپرده شود فرمان او را بشنوید و اطاعت نمائید.

فصل چهارم

شرافت انسان

یکی از قدم‌های بلندی که بوسیله پیغمبر بسوی تمدن بشر برداشته شد اندیشه بزرگی و شرافت انسان بود و آن نیز یکی از نتایج طبیعی توحید و یگانه‌گی مبداء آفرینش است که پیغمبر در تعلیمات خود بآن اهمیت فوق‌العاده‌ای داد و بر حسب گفته‌اش انسان اشرف مخلوقات خدا است و هیچ شایسته‌مقام او نیست موجوداتی را که خود از آنها اشرف است پرستش نموده و یاد برابر آنها تعظیم نماید.

«جز خدا چه کسی را عیتوان شایسته پرستش دانسته بمقام الوهیت برگیرند و او خود شما را بر همه مخلوقات برتری داده است.»^۱

شرافت انسان بر بقیه مخلوقات اصل ضروری در روابط و مناسبات او با آنها شناخته شد. او برای برابری بر همه آفریده شده است او حتی بر فرشتگان برتری دارد چنانکه فرشتگان خود بسجده و تعظیم در برابر انسانیت مأمور شده‌اند:

«و هنگامی که ما فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس سجده کردند.»^۲

بنا بر این انسانی که بت‌ها را تراشید و سپس آن‌ها را پرستش

نماید و شتون خدائی برای آنها قابل شود یا آنها را در نيك و بد خود مؤثر بدانند تن به پستی فوق العاده‌ای داده است .

« آیا سنگهایی را که با دست خود تراشیده اید پرستش مینمائید در صورتیکه آفریدگار شما و آنها خدا است ؟ »

« چرا پرستش میکنی چیزی را که نه میشنود و نه می بیند و هیچگونه سودی برای تو ندارد ؟ »

پس بپسندید با شرک و بت پرستی در هر قیافه‌ای که جلوه کند مبارزه کرد . مخلوقی را هر چه باشد شريك خدا شناختن انسان را از مقام ارجمندی که ناموس آفرینش باز داده است تنزل میدهد .

« پس از پلیدیهای بتها و از دروغگوئی پرهیزید و برای خدا راست باشید و هیچ مخلوقی را شريك او ندانید و هر کس بخدا مشرك شود گوئی از آسمان در افتاده است و پرندگان او را ربوده‌اند یا هم باد او را بجای دوری افکنده است ؟ »

او حتی اجازه نداد که بشر مردان با شخصیت را آقا و ارباب خود بدانند .

« آنها در برابر خدا دانشمندان و رهبانان خود و مسیح پسر مریم را بمقام ربوبیت شناختند در صورتیکه پرستش خدای یگانه مأمور شده‌اند جز او خدائی نیست ؟ »

همچنین شایسته مقام بشریت نبود که خورشید و ماه و ستارگان یا قوای طبیعت را پرستش نماید چه اینکه تمام اینها برای خدمتگزاری

بشر خلق شده‌اند و شایسته مقام انسان همانست که مقام آنها را استخدام نموده بر آنها حکومت کند .

« خداست که دریا را برای منافع شما مسخر کرد تا بفرمان او کشتیها در آن حرکت کنند و بدین وسیله در جستجوی فضل او بر آید. »
 « و از آیات او وزیدن بادهای گوناگون و ابرهائی که در میان آسمان و زمین بنفع شما تسخیر شده‌اند. ^۱ »

« و خورشید و ماه را بنفع شما تسخیر کرد تا هر یک خط سیر خود را تا روز معینی تعقیب کنند. ^۲ »

« و او روز و شب خورشید و ماه را تسخیر نمود و ستارگان نیز بخواست و اراده او تسخیر شده‌اند. ^۳ »

« و آنچه در آسمانها و زمین است که همه از قدرت او پدید آمده است همه را برای شما مسخر داشت. ^۴ »

بر طبق گفته بیغمبر مقام بشر در اصل فطرت و طبیعت حکومت و فرمانروائی است .

او آفریده شده تا تمام قوای طبیعت را اداره کند و در روی زمین حکومت نماید نه آنکه در برابر آنها تعظیم کند و سرفروذ آورد .

« و هنگامی که خدای تو بفرشتگان گفت من در زمین جانشینی بمنظور حکومت در آن قرار میدهم. ^۵ »

باینسان استعداد و ایقت سر داده ای برای تحصیل علم بحقیق موجودات داده شد :

۱- ۱۲۴۵ ۲- ۱۶۹ ۳- ۲۹۳۶ ۴- ۱۲۱۶
 ۵- ۲ : ۳۰

« و خدا همه اسماء و راه تحصیل علم بحقایق را با آدم تعلیم نمود^۱ »
 عرب هردی ییسواد و ازدانش بر کنار بودند . خواندن و نوشتن
 بهمدی در میان آنها کمیاب بود که میتوان گفت اصلا وجود نداشت :
 باهل کتاب (یهود و نصاری) و امین (مردمان ییسواد جزیره العرب)
 بگو آیا تسلیم امر خدا شده اید؟^۲
 « اوست که در میان مردمانی ییسواد پیغمبری از خود آنها
 برانگیخت^۳ . »

اهل کتاب یهود و نصاری نیز عرب را بهمین نام خوانده اند :
 « این برای آنست که آنها میگویند درباره امین و خیانت با آنها بر
 ما گناهی نیست و مسئولیتی متوجه ما نخواهد بود.^۴ »
 پیغمبر خود خواندن و نوشتن را نیاموخته بود و نبی امی خوانده
 می شد :

« و تورا قبل از بعثت بخواندن آشنائی نبود و نویسنده گسی را نیز
 نیاموخته بودی.^۵ »

« آن کسانی که نبی امی را پیروی می کنند فرستاده ای که نام و
 نشان او را در کتاب توریة و انجیل می یابند و آنها را به معروف رهبری
 کرده و از بدباز مدارد و طیبیات را بر آنها حلال نموده خیانت را بر
 آنها تحریم می نماید و با سنگین کفر و نفاق و بندهای گران ردائل اخلاقی
 را از آنها فرو می نهد^۶ »

« بخدا و فرستاده او (نبی امی) که خود بخدا و گاه اتس ایمان آورده

۱- ۳۱ : ۲- ۱۹ : ۳- ۶۲ : ۲- ۴- ۷۴ : ۳-

۵- ۲۹ : ۴- ۱۵۷ : ۷-

است ایمان آورده اورا پیروی نمائید باشد که بسوی سعادت رهبری شوید^۱،
 آیا نخستین وحی خدا بر این پیغمبراهی که در میان مردمی امی
 برخواست چه بود؟

«بخوان بنام پروردگارت که آفرینش از اوست^۲»

«بخوان و پروردگارت از همه بخشنده تراست .

«خدائی که نوشتن با قلم را تعلیم نمود و انسان را با آنچه نمیدانست
 رهبری کرد^۳»

بصریح این آیات خواندن و نوشتن نخستین پیام خدا بود . علاوه
 بر این وسیله دانش یعنی خواندن و نوشتن شهود مخلوقات و مطالعه
 کتاب آفرینش که وسیله مهمی برای کسب معارف است ب انسان
 داده شد :

«و چه بسیار آیاتی در آسمانها و زمین که آنها بدون توجه بر آن
 گذشته و از تفکر در آن اعراض می کنند^۴»

«بدرستی که در آفرینش آسمانها و زمین و تناوب شب و روز دلائلی
 است برای خردمندان .

آن مردمی که در حال ایستادن و نشستن و خفتن خدا را یاد می کنند و
 در آفرینش آسمانها و زمین تفکر نموده می گویند پروردگارا این دستگاه
 حیرت انگیز جهان را بهوده نیافریده ای^۵»

معرفتی که از این راه بحقایق موجودات و نظام های عالم خلقت
 حاصل شود از هر جهت قابل اعتماد شناخته شد چه این که در تمام جهن

۱- ۷ ۱۵۷ ۲- ۹۶: ۱ ۳- ۹۶- ۵

۴- ۱۲ ۱۰۵ ۵- ۱۸۹: ۳- ۱۹۰

باعظمت که وسعت آن از حدود تصور انسان بیرون است فقط یک قانون کلی و نظام اساسی حکمفرما است :

«در قانون و نظام آفرینش خدای بخشنده هیچگونه ناجوری و ناسازگاری نخواهی یافت پس دیده بسوی جهان باز کن و با تامل بین آیا خللی در نظام خلقت یافت می شود. باز دوباره دیگر چشم بسوی مخلوقات بگشا تا دیده باخستگی و خیرگی بسوی تو باز گردد.»^۱

هر یکی از مخلوقات خدا بطوریکه بارها گفته ایم با حساب و میزان معین غیر قابل تخلفی خلقت شده است و ترقی و پیشرفت هر موجودی در راه معینی است که با گذشتن از مراحل آن به کمال مقدر خویش می رسد :

«نام پروردگارت را که از همه بالاتر است تسبیح بگو خدائیکه هر موجودی را رو براه کمال آفرید و برای هر چیزی اندازه ای معین کرد و سپس آنها را به کمال لائق رهبری کرد.»^۲

پیغمبر اسلام بشر را از مقام بست بردگی و فروتنی در مقابل قوای طبیعت که باید آنرا آخرین مرحله تمدن انسان قبل از بعثت شمرده بمقام فرماندهی و حکومت بر تمام نوامیس طبیعت رسانید و در نتیجه همین آشنایی بمقام بزرگی انسان در جهان بود که مسلمین از همان نخستین مراحل تاریخ خویش قدمهای بلندی در راه پیشرفت دانش و ترقی علم برداشتند. در فاصله چندین سال خواندن و نوشتن در تمام کشورهای عربستان و کشورهای دیگری که در تحت تاثیر تعالیم اسلامی قرار گرفته بودند شیوع یافت و دولت اسلامی جهان در مقام تشویق تحصیل دانش و تحقیقات

علمی بر آمد که در فاصله بسیار کوتاهی هر کزهای علمی و دانشگاهی با عظمت در کشور اسلام بوجود آمد .

همراه این کمکی که بفکر انسان در قلمرو هادیات بانجام رسید تغییر و تحولی نیز در منظره روحانی او پدید آمد اولین تحولی که در این ناحیه انجام شد توجه باین حقیقت بود که انسان فطرتاً و طبیعتاً پاک و بی آلایش است و هر فرزندی چه از مسلم و چه از غیر مسلم متولد شود در اصل خلقت از هر گونه آلودگی برکنار است .

« البته آدمی را در بهترین ترکیب و شایسته ترین شرایط و اوضاع آفریدیم .^۱ »

« پس روی خود را برای دین حق راست کن و مستقیم باش همان فطرتی که خدا انسان را بر آن آفریده است . قانون آفرینش خدا را تغییر و تبدیلی نیست دین راست همان است لیکن بیشتر مردم نمیدانند .^۲ »
در مقام شرح این آیه از قرآن مقدس از پیغمبر چنین روایت شده است .

« هر کودکی بر مذهب حق و فطرت توحید متولد میشود و پدر و مادر او را بسوی یهودیت و مسیحیت یا مجوسیت میبرند .^۳ »
بنابر این در حال ولادت هر کودکی اسلام در فطرت او زبفته است و هر مولودی گو اینکه از غیر مسلمان پدید آید با سلامت فطرت از هر آلودگی برکنار است .

از این جا است که هر کودکی از مسلمین یا مشرکین که پیش از رسیدن بعد بلوغ بصیرت بمیرد بسوی بهشت میرود در یکی از مواقع پیغمبر

خوابی را بیان کرد و گفت ابراهیم را با کودکانی در اطراف او در بهشت دیدم و نیز اضافه کرد که همه کودکان بودند که بر فطرت سلیم یعنی پیش از رسیدن بسن بصیرت و بلوغ مرده‌اند. بعضی از صحابه در این جا از پیغمبر سؤال کردند :

« ای فرستاده خدا آیا فرزندان مشرکان هم پیش از بلوغ بسوی بهشت می‌روند؟ حضرت در جواب گفت :

آری فرزندان مشرکان نیز مانند فرزندان مسلمین بحکم فطرت اهل بهشت خواهند بود. »

اصل بی‌گناهی در حال ولادت کمکی بود برای رهبری بشر بزندگی از گناه بر کناری هر گاه کسی خوبی را انجام دهد و از بدی و گناه پرهیزد عملش مطابق فطرت است ، در صورتی که اگر از نیکی بر کنار باشد و دست بگناه برد بر خلاف موازین فطرت رفتار کرده است ، و این خود در دوری از گناه انسان را تایید می‌نمود چه اینکه او متوجه فطرت و طبیعت اولی او را مناسب با کمال مطالب ساخته‌اند: علاوه بر این قدم دیگری بمنظور برانگیختن انسان بیک مقام بلند روحانی برداشته شد بگفته پیغمبر انسان نه تنها از نظر طبیعی و فطری در حال ولادت از تماس با آلودگی‌ها منزّه و بر کنار است بلکه از جهت دیگر از قداست خدایی بهره‌مند است چه اینکه از روح خدا در بشر دمیده شده و هر کودکی باین روح متولد می‌شود:

« آن خدایی که هر مخلوقی را به نسکو ترین وجهی آفرید و آفرینش آدمی را از خالق آغاز نمود سپس بیدایش فرزندان او را از نطفه‌ای که

در نظر آب پستی بیش نبود قرار داد پس از آن او را از نظر مادی بعد کمال رسانیده و از روح خود در او دمید^۱»

« و هنگامی که پروردگارت بفرشتگان گفت من بشر را از خاک خواهم آفرید پس هر گاه آفرینش او را کامل نمودم و از روح خود در او دمیدم همگی در مقابل او خاضع شده برای او سجده کنید^۲»

از قرار معلوم روح خدائی که در این مقام از او سخن بمیان آمده است از روح حیوانی که بهر جاننداری حتی بانسان حیات حیوانی میدهد جدا است این تعبیر رابطه مخصوص تصوف آمیزی را در میان روح انسان و آفریننده اش نشان می دهد و برای انسان زندگی عالی تری که دارای آثار مهمتری است اثبات می نماید، بهمین سبب بود که خدا با جلال خدائی بر انسان کامل تجلی کرد و وحی خدا بر انسان فرود آمد و او را بسوی زندگی بسیار با عظمتی برانگیخت و برای غالب شدن بر شهوات حیوانی و هوسهای پست که لائق مقام آدمیت نیست آماده اش ساخت .

سرنوشت بشر و هدف انسانیت بگفته پیغمبر بالا تر از صرف حکومت و غالب آمدن بر قوای طبیعت بود بلکه بقصد پیوستن بخدا و لقای اوست :

« ای نفس با اطمینان بسوی پروردگار خود بازگشت نما که تو از او خوشنود و او از تو راضی است پس در میان بندگان من در آی و در بهشت من جای گزین^۳»

هدف زندگی ملاقات خدا بود که در قرآن بقاء الله تعبیر

شده است :

« ای انسان ترا در راه رسیدن پروردگارت کوششهای پرداخته‌ای
باید تاروژی که بقاء او نائل شوی^۱ »

« البته کسانی که لقاء خدا را دروغ دانسته باور ندارند مردمی
زیانکارند^۲ »

« بیچاره و زیانکار مردمی هستند که لقاء خدا را باور ندارند^۳ »
« او امر آفرینش را بر هوازین حکمت منظم میکند و نشانه های قدرت
و علم خود را یکایک روشن میسازد، باشد که شما لقاء پروردگار خود را از
روی یقین باور کنید^۴ »

« همانا بیشتر مردم لقاء پروردگار خود را تکذیب می نمایند^۵ »
این فکر بلند که زندگی این جهان تنها انجام کار و هدف خلقت
نیست و حکومت بر قوای طبیعت نیز منظور اساسی زندگی بشر را تامین
نمیکند بلکه زندگی را ارزش بیشتر و هدف عالتر است و حیات کنونی
فقط وسیله ای برای شناختن و آشنائی با قیمت واقعی و هدف اساسی زندگی
است و تنها سرانجام حیات بسوی خدا بازگشتن و بقاء او سر فراز آمدن
است این فکر خود پایه و اساس زندگی بعد از مرگ را تشکیل میدهد.
هر دو مرحله حیات یعنی زندگی در این زمین و زندگی جاوید آن جهان
واقعا در تمام شئون یکی است :

« هر کس در این جهان نایبنا و از شهود حقایق بی بهره است در آن
جهان نیز نایبنا و از شهود تجلیات حق بی بهره خواهد ماند^۶ »
« و آنهارا در بهشت جاویدی داخل کند که در اینجا با آنها شناسانده
و آنانرا بدان راه داده است^۷ »

۱- ۶۹: ۸۴ - ۲- ۳۱: ۶ - ۳- ۴۵: ۱۰ - ۴- ۲: ۱۳

۵- ۸: ۳۰ - ۶- ۷۲ ۱۷ - ۷- ۶: ۴۷

«در زندگی دنیا انسان بتحصیل رضای خدا امر شده است و خوشنودی او در زندگی جاوید آنجهان نیز از تمام نعمتها و برکات برتر است:

«خدا بمردان و زنان با ایمان شایسته کار بهشتی که در آنها نهرهایی جاریست وعده داده است تا مؤمنان همیشه در آن بهشتها بمانند و نیز مسکنهای یالک و منزه در باغهای جاوید و از همه نعمتها بزرگتر و مهمتر خوشنودی خداست و آن رستگاری بسیار بزرگ است»^۱

همانطور که مؤمنان در اینجهان در پیشگاه خدا خاضع و خاشعند در آن جهان نیز از ستایش و تسبیح او فیض میبرند.

«سخن آنان در بهشت این است که با صدای بلند گویند پروردگارا تورا تسبیح و تقدیس مینمائیم و تحیت آنها یکدیگر سلام گفتن است و آخرین سخن آنها ستایش پروردگار جهانیان خواهد بود»^۲

آخرین سخن اهل بهشت در زندگی جاوید آنجهان نخستین سخنی است که مسلمان در این جهان در هنگام نماز روزی چند مرتبه میگوید: «تمام ستایش شایسته خداست که پروردگار جهانیان است»^۳

ادراکات و معارف روحی بشر بهر حال در این جهان بواسطه محیط نامساعد مادی محدود است در صورتیکه در آن جهان و زندگی دیگر درهایی از معارف نامحدود و ترقیات روحی در مراحل بسیار بلند بروی انسان گشاده است:

«لیکن بندگان برهیز کار و ضیفه شناس را در بهشت غرفه های بلندی است که بر فراز آنها نیز غرفه های بلندتری ساخته شده»^۴

«ای کسانی که بخدا ایمان آورده اید خالصانه و بی ریب بسوی خدا

خدا باز گردید، باشد که پروردگارشما بدیها را از شما بردارد و شمارا در باغهای بهشت که نهرهای جاری دارد جای دهد.

در آن روزی که خدا پیغمبر خود و پیروان او را شرمنده نخواهد کرد و روشنی ایمان آنها در پیش رو و طرف راست آنها جلوه گر خواهد بود و خواهند گفت پروردگارا نور ایمان ما را کامل نما و ما را ایما مرزودر پناه خود قرار ده چه اینکه تو بر هر چیز توانائی^۱»

بهشت بگفته پیغمبر نخستین مرحله ایست که پیشرفت انسان بسوی مراحل نامحدود روحانی از آن شروع میشود.

بنا بر این برای مقامات ارجمند و منازل سعادت که بندگان با ایمان خدا بدان خواهند رسید پایانی نمیتوان تصور کرد چه اینکه از ورود بهشت باز منازل و مراحل زیادی از سعادت در جلو آنهاست و از اینرو آرزوی سرشاری برای رسیدن به تحلیات و انوار بیشتری در نهاد آنهاست حتی آن مردمی که حظ سعادت خود را در زندگی دنیا بواسطه اشتغال به وسپای پست و شهوات حیوانی ضایع کرده اند بالاخره اهل نجات خواهند بود.

* جهنم فقط مرحله ای از علاج است که در زندگی آن جهان بانجام میرسد. دوزخ را درجائی از قرآن هولی^۲»
 «یعنی دوست و درجای دیگر^۳»
 «یعنی مادر مردمان گنہکار نامیده است.»

تمام مردم مؤمن و غیر مؤمن برای رحمت آفریده شده اند^۴
 * و نظر غائی خدا از خلقت بالاخره باید تاهین شود

آنهارا در دوزخ زندگی سخت و مشکلی خواهد بود چه آنکه آن
کوششی را که باید در جهان عمل برای کسب لیاقت لقاء خدا انجام میشد
انجام نداده اند^۱»

«تمام بشر بالاخره شایستگی بندگی پروردگارا پیدا خواهند کرد
چه اینکه خدا جن و انس را جز برای بندگی نیافریده است.^۲
و از پیغمبر نیز روایت شده که فرمود:

«البته روزی بر دوزخ خواهد گذشت که حتی یک نفر بشر هم در آن
باقی نماند^۳»

«البته روزی خواهد رسید که دوزخ چون زمینی که زراعت آن
خشکیده است آتش آن بکلی خاموش شده باشد بعد از آنکه سالها مشعل
بوده است^۴»

فصل پنجم

نماز و دعا در پیشگاه خدا

خدمت بی مانند دیگری که پیغمبر در راه نیک بختی بشر انجام داد آن بود که نماز و توجه بخدا را نه تنها پایه اساسی تکامل روحی انسان شناخت بلکه آنرا اساس برادری و مساوات افراد بشر که یکی از هدفهای بسیار مقدس اسلام بود قرار داد.

در همان آغاز رسالت سه حکم از جانب خدا بترتیب ذیل بآن حضرت وحی شد

خواندن و نوشتن بمنظور کسب شرف و فضیلت بطوریکه قبلاً گفته ایم نخستین حقیقتی بود که با او وحی گردید.
در مرحله دوم مأمور شد تا مردم را انداز و بزرگی خدا را اظهار کند.

« ای آنکه در جامعه استراحت جای گرفته ای برخیز و در مقام بیم دادن مردم انجام وظیفه کن و خدا را بعظمت یاد نما »

سومین دستوری که از خدا باو رسید و در ترتیب تاریخی نیز در مرحله سوم است موضوع نماز و توجه بخدا در ساعتهای شب و روز بود:
« ای که خود را بیچاره بیچیده ای شب را برای نماز و توجه بخدا

برخیز جز مقدار کمی نصف آن یا چیزی کمتر یا فرو تر و قرآن را با توجه و آرامی تلاوت نما^۱ «

کمی بعد در همین سوره مقام اطاعت پیغمبر و اصحابش از این دستور بما گفته میشود :

« همانا خدای تو میداند که تو و پاره‌ای از صحابه‌ات نزدیک بدو ثلث شب و گاهی نصف آن و گاهی ثلث آنرا برای نماز پیامی بخیزید^۲ «
در یکی دیگر از سوره‌های پیشین اظهار شده است که نماز و توجه بحق از وظایفی است که باید در روز و شب انجام داده شود :

« از دلوك شمس که خورشید در بزوال و نقصان میرود تا موقع تاریکی شب، نماز را بیای دارو از قرآن فجر (نماز صبح) نیز غفلت مکن چه اینکه فریضه صبح مشهود فرشتگان شب و روز است و در پاره‌ای از شب بمنظور تمجد و نافله خواندن از خواب و استراحت بر کنار باش، باشند که بر روز گرت ترا بمقام ارجمند و ستوده ای برساند^۳ «

نماز و توجه بسوی خدا در اوقات روز و ساعت‌های شب خود وسیله‌ای برای برانگیختن و رساندن انسان بمقام مقدس و ستوده ای ساخته شد بعلاوه خاطر نشان انسان گردید تا گاه و بیگاه بنماز متوسل شود .

« تسبیح و تقدیس در صبح و شام شایسته خدا است و ستایش در آسمانها و زمین و در ظهر و عصر برای اوست^۴ «

پیغمبر بر حسب هدایت نماز را در اوقاتی که بر روی آن تعیین شد مرکز قداست روحی و فریضه اسارت می فرار داد که خود و پیروان روزی

۱- ۱۷۳- ۴

۲- ۷۳- ۲

۳- ۷۸، ۱۷- ۷۹

۴- ۳۰- ۱۷- ۱۸

چند مرتبه بدان پناهنده میشوند .

امر نماز و وقت آن با اختیار شخص و اگذارشد که دیر یا زود هر گاه کار و کوشش دنیوی با مجال داد و فرصتی بدست آورد بنماز پرداخته و بحق توجه کند بلکه نماز در میان کارهای دنیوی و مشاغل روزانه نهاده شد، نمازی در اول روز و موقع بیدار شدن و برخاستن از خواب و پیش از شروع کار و نمازی در اول ظهر و موقع استراحت بوقت، با اشاره باینکه هر گاه در این موقع بدن غذا محتاج است البته روح نیز بغذای روحی و فیض معنوی احتیاج دارد.

نماز دیگری در موقع عصر که دست از کار روزانه میکشد، نمازی در هنگام غروب آفتاب و نمازی پیش از آنکه بخوابد و استراحت کند که در حقیقت این نماز آخرین کار روزانه مسلمان است.

هدف و منظور از نمازها آن بود که خداشناسی در دل انسان ریشه دار و جایگیر شود و توحید فطری که در اصل سرشت اوست نگهداری شده و در هر شب و روز بارها انسان متأثر بنده خود نوحه نموده و ظایف بندگی خود را نیست یاد آور شود، و در موقعیکه گرفتاریهای کار او را بخود متوجه کرده است توجه او را بخدا جلب کند و او را بحضور پروردگارش دعوت نماید هنگامی که اضطرابها و آشفتگیهای زندگی نزدیک بآن است که او را بکلی از یاد خدا جدا کنند باز فکر معاد و حساب را در او تحریک نماید و مسئولیت خدایی را برای هر عملی بیاد او دهد و در موقع پیروزی او را بناجیزی و ناتوانی خود و اینکه هر چه باشد و بهر جا رسد مخلوق صعیفی بیش نیست توجه دهد و در ساءت گرفتاری و ناامیدی او را بداشتن تکیه گاهی چون خدا که در هر حال میتوان باو پناه برد و بر او اعتماد کرد

و جای نا امیدی نیست امیدوار سازد.

اهمیت فوق العاده ای که بنماز داده شد بیشتر برای آن بود که نماز پیش از هر هدفی خدا را در نظر انسان تجلی داده و آشکارا میسازد. پیغمبر تنها قانع نشد و کافی ندانست که وجود خدا و یگانگی مبدء را بصورت يك تئوری ساده بیان کند بلکه پیوسته در مقام آن بود که دلایل توحید را تدریجاً در مغز بشر جای داده و ایمان بخدا را زنده ترین و مؤثرترین نیروی زندگی بشر قرار دهد در آغاز قرآن مقدس این سه فریضه اسلامی بترتیب طبیعی بیان شده است .

« این کتاب که کمتر شبهای در آن نیست برای مردمان پرهیز کار و وظیفه شناس وسیله هدایت و سعادت است. آن مردمی که بخدای نادیده ایمان آورند و نماز را بیای دارند و از آنچه بآنها داده ایم انفاق کنند^۱ بعد از ایمان خدا بلافاصله سخن از فریضه نماز بمیان آمده است تا نشان دهد که نماز تنها وسیله است که ایمان بخدا را در جان انسان بطور عمیقی جای داده و آدمی را بشهود وجود پروردگار میرساند و پس از نماز باز موضوع انفاق و دستگیری از بیچارگان است بنابراین ایمان بخدا بوسیله نماز بصورت عملی بخود میگیرد و عکس العملش همراهی با مستمندان و بشر دوستی است .

« پیروزی و موفقیت برای مردم با ایمانی است که در مقام انجام فریضه نماز و در پیشگاه خدا بندگانی خاضع و خاشعندند.^۲ کلمه ای که عرب بجای پیروزی و موفقیت بکار میبرد و راجع است که معنی آن رستگار شدن و کاملاً بمقصود و هدی دست یافتن است .

در نظر پیغمبر نماز و فلاح یعنی موفقیت بقدری بهم نزدیک و پیوسته بود که گویا هر يك را میتوان بجای دیگری نهاد، روزی پنج مرتبه در اذان اسلامی از بالای هر مسجدی اعلام میشد:

بیائید بسوی نماز. بیائید بسوی نماز. بشتائید بسوی موفقیت. بشتائید بسوی موفقیت.

علاوه بر این ها نماز بهترین وسیله برای تطهیر دل و تزکیه جان از تمایلات پست و ردایل اخلاقی بوده کتابی را که بتو وحی کرده ایم تلاوت و نماز رایجی دار چه اینکه نماز از زشتیها و بدیها باز میدارد^۱

«بوسیله نماز در صبح و عصر و در ساعتیهای نخستین شب بخدا توجه کن و مطمئن باش که نیکیها بدیها را از میان میبرد^۲»

پیغمبر آنچه را قرآن مقدس تعلیم مینمود دیگر باره با بیان خود شرح میداد. در موقعی خطاب باصحاب خود فرمود:

— مرا بگوئید هر گاه یکی از شما را در خانه او آب جاری باشد و روزی پنج مرتبه در آن شستشو کند آیا ممکن است کمتر چرکی بر بدن او بماند؟

و بعد از اینکه در جواب آنحضرت عرض شد خیر باز اضافه کرد و فرمود

«این شبیه نمازهای پنجگانه اسلامی است که خدا بوسیله آن هر گناه و خطائی را شستشو میدهد^۳»

نماز در نظر پیغمبر آرزویی بود برای روح بشر در تماس با خدا که سرچشمه صفا و پاکیزگی و دارای صفات کمال است

« همه اسماء حسنی و صفات علیا برای خدا است ^۱ »
 « نامهای نیک و صفات کمال همه برای او است ^۲ »
 خود را با خلاق خدائی آراسته سازید.

تنها راهی برای رسیدن باین مقصود تماس با خدا و برای هدتی بیرون آمدن از نواقص محیط بشری و سیراب شدن از سرچشمه خدائی و منبع صفا و کمالات بود. پیغمبر گفت « در موقعی که یکی از شما فریضه نماز را انجام میدهد بمناجات باخدای خود سرفراز میگردد ^۳ »
 در حال نماز می بایست بنده نمازگذار وجود و حضور خدا را شهود نماید :

« خدا را آنطور پرستش نما که گویا او را بچشم می بینی. اگر تو او را نه بینی، بدون تردید او ترا می بیند ^۴ »

« کمک خدا را از راه بردباری و نماز بجوئید و بطور قطع این کار جز بر بندگان خدا ترس دشوار است، آنانکه میداتند روز حساب باخدای خود ملاقات میکنند و بسوی او بازگشت خواهند کرد ^۵ »

این شرح و بیانیها در زمینه نماز نشان میدهد که طبع اولی نماز همان سخن گفتن و همراه شدن با خداست و هر بنده ای که با شوق واقعی در مقام نماز ایستاده شود نماز را با عقیده ناستی باینکه میتواند خدا را در همین زندگی دنیا شهود کند انجام میدهد

دیگر بار منظور از نماز کمک خواستن و هدایت جستن از خدا بود کمک گرفتن و هدایت طلبیدن از خدا با نماز روزانه مسلمان پیوند شده است و روزی در حدود چهل مرتبه تکرار میشود

۱- ۱۸۰۷ - ۲ - ۵۹ - ۲۴ - ۳ - بحاری ۸۹ - ۴ - ۳۷۲ - ۵ - ۴۵ - ۴۶

«تو را پرستش میکنم و از تو کمک میخواهم.

ما را براه راست رهبری فرما»^۱

بنابر این از مسلمانان خواسته شد تا هر چند وقت یکبار بسوی خدا بازگردد و یاری و هدایت او را در انجام تمام وظایف و تکالیف خود بخواهد. در جائی از قرآن نماز مانند روزی خدا و غذای روح انسان مورد اشاره قرار گرفته است، بنابراین آنکسی که نماز و توجه بسوی خدا را انجام ندهد باید او را از نظر روحی مرده شمرد:

«پروردگار خود را با ستایش او پیش از برآمدن خورشید و قبل از فرونشستن آن تسبیح گوی و در ساعات شب و اطراف روز نیز به تسبیح او قیام نما باشد که سرانجام خوشنود گردی. و چشمهای خود را بسوی آنچه برای اصنافی از مردم مهیا کرده ایم مگشا و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است و بستگان خود را درباره نماز سفارش کن و خود نیز با استقامت و برد باری هوا خواه نماز باش ما از تو روزی نمیخواهیم روزی تو بر عهده ماست و حسن عاقبت برای یرهیز کاری است»^۲

«آنچه از متاع دنیا برای اصنافی از مردم مهیا کرده ایم» چیزهایی است که بزندگی مادی بشر وابسته است و انسان تنها از نظر مادی با آنها نیازمند است. نماز و توجه بخدا از نظر مقایسه با این وسائل مادی «بتر و پایدارتر» «روزی پروردگارت» نامیده شد، چیزی که انسان از نظر روحی با آن محتاج است. بنابراین نماز در ساعات شب و روز و اوقات مختلف بمنظور تغذیه روحی مورد احتیاج است آنطوریکه بدن از نظر تغذیه مزاجی و مادی در شب و روز چندین مرتبه بغذای مادی نیازمند است.

عبادت نماز بوسیله پیغمبر بدو قسمت تقسیم گردید، قسمتی که باید خصوصی و بتنهائی انجام گیرد و قسمتی دیگر که بصورت اجتماع و جمعه بهتر که در مسجد انجام پذیرد در صورتیکه مقصود از قسمت اول همان رشد اخلاقی و صفاء روحی شخص بود، قسمت دوم هدفهای عالتر و نتایج مهمتری در برداشت، در حقیقت نتایجی که نماز جماعت اسلامی را نیروی مهمی در متحد ساختن نوع بشر قرار میدهد اولاً اینج نسبت اجتماع روزانه مردمی که در مجاورت یکدیگر زندگی میکنند در تأمین و تثبیت روابط و پیوندهای اجتماعی آنها بسیار مؤثر است. در نمازهای روزانه این روابط نسبتاً محدود و کم دامنه و با افراد همجواری اختصاص دارد، لیکن در نماز جماعت روز جمعه هفته‌ای یکبار محفل اسلامی و مجمع مذهبی وسیعتر و تمام افراد مسلمان یک محل در مصلی حاضر میشوند. و هنوز از این پرمیانه‌تر دو اجتماع سالانه مسلمین در روزهای عید است. بنابراین نماز روابط اجتماعی را در میان احزاب مختلف اسلامی تأیید و تشدید مینماید.

و از این مهمتر تعدیلی است که در اختلافهای طبقات اجتماع بوسیله نماز جماعت اسلامی انجام میشود، هر مسلمانی که بدر مسجد رسید یک مرتبه خود را در محیط مساوات و دوستی احساس میکند. بر تمام افراد مسلمین واجب شده بود تا در پیشگاه آفریننده خود شانه بشانه بایستند، پادشاه با پست‌ترین فردی از رعیت خود، ثروتمندی که جامعه‌های قیمتی را بر تن خود راست کرده با فقیری که خود را بکینه‌ای بیچیده است، مرد آزاد سفید پوست با غلام سیاه درپاوی یکدیگر قرار گیرند. در درجه‌های عاملی مؤثرتر از این در تعدیل و موازنه اجتماعی میتوان یافت.

تمام افراد بزرگ و کوچک سفید و سیاه در صفهای نماز و کلاسهای فضیلت و کمال که در مسجد تشکیل میشد روزی پنج مرتبه با کمال مساوات پهلو پهلو می ایستادند و بوسیله این عمل شبانه روزی فکر و اندیشه برتری دادن خود را بر دیگران از نظر ثروت - شان و مقام، نژاد و رنك بکلی تغییر کرد. نماز جماعت که بوسیله پیغمبر تأسیس شد در حقیقت مسائل درسی را که در زمینه مساوات و برادری و وحدت بشریت تعلیم فرموده بود بمقام عمل رساند

هر چند پیغمبر میتوانست با تأکید تمام مساوات و برادری اسلامی را در کلماتی صریح تعلیم فرماید ولی بالاخره گفتاری و تعلیمی بیش نبود و روزی پنج مرتبه عملاً در نماز جماعت اسلامی ترجمه و تمرین نمیشد، از اینرو تأسیس نماز جماعت بدست پیغمبر نیروی پیمانندی شد برای وحدت و یگانگی بشر. باری تأثیر نماز بعدی عمیق بود که اختلافهای شان و ثروت - نژاد و رنك همگی در میان مسجد ناپدید میگشت و يك محیط کاملاً جدیدی از برادری و مساوات و دوستی در فضای مقدس مسجد بوجود میآمد. برآستی چه بر کتی و خیری از این بالاتر که روزی پنج مرتبه محیطی از صلح و صفا، مساوات و مهرورزی، دوستی و برادری در میان یکدنیا نزاع و کشمکش، درجائی که اختلاف قانون زندگی است و در میان حسدها و دشمنی های روزانه جمعیت ایجاد شود

راستی بر کتی بزرگ و درس فضیلت در زندگی است. انسان ناچار در میان بیداد گریها و ستیزه ها و کشمکش ها و منظره های کریه دشمنی و تقاخر زندگی میکشد ولی بوسیله نماز روزی پنج مرتبه از آلودگیهای محیط برکنار شده باین حقیقت توجه داده میشود که مساوات و برادری و دوستی بسایکدیگر منابع اساسی سعادت بشر است. روی این حساب

وقتی که برای نماز بکار رفته است نه تنها از نقطه نظر مسلك بشر دوستی است بلکه خدا کثراستفاده در راه فرا گرفتن درسهای مهمی که زندگی را روح داده و با ارزش قرار میدهد از آن گرفته میشود و این درسهای برادری و برابری و مساوات و دوستی هنگامی که در زندگی روزانه تمرین و تکرار شد شالوده‌هایی برای وحدت بشریت و در راه تمدن انسان خواهد بود پیغمبر هنوز قدمی فراتر نهد، او تعلیم فرمود که حال دعا و کمال توجه بخدا در انسان نباید بچهار دیوار مسجد و یا حالت خاصی که رسماً بنماز ایستاده است منحصر باشد، بلکه برنامه‌اش آن بود تا فکر بشر همیشه با توجه بخدا همراه باشد. و روی این حساب در موقع هر تحول و پیش آمدی که در زندگی روزانه انسان روی میدهد دعائی تعلیم فرمود. گویانکه آخرین عمل انسان پیش از خوابیدن شب نماز است که با جماعت خوانده میشود باز هم در موقعی که آماده خواب میشود دعائی باو تعلیم شد که تمام ناراحتی‌های روز و آشفتگیهای زندگی را آرام کرده از میان ببرد و او را در لذت بردن از خواب آسوده‌ای بااطمینان آنکه بنده از بندگان خدا شناس است یاری کند :

« خدایا جان خود را بتوجه تو میسپارم و امر خود را بدست تو وامی‌گذارم و تمام توجه من بسوی تست بر نواع نعمات عیتهایم بتو امیدوارم و از تو میترسم . پناهی جز تو نیست و نجات و رهائی در دست تو است بکتابی که وحی کرده‌ای و پیغمبری که برانگخته‌ای ایمان آورده‌ام »

دعای دیگری برای برخاستن از خواب تعلیم شد با انسان در ضمن آنکه خدا را در آغاز روز جدیدی از زندگی ستایش می‌کند روز خود

را با ایمان بآنکه مهمترین مسئولیتها در پیشگاه خداست و پس آغاز نماید.
 « تمام ستایش شایسته خداست که ما را پس از مرگ زنده کرده
 و برخاستن روز حساب بسوی اوست . خدای جزا و نیست او تنهاست و
 شریک ندارد پادشاهی و ستایش برای اوست ؛ و بر همه چیز تواناست ^۱ »
 هنگامیکه انسان از خانه بیرون شد پی شغل روزانه خود میرود
 باز در ضمن دعایی باو تعلیم شد تا در برخورد های خود با دیگران عدالت
 را میزان عمل قرار دهد و خدای تواناست که دست مردمان بیدادگر و
 متجاوز را از او باز خواهد داشت .

« بنام خدا بر خدا اعتماد میکنم خدایا بتو پناه میبرم مبادا بلغزشی
 گرفتار و یا گمراه گردیم و نکند که با دیگران بر خلاف عدالت رفتار
 کنیم یا باها بر خلاف حق رفتار شود و مبادا آنکه با دیگران نادانی کنیم
 یا دیگران با ما نادانی کنند ^۲ »

باز هنگامیکه از کار روزانه کناره گرفته بخانه باز میگردد با تمام
 درماندگیهای زندگی باید بر خدا اعتماد کند و حوائج خود را از او بخواهد:
 « خدایا از تو خواستارم که در آمدن و بیرون رفتنم بخوبی و سعادت
 انجام گیرد بنام خدا داخل میشوم و بر پروردگار خود تو کل مینمایم ^۳ »
 پیش از خوردن غذا بوسیله دعا فضل و برکت خدا خواسته میشود:
 « بنام خدا و با فضل و برکت او ^۴ »

و بعد از غذا خوردن نیز خدا ستایش میشود :

« ستایش همه برای خدا است که نعمتهای خوردنی و آشامیدنی
 را به ما ارزانی داسد و ما را از پندگان مسلمان خود قرار داد ^۵ »

۱- کتاب صلوة مسله ص ۹۵ ۲- ص ۵۹ ۳- ص ۶۰

۴- ص ۶۰ ۵- ص ۶۰

در موقع آغاز سفر و بیرون رفتن از خانه هیبایست عمیق‌ترین آرزویی در دل مسلمان همان ایمان بانجام وظایف و در مقام تحصیل رضای خدا بر آمدن باشد. خود را در سفر و اهل خود را در خانه بخدا و عنایت او بسپرد و سلامت و عافیت را از او بخواهد.

«خدا یا در طول این سفر توفیق عدالت و نیکو کاری و انجام وظایف اخلاقی و مذهبی و آنچه را موجب خشنودی تو باشد از تو خواستاریم. خدا یا تو رفیق راه مسافر و نگهدار بازماندگانی»^۱

در موقع ورود شهری نیز باید خیر آن شهر و خیر اهل آن شهر را از خدا خواست.

«پروردگارا خیر این شهر و مردم آنرا از تو می‌خواهیم و از بدیهای آن و اهل آن و آنچه در اوست بتو پناه می‌برم خدا یا ما را از دوستی مردم این شهر برخوردار نما و ما را نیز بعدالت و نیکی با آنها موفق بدار»^۲

مرد مسلمان در موقع ملاقات و عیادت مریض باید شفای او را از خدا بخواهد:

«پروردگارا همه بیماران را شفا ده و بنده مریضت را سلامتی برگردان. شفا دهنده تویی و شفایی جز از تو نیست. سلامتی را به بنده‌ات برگردان که دیگر بیمار نشود»^۳

در موقع سوار شدن کشتی سلامتی در سفر دربارا نیز از خدا بخواهد

«حرکت و سکون کشتی بنام خداست البته پروردگار ما بخشنده و مهربان است»^۴

«هنگام سواری یا زائندگی باید خدائی را ستایش کند که انسان را بر این عوامل طبیعی حکومت بخشید» ستایش خدائی راست که این

هر کب را برای ما مسخر داشت و این کار از ما ساخته نبود و البته ما بسوی پروردگار خود برمیگردیم^۱»

هنگامی که انسان عملی بمنظور صفا و طهارت ظاهر انجام میدهد باز باید صفا و طهارت باطن را از خدا بخواهد :

« خدایا مرا از بندگان توبه کننده و پاکیزه خود قرار ده^۲ »

در هنگام رو بر شدن با دشمن باید بخدا پناه برد

« خدایا در نبرد با دشمن از تویاری میخوام و از ییادت آنها بتو

پناه میبرم^۳ »

دعا برای بیروزی بر دشمن بوضع خاص و بیمانندی انجام میشود.

غالباً آرزوی پیروز شدن بر نفس و فروتنی در آغاز آن قرار گرفته است :

« پروردگارا در فراخ و غلغله شهامارا مو آخذ مفرما، پروردگارا

بار سنگینی را که بر گذشتگان پیش از ما نهادی بر ما منه. پروردگارا

آنچه ما را طاقت آن نیست بر ما بار مکن، ما را ببخش و بیمارز و مهر خود

را از ما بزمگیر، مولای ما تویی پس ما را در برابر کافران یاری نما^۴ »

« پروردگارا از گناهان و زیاده رویهای ما در گذر و ما را ثابت قدم

نگهدار و در مقابل مردم خدا شناس یاری کن^۵ »

۱ - ص ۶۵ - ۲ - کتب صمو - مسلم ص ۶۵ - ۳ - ص ۶۵

۴ - ۲۸۶۲ - ۵ - ۳ : ۱۴۰

فصل ششم

خدمتگزاری بشر

در نخستین مراحل تعلیمات و مواعظ خود پی‌عمر مسئله نماز و دعا و موضوع خدمتگزاری بشر را بیک نست مورد تأکید و اهمیت قرار داد بلکه شاید در موضوع دوم بیشتر با فشاری نمود.

و در حقیقت نماز و دعا هر گاه با خدمتگزاری بشر همراه نباشد در نظر پی‌عمر بی‌معنی می‌نمود و جز ریا و خود نمایی که لیاقت قبول را نداشت چیزی نبود، یکی از نخستین سوره‌های کوتاه قرآن تماماً مابین موضوع اختصاص داده شده است.

« آیا آنکسی را که دین را دروغ پنداشته است دیده‌ای؟ او همان کسی است که بایتم بدرستی رفتار میکند و بر غذا دادن فقیر اصراری ندارد پس وای بر نماز گذارانی که از نماز غفلت می‌کنند، آن مردمی که نماز را بمغزور ریا انجام میدهند و حتی از هر راهی بی‌مختصر نست بدوستان خود مضایقه دارند »

بنابراین نمازی که انسان را بخدمتگزاری بشر رهبری نکند ارزشی نداشت و از این دو موضوع نماز و دعا در پیشگاه خدا و دیگر همراهی با

افراد بشر، دومی از نظر اهمیت مقدم شناخته شد و راه دشوار پر مسئولیتی بود .

« آیا ما راه برجسته و روشن خیر و شر را بانسان نشان ندادیم؟ لیکن هنوز او برای گذشتن از راه ناهموار تکلیف کوششی بکار نبرده است و چه چیز نورا آگاه کرده است که آن راه دشوار چیست آن بنده آزاد کردن است یا در روز گرسنگی و قحطی یتیم خویشاوند یا گدای خاک نشین غذا دادن^۱ »

یتیم و فقیر نه تنها باید مورد احسان قرار گیرند بلکه باید نیز مورد احترام و تکریم باشند :

« نه بلکه شما یتیم را اکرام نمیکنید و یکدیگر را بخوراک دادن فقیر و ادا نمیسازید و میراث را تمامی میخورید و در دوستی مال زیاده روی دارید^۲ »

ثروت نه برای اندوختن بانسان داده شد. فقیر در مال دارای حقی و بهره‌ای است :

« و کسی که سؤال میکند و محروم از اقبالیهای زندگی را در مآلای شما حقی و بهره‌ای است »

در یکی از سوره‌های دوزخ اول وحی ثروتمندی که با فقراء همراهی نکند بنا بودی و بدبختی تهدید شده است :

« ما آنها را آزمایش خواهیم نمود آنطور که صاحبان آن باغ را در معرض امتحان آوردیم. زمانیکه سوگند یاد کردند که در اول صبح میوه و محصول آنها جمع آوری کرده و بنفع فقیر بهره‌ای جدا نکنند

پس شبانه درموقع خواب آنان بلائی آسمانی ازطرف پروردگارتبدان باغ رسید و چون زمین بی زراعت سیاه شد.

در آغاز روز هر يك دیگری را بجمع آوری محصول خوانده و گفت اگر تصمیم برداشتن آنرا دارید زودتر بشتابید.

پس بسوی مقصود رهسپار شده و با آهستگی میگفتند مبادا امروز فقیری و بیجاره‌ای بر ما در آید و صبح زود با تصمیم محروم کردن فقیر رو برآه شدند، لکن هنگامی که آن منظره عبرت‌انگیز را دیدند بگمراهی خود اعتراف کرده و معرومیت خود را بچشم دیدند^۱.

پیغمبر از همان آغاز زندگی در مقام حمایت از حق ضعیف و مظلوم ناست قدم بود درموقع جوانی در حاف الغضول شرکت نموده یکی از اعضاء مؤثر آن بود پیمانی بمتصور دفاع و حمایت از حقوق ضعفاء و مظلومین در برابرستم‌گریها بسته شد.

هر يك از اعضای این پیمان موظف بود تا مردمان بسی پناه و درمانده را در برابر فشارهای ظالمانه دستگیری و حمایت کند. افتخار رهبری در تشکیل این سازمان بشر دوستی برای آنحضرت و بستگانش از قبیله بنی‌هاشم بود.

هنگامی که نمایندگان قریش یکی بعد از دیگری با ابوطالب تماس گرفته و او را بتسلیم کردن پیغمبر بقریش با کشته شود ترغیب نمودند ابوطالب پیغمبر را در ضمن کدوئی و اشعار فانل عنایتی که نماندیده است میستاید ابوطالب گفت چه میگوئید، آیا میشود بدست سه سپرد « آن جوانی را که پناه یتیمان و دادرس بیوه زنان است » و هنگامیکه پیغمبر بواسطه ظهور اولین تجلیات و حی از بزرگی باز و خلیفه بر خود

لرزید و برای انجام مقصودی چنان بزرگ یعنی اصلاح بشریت نگران بود
همسرش خدیجه او را بدین کلمات تسلیت داد :

« نه جای نگرانی است من خدا را گواه میگیرم که او هرگز
ترا وانخواهد گذاشت چه اینکه تو همیشه باخویشان خود مهربان بوده‌ای
با مردم ناتوان را بشانه جوانمردی خود برداشته و زندگی بینوا را بعهده
گرفته‌ای، مهمان را نوازش کرده و مردم پریشان بیچاره را یاری نموده‌ای،
بشر دوستی و مهرورزی در جان و طبیعت پیغمبر جای داشت بطوریکه
به آنها برای دردهای مادی و حوائج دنیوی مردم نگران بود بلکه برای
مسائلهای اخلاقی و عقب افتادگیهای روحی بیشتر نگران میشد. قرآن
مقدس خود شاهد این مدعی است

« شاید از عصه ایمان نیاوردن آنان خود را هلاک کنی »^۲

هنگامی که قدرت قانونگزاری بدست آورد، یکی از اقدامات
نخستین او جلوگیری از قانون ناروایی بود که بحکم آن یتیمان و بیوه
زنان از سهم سراب خود محروم میشدند. عرب را رسم و عقیده ثابت بود
که تنها کسی میتواند از میراث برخوردار شود که در میدان جنگ بانیزه
بازی کند.

در کشوری که جنگ روزوسب ادامه داشت ارزش چنین قانونی را
نمی‌توان بر آورد کرد. در عین حال هنوز در همان زمانیکه پیغمبر از هر
جهت سربازانی و مدافعینی از بشریت و ایمان احتیاج کامل داشت قانونی
گذراند که تمام ستمهایی که علیه ضعیف و بیگس انجام میشد از میان
برد و مسوخ کرد و در نتیجه زن و کودک را با سربازی که برای حفظ
حقوق آنان جنگ میکرد برابر نهاد :

« مردان را از آنچه پدران و مادران و خویشان آنها بمیراث گذاشته‌اند نصیبی است و زنانرا نیز از آنچه پدران و مادران و خویشان آنها گذاشته‌اند بهره‌ایست از میراث کم یازیداد آنها را حق معین و نصیب مفروضی است ^۱ »

« و مال یتیمان را بخود آنان بدهید و حرام و آلوده را بجای حلال و طیب نگیرید و مالهای یتیم‌ها را با مالهای خود نخورید چه اینکه خیانت بایتیم گناه است بزرگ ^۲ »

اکنون میتوان مختصری از گفته‌های پر دامنه پیغمبر را که باتا کیدی هر چه تمامتر در برابر شنوندگان خود خدمتگزاری بشر را هدف اساسی زندگی بشر شناخت باین فصل اضافه کرد .

« هر کس حاجتی را برای برادر دینی خود انجام دهد خدا حاجتی را برای او انجام خواهد داد . و هر کس پریشانی برادرش را علاج کند خدا پریشانی روز حساب او را علاج خواهد کرد ^۳ »

« افراد مسلمان دردلسوزی و دوستی و مهربانی بایکدیگر مانند اعصاب يك پیکرند که هر گاه عضوی بدرد آید تمام بدن و همه اعضا دردناک شوند ^۴ »

برندگان شما برادران شماست خدا آنها را در زیر فرمان شما قرارداده است از اینرو هر کس برادر او در زیر فرمان اوست باید از آنچه می‌خورد با او بخوراند و از آنچه خود می‌پوشد بر او پیوساند و نباید کاری فوق طاقت بر آنها تحمیل شود

« و هر گاه وظیفه سنگینی را بآنها محول کردید در انجام آن بآنها

کمک نماید^۱»

«هر کس بکارهای بیوه زنان و حوائج بیچارگان برسد چون سرباز فداکاری است که در راه خدا جهاد نماید یا بنده موفقی که شب را بعبادت و روز را بروزه میگذراند^۲»

«من و کسی که بتیمی را سر پرستی کنند در بهشت مانند اینند انگشت بهم نزدیك خواهیم بود. با این سخن بدو انگشت سبابه و میانین اشاره کرد^۳»

«کسیکه بر مردم رحم ندارد خدا را بر او رحمی نخواهد بود. کسیکه بر کودکان رحم نکند و بزرگانرا مورد احترام و توقیر قرار ندهد ازمانیست^۴»

دل پیغمبر از مهر سرشار بود حتی نسبت به حیوانات مهرورزی داشت روایت شده است که آنحضرت بر ستیری گذشت که بی نهایت لاغر شده بود بصاحبش فرمود :

«مسئولیت خدائی خود را در نگهداری این حیوانات توجه کن. در موقع مناسب بر آنها سوار شو، و در موقع مناسب بخورا کشان توجه نما^۵»

«زن بدکاره ای آمرزیده شد چه اینکه سگ تشنه ای را دید که زبانش بیرون آمده بود و نفر میزد و در سرچاه آبی از تشنگی میمیرد. زن با دیدن این وضع رقت انگیز گفتش را از پسا و سرپوش را از سر در آورد و با این دلو در پسه، با عطفه آن حیوان تشنه را از چاه سیراب کرد و باین جهت آمرزیده شد^۶»

۱- بخاری ۳۱۰۲ - ۲ - ۱۰۶۹ - ۳ - ۲۴:۷۸

۴- مشکاة - ۱۵:۲۲ - ۵- ابوداود ۱۵:۴۳ - ۶- مشکاة ۶:۶

فصل هفتم

صدقه و دستگیری

صدقه و دستگیری پیغمبر ضرب المثل بود، هرگز شنیده نشد که او در جواب سائل و مستمندی (نه) گفته باشد. سخنی که در شرح صدقات و بخشندگی او از صحابه‌اش بآیندگان رسیده است این بود: «او از تمام بشر بخشنده‌تر و صدقات او بیشتر بود» و مثل اینکه این کلمات برای نشان دادن مقام بخشندگی و جوانمردی آنحضرت کافی دانسته نشده بیان ذیل نیز اضافه گردیده است.

« نسیمهای بخشش و صدقات جاریه فرستاده خدا که درود و سلام بر او باد از بادها که بر همه مردم میوزد بیشتر بود »
با این صدقات و بخشندگیها که خود داشت صدقه بضمیمه اطاعت از خدا همان دو موضوعی بود که بیشتر در تعلیمات اسلامی بآنها اهتمام میشد. برآستی حاصل و مقدار تمام تعلیمات اسلامی در تحت این دو عنوان در آمد. اطاعت از خدا و دستگیری از مردم «عشق بیمنتی پیغمبر بدستگیری از بشر هم در مقام عمل شخصی و هم در مقام تعلیم بدیگران محصول و نتیجه دوستی بی اندازه او بخدا بود و از ابرو در مقام تعلیم تذکر داده شد که باید دوستی خدا اساس دستگیری از مردم و صدق باشد و در

یکی از سوره‌های نخستین قرآن گفته میشود :

« و آنان در راه دوستی خدا خوراک خود را به یتیم و فقیر و اسیر میدهند . ما تنها برای رضای خدا بشما طعام میدهیم و از شما توقع اجر و انتظار سپاسگزاری نداریم .^۱ »

و در سوره دیگری که بعدها نازل شد :

« نیکوکاری آنست که انسان بخدا و روز حساب و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورد و از مال خود بر خویشان و یتیمان و نیازمندان و رهگذران بیچاره و سؤال کنندگان و در راه آزادی بردگان و اسیران انفاق کند .^۲ »

« و مثل کسانی که مال خود را در راه خوشنودی خدا و تقویت فضائل نفسانی خویش میدهند مثل بستانی است در زمین بلندی که باران درشت و پربرکت بر آن بیارد و در نتیجه دو برابر محصول بدهد و اگر هم باران بسیاری باو نرسد باران کم هم کفایت باشد .^۳ »

صدقه‌ای که با چنین داعی و محرک مقدس انجام گیرد باعث برکت و فزونی ثروت است :

« پس حق خویشاوند و فقیر و رهگذر بیچاره را با آنها برسان این حقیقت‌شناسی برای کسانی که خوشنودی خدا را آرزو دارند بهتر است و آنان مردمی رستگارانند و آنچه شما برسم ربایمردمان رباخوار میدهید تا برمال آنها افزوده شود در نزد خدا افزایش نیابد و آنچه بعنوان صدقه و دستگیری برای خوشنودی خدا میدهید . صدقه دهندگانند که اجر مصاعف ببرند .^۴ »

برکت و افزایشی که از آثار صدقه و دستگیری است شبیه دانه ایست که هفتصد برابر از آن میروید و باشد که از هفتصد برابر هم تجاوز کند :
 « مثل کسانی که دارائی خود را در راه خدا میدهند مثل دانه ایست که هفت خوشه از آن برآید و در هر خوشه ای صد دانه باشد و خدا برای هر که بخواهد بر این مقدار هم بیفزاید و خدا گشایش دهنده و دانا است »
 صدقه و دستگیری باید بدون ریا و خودنمایی انجام گرفته و از همه دواعی پست و بی ارزش نظیر نفع شخصی یا حتی منت نهادن و متوقع احسان بودن بر کنار باشد :

« کسانی که مال خود را در راه خدا انفاق کنند و در پی آن منتی نگذارند و آزادی نرسانند اجر صدقات خود را از پروردگار خود دریافت خواهند کرد و ترس و اندوهی برای آنها نخواهد بود »
 « بهر بانی سخن گفتن و در مقام گذشت بودن بهتر است تا صدقه دادن و سپس آزار کردن و خدا بینا و بردبار است ای بنندگان با ایمان صدقات خود را با سرزنش و آزار دادن مستمندان مانند آن مردی که مال خود را بمنظور خودنمایی میدهد و ایمانی بخدا و روز حساب ندارد باطل نسازید. مثل صدقات ریاکاران چون غباریست که بر سنگ صافی نشسته است و باران تندی بر آن بریزد و آن غبار خالی را ازین برد و سنگ بدون هیچ غباری برهنه بماند »

صدقه باید از چیزهای خور و مرغوب داده شود از چیزهایی که انسان خود با آنها عارفمند و دل بسته است .

« ای بنندگان خدا شناس از بهترین چیزها که بدست آورده‌اید و

از آنچه ما برای شما از زمین بیرون آورده‌ایم بر مستمندان انفاق نمایند و حتی انفاق کردن از چیزهای پست و بد را قصد نکنید در صورتیکه خود بپذیرفتن آن جز با چشم‌پوشی از بدی و پستی اهتساع می‌ورزید و بدانید که خدا بی‌نیاز و شایسته ستایش است^۱

تنها آن مردمی دارای فضیلت سخاوت و بخشندگی هستند که خدا چراغ خود را در شبستان عواطف آنها بر افروخته است در صورتیکه بخل و لثامت از رذایل شیطانی است :

«شیطان شمارا بوسیله دورنمای فقر و ننگدستی بزشتی و بخل و ادا می‌کند و خدا شما را بوعده آمرزش و فضل خویش امیدوار می‌سازد و خدا گشایش دهنده و داناست. حکمت و خرد را بهر کس که بخواهد می‌دهد و هر کس بنعمت حکمت و دانش رسید پس در حقیقت به حد کفایت خبر و سعادت باو داده شد و جز مردمان خردمند این حقیقت را در نیابند^۲»

صدقه را میتوان آشکارا بصورت خیرات عمومی و ملی و یا پنهان بصورت همراهی با فقیر و بیچاره انجام داد .

اگر صدقات را آشکار انجام دهید شایسته است و اگر آنرا پنهان کنید و محرمانه بر مستمندان رسانید برای شما بهتر است و در نتیجه باره‌ای از کارهای بد شما را جبران کند و خدا با آنچه می‌کنید آگاه است^۳»

صدقات مسلمان منحصر بهم کیشان او نیست :

«براه آوردن آنان بر عهده تو نیست بلکه خدا آنکه را بخواهد هدایت میکند و آنچه در مقام دستگیری دیگران می‌دهید بحساب خود داده‌اید در صورتیکه شما جز برای رضای خدا انفاق نمی‌کنید و صدقات

و خیرات شاهمه بسوی شما باز خواهند گشت و مورد دستم قرار نخواهید گرفت.^۱

صدقات باید بیشتر بمستمندانی داده شود که از سؤال کردن امتناع دارند:

« صدقات برای مستمندانی است که در راه خدا گرفتار و بیچاره‌اند و از کسب روزی و تجارت بازمانده‌اند و چون با کمال عفت از عرض حاجت امتناع دارند، نادان آنها را دارا و بینیا ز گمان میبرد آنها را از چهره و سیما میتوان بازشناسی هرگز با اصرار از کسی چیزی نمیخواهند و آنچه از نیکی انجام دهید خدا بدان آگاه است.^۲»

پیغمبر طرز فکر مسلمین را بکلی عوض کرد تا جائیکه مالکیت مشترک شناخته شد. مسلمان میتواند از حق مالکیت استفاده کند و چیزی را مالک شود لیکن دیگران را در ملک او حق نابی بود. قرآن مقدس در وصف مردمان نیکو کار چنین میگوید:

« آنان کمی از شب را بخواب میروند و در سحرها از خدا آمرزش میطلبند و در مالهای آنها برای مستمندان سؤال کننده و بیچارگان از خوشیهای زندگی محروم حق معینی است.^۳»

« کسانی که نمازهای خود را پیوسته انجام میدهند و آنانکه سائل و محروم را در ثروت آنها حق شناخته‌ای است.^۴»

بنابراین نماز و صدقه بر طبق تعلیمات پیغمبر از شرایط ضروری و اساس عدالت و نیکوکاری بود حقی که در این مقام بعنوان صدقه و

۱- ۷۲:۲ - ۲- ۲۷۳:۲ - ۳- ۱۷۵۱-۱۹

۴- ۲۳:۲۰ - ۲۵

دستگیری مورد بیان قرار گرفته است از زکوة جدا است . زکوة خود یکی از فرائض اسلامی است و بامیزان معینی و شرایط مخصوصی در اختیار حکومت اسلامی قرار گرفته و در حقیقت قسمی از مالیات است . پیغمبر خود باین مطلب تصریح مینماید :

« در ثروت هر کس علاوه بر زکوة اسلامی حقی است ^۱ . »

ثروتی را که انسان تحصیل مینماید همه از آن خودش نیست و قسمتی از آن باید در راه دستگیری بعنوان تصدق داده شود . هر قدر هم اوضاع و شرایط زندگی مسلمان نامساعد و خودش به کسادی و بی پولی گرفتار باشد در عین حال بحکم دستور صریح پیغمبر که « صدقه دادن بر هر مسلمان واجب است ، باید صدقات و خیراتی انجام دهد . صحابه پرسیدند که اگر مسلمان چیزی برای صدقه دادن بدست نیآورد باید چگونه؟ پیغمبر جواب داد « با کار کردن و رنج بردن تحصیل مال کند و سپس تصدق دهد» در باره سؤال شد اگر با کوشش هم چیزی بدست نیامد؟ چنین پاسخ داد « باید بامستمند پیریشان همراهی نماید» در مرتبه سوم گفتند هر گاه کمکی از او ساخته نباشد چگونه؟ فرمود :

« باید کارهای نیک را انجام دهد و از بدیها خودداری نماید اینست

صدقه ای که بر عهده اوست ^۲ . »

صدقه در نظر پیغمبر بسیار ساده و برای همه کس عملی بود :

« هر روز بر هر استخوانی از انگشتان صدقه ای واجبست . هر کس

دیگری را یاری کند تا بر هر کبش سوار شود یا بار بر پشت حیوانی بنهد صدقه ای داده است و هر کلمه شایسته ای و هر قدمی که بسوی نماز برداشته

شود خود صدقه ایست^۱ .

« چیزی را که باعث زحمت رهگذران است از راه دور کردن خود صدقه‌ای بحساب است^۲ .

حتی بایک نفر دوست بغوشروئی ملاقات کردن صدقه شناخته شد :
 « هر کار نیک صدقه است و یکی از کارهای خوب آنست که برادرت را باقیافه باز ملاقات کنی و دیگر آنکه از دلو خود در ظرف برادرت آب بریزی^۳ .

پیغمبر میخواست تا بشر باینحقیقت برسد که دستگیری از مردم و صدقه دادن یعنی انسانیت و بشریت . خداشناسی را در مغز بشر جای دادن و بشر دوستی را در جان او ریشه دار ساختن دو مشخص روحی و اخلاقی روش مذهبی بود که پیغمبر تاسیس نمود .

۳- مشکاة ۶:۶

۲- بخاری ۴۶-۲

۱- مشکاة ۶:۶

فصل هشتم مدینه فاضله (کاخ اخلاق)

یکی از بیشترین کارهایی که پیغمبر کوشش خود را در آن بکار برد بالا بردن سطح مبانی اخلاقی بود بطوریکه سابقاً دیده و گفته ایم دلتس برای نواقص و احتیاجات مادی بشر بدرد می‌آمد .

برده ، بیوه زن یتیم و نیازمند ، پریشان و مظلوم دردل او جای داشتند و تا جائیکه میتوانست بآنها همراهی مینمود و در ایجاد عواطف و احساساتی در دیگران مانند آنچه خود داشت اصرار میورزید .

لیکن ملاحظیات اخلاقی و معنوی در برنامه اصلاحات او مقام ارجه‌مندتری داشت و خیلی پیش از آنکه اصلاحاتی درباره شئون اجتماعی از قبیل روابط زناشویی و طرز حکومت شروع کند دست بکار بالا بردن سطح اخلاقی انسان بود . تمام مظالم و مفاسد میبایست بعدها بوسیله قوانین و مقررات اصلاح گردد ولی از بخوبی متوجه بود که حتی قوانین خوب و جامع در موقعی میتواند برای بشریت نافع باشد که بوسیله مردان با فضیلت که در مراحل عالی اخلاقی جا گرفته‌اند اجرا شود ، برای همین بود که در مکه و در نخستین مراحل تعلیم و تربیت در ضمن کوششهای پر دامنه‌ای که برای تامین دو هدف بگانه‌گی خدا و وحدت بشریت انجام

میداد و در توجه دادن مردم بعبادت خدا و دستگیری از مردم رنج میبرد
 بهمان نسبت در راه بالا بردن سطح اخلاقی بشر فدا کاری مینمود .
 پیغمبر در نظر دوست و دشمن راستگوترین تمام بشر بود هنگامی
 که با بوبکر گفته شد رفیقت محمد مقام نبوت را مدعی شده و میگوید
 از طرف خدا بمن وحی میشود گفت باید در این دعوی راستگو باشد
 چه اینکه مردی که هرگز بر بشر دروغی نگفته است کجا میشود بر خدا
 دروغ بگوید .

در همان آغاز نبوت بود موقعیکه از طرف خدا بانذار و دعوت
 « نزدیکترین خویشان » خود مامور شد .

که تمام بطون مختلف قریش را که در این تاریخ همه دشمنان او
 بودند در نزد کوه صفا بسوی خود خواند و هنگامی که همه آنان مجتمع
 شدند با آنها خطاب کرد که هر گاه از دشمن خطرناکی که در پشت این
 کوه بانتظار غارت و هجوم بر آنها نشسته است حذر دهد بر راستی او مطمئن
 خواهند بود تمام آنها هم آهنگ پاسخ دادند .

آری ما تا کنون جز راستی از تو ندیده و نشنیده ایم .^۱

در وقت دیگری سردسته‌های دشمنان او انجمنی تشکیل دادند تا
 درباره پیغمبر سخن گفته نقشه‌های ضعف و نادرستی او را صریحاً مشخص
 نمایند . سؤالها از هر قسمتی با آزادی طرح و جواب داده میشد .

آیا میتوان او را کاهن شمرد ؟ آیا میتوان اهل خواب و خیالش
 دانست ؟ آیا سخنانش شعر و خود شاعر است ؟ آیا با تکیه سابقه‌ای میتوان
 او را بدروغ نسبت داد ؟ و بالاخره جواب آخرین سؤال این بود که « ما

هرگز ازاو دروغی نشنیده‌ایم»

باز بعد از این هنگامی که هنوز دشمن با کمال ندرت دست بکار بود و جنگهای قریش و اسلام بر اشتعال خود میافزود هر قل ابوسفیان را که رهبر قریش و خود از دشمنان پیغمبر بود و در آن تاریخ بمنظور تجارت در شام میزیست بنزد خود خواند و پرسشهای جدی و عمیقی راجع به پیغمبر ازاو نمود. یکی از سؤالات این بود:

شده است که او پیش از دعوی نبوت دروغی گفته باشد؟

ابوسفیان جواب داد «نه»^۱

خود در این مقام ارجمند راستگویی که در حقیقت بواسطه همین راستی بازبان دوست و دشمن الامین «استوار» خوانده شد - در تعلیمات خود نیز راستی را با اصرار تمام اساس همه فضائل اخلاقی شمرد:

«همانا راستگویی بفضیلت تقوی و تقوی بسوی بهشت رهبری مینماید و انسان پیوسته راست میگوید تا موفیقه از راستگویان بشمار آید. و البته دروغ بشرارت و گناه بآتش میکشد و انسان پیوسته دروغ میگوید تا در نزد خدا از دروغگویان نوشته شود»^۲

پیغمبر مبنای اخلاقی اجتماع را بر آن نهاد که هر کس بادیگری تماس بگیرد باید او را بر راستگویی و تحمل هر مشکلی را در راه راستی سفارش نماید:

«البته انسان در زبان و بیچارگی است مگر بندگان با ایمان و شایسته

کار که یکدیگر را بر راستگویی و برد باری وصیت کنند»^۳

جعفر در مقام شرح تعلیمات پیغمبر در نزد نجاشی چنین گفت:

خدا برای اصلاح ما پیغمبری برانگیخت، او ما را بخدا پرستی دعوت نمود. او ما را براستگویی و اداء امانت و صلۀ رحم و نیکی با همسایه هدایت کرد.

دروغ در مبارزه با حق و راستی مغلوب و نابود شدنی است :
نه بلکه ماحق را بر باطل میزنیم تا مغز آنرا بشکند و در نتیجه باطل نابود گردد^۱
« حق آمد و باطل نابدید شد چه اینکه باطل و دروغ نابود شوند است^۲ »

بهر قیمتی شد مبیایست هواخواه راستی بود حتی اگر علیه منافع شخصی یا مصالح دوستان یا بستگان تمام شود :

« ای بنندگان باایمان حامیان عدالت باشید و برای خدا شهادت دهید گوا اینکه بر زبان خود یا پدر و مادر یا بستگان شما انجام پذیرد. اگر آنکسیکه هواخواه او هستید بی نیاز یا محتاج باشد بس خدا برای رسیدگی بهوائج غنی و فقیر شاسته تراست، آرزوهای بست و هواهای نفسانی را پیروی نکنید مباد آنکه منحرف گردید و هر گاه منحرف شده یا از حق رویگردان شدید البته خدا با آنچه میکنید آگاه است^۳ »

از اصل راستگویی گوا اینکه برفع دشمن باشد نباید هرگز برکنارند :

ای مردمان خدا شناس برای خدا بیسای خیزید و بعدالت گواهی دهید و مباد آنکه دشمنی با مردمی، شما را بر بعدالتی تحریرت نماید عدالت نمائید و آن بدینداری نزدیکتر است و مردمانی برهیز گار باشد خدا با آنچه میکنید داناست^۴ »

و حتی اگر کسی بگفتن حق و راستی در حضور بیداد گری خواننده شد باید اجابت کند و حق را در روی ظالم بگوید :

« بالاترین جهادها گفتن حق و راستی در حضور حکمران بیدادگر است. ^۱ »

تنها راستی است که در حساب قیامت پذیرفته خواهد شد .

« این روزی است که راستگویان از راستی خود سود می برند. برای آنها بهشتهایی است که در زیر قصرهای آن نهرهایی جاریست و همیشه در آن باغهای جاوید خواهند بود . خدا از آنها خوشنود و آنان نیز از او راضی اند و این خود رستگاری بزرگی است ^۲ »

پیغمبر از این امتیاز بهره مند و برخوردار است که در نتیجه تعلیمات او پیروانش به راهیکه اشاره میکرد میرفتند، فضیلت و راستگویی چنان در دلهای اصحاب او جا گرفته بود که نه تنها بآن عشق میورزیدند بلکه مشکلات فراوانی را برای خاطر راستگویی تحمل مینمودند.

تقریباً دو قرن بعد موقعی که دانشمندان نقاد مقرراتی برای تشخیص راستگویی روایت حدیث وضع کردند همه آنان بالاتفاق تصدیق نمودند که هیچیک از صحابه پیغمبر هرگز دروغی از روی عمد نگفته است. در حقیقت یکی از آیات قرآن مقدس که در آخرین دوره وحی در مدینه نازل شد خود گواه این مدعی است :

« خدا امانرا محبوب شما قرار داد و آنرا در دلهای شما نیکو بیازاست و کفر و سرپیچی از بندگی و نافرمانی را زشت و منفور شما ساخت ^۳ »

ایمان تمام فضائل را که بوسیله پیغمبر تعلیم شد شاملست، و راست

گوئی خود یکی از برجسته ترین آنهاست؛ در همان اوایل کار هنگامیکه اصحاب پیغمبر بمنظور هائی از شکنجه قریش و کفار مکه بسوی مدینه هجرت مینمودند قرآن براستگویی آنها بایمان ذیل شهادت میدهد:

« و آن مردمیکه گواه دروغ و باطل نمیشوند و هر گاه بامر عبث و بیهوده‌ای برخوردند با شرافت اخلاقی از آن میگذرند »

یکی از فضایل اخلاقی دیگر که با کمال برجستگی در زندگی پیغمبر جلوه کرد استقامت و پایداری بود، با اینکه از همه کس و همه جا رنج میدید و مشکلات فراوانی را تحمل مینمود و منظره های بظاهر امیدبخشی در کار نبود در عین حال در برابر تهدید بقتل سخت استقامت ورزید

ابوطالب که تا بحال در میان او و قریش ایستادگی کرده و از او حمایت مینمود اکنون با نگرانی و تردید در طرفداری و استقامت بین از این، سنگینی بار مسئولیت خود با آنحضرت شکایت نمود، پیغمبر در جواب گفت:

« عمو اگر فرس خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ من گذارند تا از این کار صرف نظر نمایم در تصمیم من کمتر خدنی راه پیدا نخواهد کرد و تا روزیکه بخواست خدا به هدف برسم در این راه جان سپارم از کوشش و فداکاری باز نخواهم ایستاد »

بعدها که پیشنهاد های فریبده ای با او تقدیم شد و فرس بدشاهی و ثروت و دختران جوان را بر او عرضه داشتند همه آنها رد کرد و با کمال استقامت چون کوهی از تصمیم و اراده در راه انجام رسد حاجاتی که خود در

وقف آن کرده بود بیشر روی میکرد؛ سه سال تمام که محصور و گرفتار زجر و زور قریش بود تمام مشکلات و حتی نداشتن حوائج اولیه زندگی را تحمل فرمود لیکن ایمانش همچنان ثابت و تزلزلی بخود راه نداد در هجرت از مکه بمدینه موقعی که در میان غار مخفی شده بود و دشمنان در جستجوی او تادر غار رسیده بودند و کمتر توجه آنها بداخل غار برای کشته شدن پیغمبر بدست آنها کافی بود باز تنها رفیق راهش ابوبکر را باین کلمات تسلی میداد .

« غمگین مباش که خدا باماست »^۱

پیغمبر دعوت اخلاقی خود را بس از راستگویی بیشتر باستقامت و باینداری توجه داد . ایندوصفت اخلاقی در یکی از سوره های کوتاه قرآن که ما قبلاً نقل کرده ایم باهم ذکر شده اند (سوره ۱۰۳ از قرآن مقدس) آنانکه یکدیگر را بر راستی وصیت کنند و یکدیگر را ببردباری سفارش نمایند .

بردباری در راه حق و راستی موجب نزول فرشتگان از آسمان برای تسلی دادن انسان است .

« کسانی که میگویند پروردگار ما خداست و سپس در راه توحید استقامت نمودند فرشتگان بر آنها نازل میشوند و با آنها میگویند ترسناک مباشید و اندوه بخود راه ندهید و شما را بشارت باد بآن بهشتی که وعده داده شده اید؛ هدر زندگی دنیا و جهان آخرت دوستان شمائیم و هر نعمتی که نفوس سب بدان رغبت کند و یا آنرا خواستار شوید در بهشت برای شما هیاست »^۲

کلمات ذیل طرز فکر صحابه پیغمبر را شرح میدهد :

« و ما را چه میشود که بر خدای خود توکل و اعتماد نمائیم در صورتیکه او ما را براههای سعادت ما ، رهبری کرد و ما باید شکنجه ها ورنجهای شما مردم خدانشناس را باشکیبایی تحمل نمائیم و توکل کنندگان باید بر خدا توکل کنند^۱ » .

بردباری و یابرداری بارها در دوره های اول وحی و هم در مراحل آینده آن تکرار و تلقین شده است :

« برای این منظور دست بکار دعوت باش و آنطوریکه امر شده ای راه راست را بیا یابداری تعقیب نما ، و هوسهای پست آنانرا پیروی مکن ، و بگو من مکتابی که خدا نازل کرده است ایمان آورده و بعدالت در میان شما امر شده ام^۲ » .

آنطوریکه مأمور شده ای در راه راست بایبدااری کن و هم آن کسانی که با تو بسوی خدا بازگشته اند .

« و بمردهاں ستمگر مایل نشوید مبادا آتش بداد آنها شما را بسوزاند^۳ »

بردباری و نماز دره های گشایش اظهار تده اند که باری و عنایت خدا از میان آنها میرسد

« ای بندگان با ایمان بوسیله بردباری و نماز از خدا باری بخور اهد چه آنکه خدا با مردمان بردبار است^۴ » .

« بردبار باش البته حسن عافیت برای مردمان پر رهبر کار است^۵ »
 « ای بندگان خدانشناس بردسازی کنید و در نعم مشکلات م

۱- ۱۴-۱۲ ۲- ۱۵-۴۲ ۳- ۱۱-۱۱۳
 ۴- ۱۵۲-۲ ۵- ۱۱-۴۹

یکدیگر سبقت بگیرید و پیوسته ثابت قدم باشید و هم وظایف بندگی خود را رعایت کنید، باشد که موفق و پیروز گردید^۱ .

مشکلاتی که اصحاب بیغمبر تحمل مینمودند با ایمان بآنکه تمام این بردباریها برای خاطر حق انجام میشود صفت استقامت و مقاومت در برابر سختیها را در آنها بچنان مقام بلندی رسانید که در نظر آنان مشکلی غیر قابل علاج وجود نداشت

شجاعت یکی دیگر از صفات فاضله‌ای بود که
شجاعت
بیغمبر در تعلیمات خود بآن اهتمام وافر داشت
دلی که برس از خدا در آن جا گرفت نمیتواند ترس از موجود دیگری را
در خود راه دهد و همین است که مسلمان را در برابر هر دشمنی دلیر
و بی باک میساخت :

آن کسانی که مردم بآنها گفتند لشکرها در مقابل شما جمع آوری شده‌اند و شایسته است از آنها بترسید پس این تهدید بر ایمان آنها افزود و گفتند خدا مارا بس است و نیکو سر پرستی است . پس در نتیجه با نعمت و فضل خدا برگشتند بدی بآنها رسید و خوشنودی خدا را پیروی کردند و خدا دارای فضلی بزرگ است تنها شیطانست که شمارا بترس از دوستان خودس و ادا می‌کند .

« از آنان بترسید و اگر ایمان دارید تنها از من بترسید^۲ . »

« مترسید الله عن با شما ایم می‌شنوم و می‌بینم^۳ . »

« و مرا از شریک‌هایی که برای خدا گرفته‌اید ترسی نیست . . و چگونه من از شریک‌هایی که برای او گرفته‌اید بترسم در صورتیکه شما از سربت فرار دادن برای او سدون اینک برهانی بر شما فرستاده باشد

بیمی ندارید^۱ .

« کسانی که پیامهای خدا را بدیگران میرسانند و از او میترسند و از دیگری جز خدا بیم ندارند و خدا در رسیدگی بحساب کافی است^۲ .
« کسانی که میگویند پروردگار ما خداست و سپس در راه راست استقامت میورزند بر آنها ترس و اندوهی نخواهد بود^۳ .

« اینک بطور قطع دوستان خدا^۴ ترسی و اندوهی بدانها راه نخواهد یافت^۵ .

روی حساب بیباکی و دلیری اخلاقی بود که حتی با داشتن سلاح کافی که دشمن کاملاً از آن برخوردار بود مجاهدین اسلامی مأهور شدند تا باد و برابر خود از دشمن بچنگدند :

« اگر از شما صد نفر بردبار باشند، بمانند بر دویست نفر از دشمن غالب آیند و اگر از شما هزار نفر باشند بر دو هزار نفر پیروز گردند و خدا بامردمان بردبار است^۶ .

و هنگامیکه بر عده مسلمین افزوده شد و مانند دشمن خود کاملاً مسلح و مجهز شدند میتوانستند باده برابر خود از دشمن حثت نمایند .
« اگر از شما بیست نفر سکیبا و بردبار باشد خواهند توانست بر ۲۰۰ نفر پیروز گردند و هر گاه صد نفر باشند پیروزی آنها بر هزار نفر دشمن خدا شناس قطعی است^۷ .

واقعاً مسلمین در برابر دشمن که در صحنه بدرسه برابر و در جنگ احد چهار برابر و در غزوه احزاب ده برابر آنها بود بحدت ایستادند و در تمام جنگها پیروزی برای مجاهدین اسلامی بود و در جنگهاییکه با

۱- ۸۱-۸۲ ۲- ۳۳-۲۹ ۳- ۶-۱۳

۴- ۸-۶۵ ۵- ۸-۶۶ ۶- ۱۰-۶۲

ایرانیان و امپراطوری روم داشتند شماره مسلمین بیچووجه قابل مقایسه بانیر و -
 های دشمن نبود و تقریباً در همه جنگها پیروز شدند. دلیری و بردباری خارق
 عادتی که در این جنگها از آنها بروز کرد از آثار ایمان آنها بخدا بود .
 ولی با همه بی باکی و شهادتی که در برابر
 دشمن در اثر ایمان از آنها بروز میکرد مأمور

تواضع

بودند که تواضع و فروتنی را شعار خویش سازند :

« و در روی زمین باناز و خودپسندی رادمرو چه اینکه تو بر شکافتن
 زمین توانا نیستی و در سر بلندی به کوهها نمیرسی - تمام این رذائل اخلاقی
 در نزد خدا بدو ناپسند است ^۱ » .

« با اهانت روی خود را از مردم مگردان و در روی زمین باناز و
 غرور حرکت مکن چه اینکه خدا مردم خود بین خودپسند را دوست
 ندارد. در راه رفتن میانه روی را رعایت نما و آواز خود را پست کن ^۲ » .

« خدا اینطور بردل هر متکبر مغروری مهر میزند ^۳ »

« البته خدا مردمان متکبر را دوست ندارد ^۴ » .

« از بردباری و نماز کمات بخواید البته اینکارها جز بر مردمان
 متواضع دشوار است ^۵ » .

تواضع بطور عینی در دلهای مسلمانین بوسیله نمازهای روزانه که
 همگی با هم در پیشگاه عظمت خدا ایستاده و خون يك بیکر بر کوع و
 سجود میرفتند جایگزین سد . بیغمبر در این مقام و در فضیلت تواضع خود
 بشوای و رهبر آنان بود و در مجالس خود هرگز در جای مهتاز و مشخصی
 قرار نمیگرفت رهبر روحانی و قائد سیاسی جمعیت بود و ای تحقیقاً بدون

۱-۱۷: ۳۷-۳۸ ۲-۱۸-۱۹ ۳-۴۰-۳۵

۴-۱۶: ۲۳ ۵-۲-۴

هیچ امتیازی در میان آنها و یکی از آنها بود و عملاً مطابق همان تصویر اخلاقی که قرآن نشان داده است.

« من بشری هستم مانند شما » در سفری با اصحاب خود همراه بود که وقت فراهم ساختن غذا رسید و هر کاری به عهده کسی قرار داده شد و رهبر روحانی و سیاسی جمعیت جمع آوری هیزم را به عهده گرفت. او هرگز خدمتگزاری را برای انجام دادن یا ندادن کاری سرزنش نکرد. یک نفر یهودی که پیغمبر مبلغی با او بدهکار بود در موقعی که آنحضرت در میان اصحاب خود نشسته بود باتندی و خشونت با او گفت: « ما بنی هاشم هر گاه چیزی از کسی گرفتیم دیگر فکر پرداختن آنرا نداریم اما بجای آنکه پیغمبر بر نجد و از راه املات کند مبلغی بیشتر از حقش باو پرداخت نمود. از خود گذشتگی یکی دیگر از صفات فاضله‌ای بود که پیغمبر پیروان خود را بوسیله آن در برابر مشکلات زندگی مجهز و آماده کرد. خشنودی خدا بود که شاید تنها داعی و محرک انسان در اعمال او باشد به سود یازبان شخصی

« و هیچکس را بر او حقی نبود نایبان دادش داده شود و جر خوانستن رضای خدا که از همه بالاتر است محرک کی نداشت »
 « بگو نامر و عربانی و زندگان و هر گاه من هدیه برای خداست که پروردگار جاناهاست »

« دعوت حق را بشنوید و مردان حق را ضاعت نسید و در راه حق از مال خود انقافی مماندد کسی که از هر صحنی عین بچوب رسد آن مردی پیروز و زیستگردد »

« و دیگران را بر خود برتری میدهند گویا اینکه خود بناداری گرفتار باشند و کسانی که از مرض نفسانی بخل محفوظ بمانند آنان در رسیدن به هدف موفق و پیروز هستند^۱ »

« و در میان مردم کسانی هستند که در راه تحصیل رضای خدا فداکاری و از خود گذشتگی دارند و خدا نسبت ببندگانش مهربانست^۲ .
 موضوع وفاداری نسبت به پیمانها و امانتها اهمیت زیادی داده شد و در تعلیم آن تأکید بسیاری بکار رفت:
 « و کسانی که امانتها و پیمانهای خود را رعایت مینمایند^۳ .

« در مقام وفاء بعهد و پیمان باشید چه اینکه از هر پیمانی بازخواست خواهید شد^۴ .

« ای نندگان خدا شناس عهد و پیمانهای خود را بخوبی انجام دهید^۵ :

« و هر گاه عهد و پیمانی نهادید عهد و میثاق را رعایت کنید و سوگندها را بعد از تأکید و تسبیت نشکنید در صورتیکه شما واقعاً خدا را بر خود کفیل قرار داده اید^۶ »

ملل و اقوام بالخصوص بانجام دادن و رعایت نمودن پیمانها و قرار دادهای خود سفارش شده اند چه اینکه آنان بامستی و غرور قدرت قرار دادهای را بیش از کاغذ پاره‌هایی ارزش قائل نمیشوند .

« و نباشید مانند آن زنی که رشته تابدۀ خود را باز کرده باره پاره و از هم جدا ساخت بعد از آنکه آنرا محکم تابدۀ بود شما سوگندهای خود را باعث بروز اختلاف و فساد در میان خود قرار میدهید در نتیجه

۱-۵۹ ۲-۲۰۷ ۳-۲۳ ۴-۱۷-۳۴

۵-۱۰ ۶-۱۶-۹۱

آنکه قومی از قوم دیگر بیشتر و بالاترند^۱.

بر حسب روح این تعلیمات پیغمبر و اصحابش با کمال استقامت در مشکلیترین شرایط و اوضاع عهدها و پیمانهای خود را با همه کس بانجام رساندند، در مدارك و اسناد تاریخی حتی يك نمونه از پیمان شکنی پیغمبر و اصحابش با هر که باشد نمی توان یافت. يك وضع بسیار وخیمی در زمینه قرارداد حدیبیه پیش آمد. قرارداد باعضا رسیده و مسجل شده بود که ابو جندل از دور هویدا شد.

او از مکه گریخته بود تا بمسلمین پناهنده شود و در نتیجه اسلام آوردن از اهل مکه شکنجه و آزار فراوانی دیده بود.

او داغپائی را که از شکنجه های دشمن بر بدنش مانده بود بمسلمین نشان داد لیکن شرایط عهدنامه حدیبیه بمسلمین اجازه نداد که او را پذیرفته و پناهنش دهند، پیغمبر خدا متأثر گشته و برای آنکه دشمن از این شرط ناهموار صرف نظر کند و استثنائی قائل شود کوشش نمود ولی طرف موافقت نکرد و ناچار ابو جندل بمکه باز گردانده شد تا دشمن آنچه خواهد با او انجام دهد. در زمان عمر یکی از افسران اسلامی ابو عبیده مجبور شد تا منطقه اشغال شده حمص را تخلیه کرده دوباره بتصرف دشمن دهد و دستورات تا هبغی را که از مردم آنجا برای حمایت و تامین مصالح آنها گرفته شده بآنها برداخت شود، چه اینکه اکنون با شرایط موجود مسلمین را توانائی اقداماتی در حمایت و تامین مصالح آنها نخواهد بود.

مثال دیگری را از چنین دقت و توجهی در حفظ قراردادها بسختی

م توان در حای دیگر یافت

یکی از کارهای زشتی که انسان و انسانیت را بزودی
 از پا در آورده صید مینماید زیاده روی در تمایلات
 جنسی است. یساکدامنی پیغمبر در مورد گواهی کسانی است که راجع
 باو شدیداً در مقام خرده گیری بودند اظهارات و اشارات مویر را پیش
 از این نقل کرده ایم.

پاکدامنی خود یکی از فضائل اخلاقی کمیابی بود که در تعلیمات
 پیغمبر بآن اهمیت شایانی داده میشد، زبایکی از سه گناه بسیار بزرگ بشمار
 آمده است:

«و آن مرده یکه دیگری را شریک خدا قرار ندهند و کسی را
 جز بحق نکشند و مرتکب زنا نگردند».

مسلمان از این نظر موظف بود که همیشه خود را با احتیاط از این
 گناه دور نگهدارد

«و نزدیک زنا نروید چه اینکه زنا از کارهای زشت و لوازم بی
 شرمی و راهی ناشایسته است»^۱.

بعلاوه او راهپائی را که با رفتن از آنها یکنفر مرد میتواند خود را
 در برابر گرفتار شدن باین گناه نگهداری نماید خاطر نشان کرد. او بمرد
 وزن دستور داد تا در حضور یکدیگر چشمهای خود را فرو افکنند.

«بمردان باایمان بگو چشم های خود را فرو افکنند و پاکدامنی خود
 را نگهداری کنند خدا بآنچه میکنند آگاه است. و بزنان خداشناس
 بگو از نظرهای حرام چشم بوسیده و از حدود عفت تجاوز نکنند»^۲.

زنان بعلاوه مسجور شدند تا از تطاهر بزینائی و آشکار کردن
 زینتهای خود خودداری کنند

« و نباید زینت خود را آشکار کنند مگر همانچه خود بخود آشکار است . و باید روسریهای خود را بر بالای سینه و گلوگاه پوشانند^۱ .
 بنابراین برای زبان لازم دانسته شد که تمام قسمتهای بدن را پوشانند مگر رو دستها را که بر حسب عادت و طبیعت پوشیده نمیشود .
 از کسانی که وسیلهٔ رناشویی در دست ندارند خواسته شد تا بوسائل دیگر شپوات خود را نگهداری نموده و تحت مراقبت قرار دهند :
 « و آنکه راهی بزناشویی نمی یابند باید دریا کد امنی خود بکشند تا آنکه خدا آنها را از فضل خود بی نیاز گرداند^۲ . »

صفت اخلاص و دوری از ریا میبایست از طریق اخلاص در بندگی خدا شروع شده و در تمام شئون زندگی آشکار گردد .
 « و آنان بچیزی امر نشدند مگر آنکه خدا را با اخلاص و راستی پرستش نمایند^۳ . »

« خدا را بندگی کن و در اطاعت او مخلص باش اطاعت با اخلاص تنها شایستهٔ خداست^۴ . »

ریاء و خودنمایی با جمله های تنیدی مورد اعتراض قرار گرفته است .

« البته مردمان منافق و دورو در پست ترین گودالهای دوزخ خواهند بود و برای آنها در مقابل خدا یادری نخواهی یافت^۵ . »
 « آنان در آنروز (احد) بکفر و خدا شناسی نزدیکتر بودند تا ایمان و با زبانهای خود میگفتند آنچه را که در دلهای آنها نبود^۶ . »

تمام صفات و فضیلتی که اسان را در مقام بندگی از فضیلت اخلاقی قرار میدهد یکی به از دیگری تفهین و تعلیم و در اعجاز جای داده شد .

۱- ۲۴-۳۱ ۲- ۲۴-۲ ۳- ۵۹۱
 ۴- ۲۳۹ ۵- ۱۵۰-۴ ۶- ۱۶۳-۳

سپاسگزاری خود یکی از آنهاست .

« و هنگامی که پروردگار شما آنرا آشکار ساخت - هر گاه سپاسگزاری کنید بر نعمتهای شما بیفزایم و اگر کفران نمودید همانا عذاب من دشوار است^۱ .

« از چیزهای خوب و پاکیزه‌ای که بشما روزی کرده‌ایم بخورید و خدا را سپاسگزاری کنید اگر او را پرستش مینمائید^۲ .

« اگر در مقام شکر گذاری خدا نباشید البته او از شما و یاری شما بی نیاز است و کفران نعمت را شایستهٔ بندگان خود نمیداند و اگر او را سپاسگزاری نمائید آنرا برای شما می‌پسندد^۳ .

انسان مأهور شد تا از مخلوق نیز بخوبی
سپاسگذاری نماید . پیغمبر فرمود :

سپاسگذاری از مردم^۴

« هر کس مخلوق را سپاسگزار نباشد خدا را شکر نکرده .»

معنی شکر مخلوق تلافی کردن احسان اوست .

« نیکی را جز نیکی پاداشی نیست^۴ .»

تمام فضائل اخلاقی و اجتماعی مورد تعلیم قرار گرفت و ردائیل که از آسودگی و رفاه برمیخیزد عیب شمرده شد .

« ای بندگان با ایمان مباد مردمی بمرده‌دیگر استهزاء کنند باشد که آنان از اینان بهتر باشند و نباید زنانی زنان دیگری را مورد استهزاء قرار دهند شاید که آنان از اینان شایسته تر باشند، و در مقام عیب جوئی مردم نباشید و یکدیگر را بلقبهای بدو نابسند نخوانید چه اینکه بعد از بنامهای بدخواندن گناهست و کسانی که از راه گناه بسوی راستی بازایمان

نگردند آنان مردمی ستمکارند. ای مردمان خدا شناس از بسیاری از گمانها دوری ورزید چه اینکه بعضی از گمانها گناه است و تجسس نکنید و از غیبت یکدیگر پرهیز نمائید کدامیک از شما خوردن گوشت برادر مرده خود را دوست دارید؛ همه از آن بیزارید»

تمام فضائل اخلاقی که شرح آن در قرآن آمده است همان صفات برجسته پیغمبر است و او میخواست که روحیات و اخلاق تمام پیروان خود را با همین قالب فضائل نفسانی خود و تعلیمات قرآن میزان نماید. حتی یکنظر اجمالی بزند گانی خلفای راشدین - ابو بکر - عمر - عثمان، علی علیه السلام مردانی که امپراطوری با عظمت اسلام بدست آنان اداره میشد میتواند موفقیت شگفت انگیز پیغمبر را در این جهت نشان دهد.

اکنون میتوان پاره‌ای از آیات را که در مقام شرح و توصیف فضائل برجسته اخلاقی اصحاب پیغمبر است اقتباس نمود.

«بندگان خدای بخشنده آن مردمی هستند که در روی زمین با تواضع راه میروند و در جواب خطاب نادان سلام میگویند. و کسانی که شب را بسجده و قیام در پیشگاه پروردگار خود بسر میبرند. و کسانی که هرگاه اتفاق کنند زبانه روی و سخت گیری ننمایند و در میان ایندو راه افراط و تفریط راه عادلانه‌ای را برگزینند.

و کسانی که با خدا دیگری را بخدائی نگیرند و خون کسی را بناحق نریزند و خود را بزنا آلوده نسازند و کسانی که برای دروغ گواهی ندهند و از کارهای عبت و بیپوده با بزرگواری اخلاقی بگذرند و کسانی که هرگاه آیات خدا بیاد آنها داده شود بگری و کوری پید

آنها نیفتند و کسانی که میگویند پروردگارا چشم ما را بر نان و فرزندان
 ما روشن بدار - و ما را رهنمای پرهیزگاران قرارده.
 آنان در غرفه‌های بلند بهشت بیادان بر دباری خود خواهند رسید
 و مورد درود و سلام فرشتگان قرار خواهند گرفت. ۱»

فصل نهم

(ثروت)

پیغمبر از همان آغاز کار تاسیس نمودن يك قانون و نظام عمومی جهانی را که در تمام مراحل زندگی بشر مؤثر باشد هدف خود قرار داد مبانی اساسی این قانون روی دو اصل عمده ایمان بخدا و وحدت بشریت استوار شد.

بعد از آنکه قواعد و روشهای ضروری برای ریشه دار کردن خدا شناسی در دل انسان و بهم پیوستن نژادها و ملت‌های مختلف بشر اتخاذ گردید پیغمبر در شرح و تفصیل جزئیات عمده آن قانون دست نکاشت. در هر قانونی که بزنگی بشر وابسته باشد مسئله ثروت بدون تردید مقام بلندی را داراست و این موضوع را در تعلیمات پیغمبر به بحث مشروح و مفصلی است.

همه مسائلی که در تحصیل مال و مالکیت و انفاق شایسته آن، مؤثر و بدان مربوط است کاملاً مورد بحث قرار گرفته است.

اولاً ثروت چیزی نبود که بدور آسکنده شود و با تحصیل آن تحریم گردد. مواهب طبیعی بخششهای خدائی بود

«بگوزنیتهای خدا و روزیهای باکیزه‌ایرا که برای بندگان خود بیرون آورده است که حرام کرده است، بگو اینها در زندگی این جهان

برای خاطر مردم با ایمان و روزقیامت تنها به آنها متعلق است - ما
اینطور آیات خود را برای مردم داناروشن بیان میکنیم - بگوروردگار
من تنها زشتی‌های آشکارا و نهان را حرام کرده است^۱

« ای بندگان با ایمان از چیزهای خوبی که بشماروزی کرده‌ایم
بخورید و اگر خدا را پرستش مینمائید او را سپاسگذارباشید^۲ »

« واوست که باغهای انگوری چفته‌دارو غیر آنرا برای شما بوجود
آورد و درختان خرما و زراعتها که میوه‌ها و دانه‌های گوناگون میدهد
و درخت زیتون و انار مانند یکدیگر و جز آنرا ایجاد کرد از میوه این
درختان در فصل میوه‌اش بخورید و روزچیدن میوه‌ها حق آنرا پیردازید.
و از چهارپایان پاره‌ای را برای سواری و باربری و دسته‌ایرا فقط برای کشته
شدن آفرید . از آنچه خدا بشماروزی کرده است بخورید^۳ »

« واوست که دریا را وسیله‌ای قرار داد تا از ماهیهای تازه آن
بخورید و ذینتهایی برای پوشیدن خود از آن استخراج نمائید و کشتی‌ها
را در دریا می‌بینی که آبهارا میشکافند ، و شما شاید که از بخشش‌های
خدا بجوئید و در مقام سپاسگذاری او بر آئید^۴ »

پیغمبر پیروان خود را حتی تعلیم داد که طیبات و خوبیهای دنیا
را از خدا بخواهند .

« پروردگارا ما را از نعمتها و خوشیهای دنیا و آخرت بهره‌مند فرما^۵ »

بعلاوه خاطر نشان شد که داشتن ثروت یکی از شرائط لازم در

زندگی این جهان است :

۱ - ۳۲۷ - ۳۳

۲ - ۱۷۲۲

۳ - ۱۶۲:۶ - ۱۶۳

۴ - ۱۶:۱۶

۵ - ۲۰:۱۲

« و اموال خود را که خدا آنرا تکیه گاه زندگی شما قرار داده است بدست سقیهان و کم خردان نسپرید و زندگانی آنها را از خوردن و پوشاک از منافع اصل مال بپردازید^۱ »

بنابراین ثروت تکیه گاه زندگی انسان شناخته شد که از اسراف و ضایع کردن آن باید خودداری نمود و از کسانی که درباره آنها احتمال میرفت که ثروت خود را ضایع نموده زدر مصارف بیپوده بگذارند هیبایست جلوگیری شده و ثروت آنها در اختیار مردان عاقل گذاشته شود که بر حسب وظیفه مذهبی زندگی آنها را از سود مال تامین نمایند. مال را باید تحصیل نمود و در نگهداری آن کوشید و مردان و زنان از نظر کسب مال و مالکیت، سهم برابر شناخته شدند:

« مردان را از آنچه کسب کرده اند بهره ایست و زنان از آنچه بدست آورده اند برخوردار میشوند^۲ »

مردان و زنان ثروت را از طریق میراث نیز میتوانند کسب کنند
 « مردان را از آنچه پدر و مادر یا خویشان آنها بمیراث گذاشته اند بهره ایست. و زنان نیز از مال پدر و مادر و خویشان خود ارب میرید^۳ »
 راه دیگری برای تحصیل ثروت هدیه و بخشش است.

پس اگر آنان (زنان شما) بساخوشدلی بپری از مهر خود را بشما واگذارند خوردن آن بر شما حلال و شمارا گوارا باد^۴ »

تنها محدودیتی که در تحصیل مال و جمع ثروت انجام شد آنست که نباید آنرا از راههای نامشروع و با وسائل حرام کسب کرد
 « مالهای خود را در اجتماع با وسیله باطل نخورید و آنرا تصور

خوردن پاره‌ای از مال مردم بگناه با اینکه حق بر شما آشکار است وسیله دسترسی و تقرب بقضات قرار ندهید^۱»

«ای بندگان با ایمان مالهای یکدیگر را در اجتماع با وسیله باطل تصرف نکنید مگر آنکه بوسیله تجارت و بارضای طرفین انجام گیرد^۲»
اصحاب پیغمبر هر گونه کار مشروعی را بعهده می‌گرفتند. آنان در تجارت وارد شده بودند، بکشاورزی اشتغال می‌ورزیدند، بحرفه‌های گوناگونی دست می‌زدند، مانند کارگران بکارگری علاقه‌مند بودند. اما دستور کار و کوشش آن نبود که تا حد فراموشی از خدا معذوب و گرفتار شغلها و حرفه‌ها باشند.

«مردانی که تجارت و سرگرمیهای خرید و فروش آنانرا از یاد خدا و نماز خواندن و دادن حق فقیر باز نهدارد^۳»

«ای بندگان خدا شناس هنگامی که اذان روز جمعه گفته شد بسوی یاد خدا بشتابید و دست از کار خرید و فروش بکشید، اگر بدانید آن برای شما بهتر است

و هر گاه نماز پایان رسید در جستجوی فضل خدا در روی زمین بپراکنده شوید و بسیار بیاد خدا باشید، باشد که پیروز و رستگار گردید^۴»
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید نکند ثروتها و فرزندان شما، شما را از یاد خدا سازد دارند و کسانی که از یاد خدا بازمانند آنان مردمی زیانکارند^۵»

داشتن مال نبر موضوعی چون تحصیل مال مشروع و برای مسلمان مناسب شناخته شد، هیچ گناهی برای داشتن ثروت نبود جز اینکه نباید

آنها برخدا شناسی و انجام وظایف مذهبی حکومت داد .

« بگو اگر یددان و پسران و برادران و همسران و خویشان شما و ثروت‌هایی را که جمع آوری کرده‌اید و تجارتی که از کساد آن هراس دارید و کاخهایی که بدانها دل بسته‌اید - در نظر شما از خدا و فرستاده‌اش و جهاد در راهش عزیز تر و جایگیرتر است پس باید فرمان قهر خدا را منتظر باشید . و خدا مردمان بیدادگر را بسعادت رهبری نمی‌کند »

داشتن ثروت کم و بیش برای انسان مانعی ندارد بلکه خود مساوی نبودن مردم از لحاظ ثروت یکی از شرائط زندگی و نظم اجتماع است . اختلاف و نابرابری در تمام مظاهر طبیعت هویدا است و خود از نواجس طبیعی است

« و در زمین نواحی بهم وابسته‌ای است و باغبانی از درختهای انگور و کشتزارهایی و درختهای خرما که از یک یا چند ریشه بر آمده‌اند همه آنها بیک آب سراب شده‌اند ولی میوه و محصول بعضی را بر بعضی برتری داده‌ایم .

البته در مشاهده این مظاهر قدرت برای مردم خردمند نشانه‌هایی است ^۲ »

« آیان دیده‌ای چگونه خدا ما را از ازاب فرود میرد و سپس ما بوسیله آن میوه‌های گوناگون بیرون آوریم و در کوه‌ها راه‌پای سفید و سرخی . برنگهای مختلفی و رنگهای بسیار سیاهی است و از مردم و جنسده‌ها و چهارپایان همین‌طور ^۳ »

تنوع را در همه چیز و در همه جا می‌توان یافت . دور برگت گیاه - هم برابر نیستند - دور فرد بشر را با هم مساوی نخواهی دید - احدی با یکی

در مغزهای آنان و در استعداد و لیاقت کار و در محیط آنها و در شرائط و اوضاع کار موجود و در نتیجه بهره کار آنها نیز متفاوت است. این تفاوتها نمیشود از میان برداشته شود و انسان بحکم فطرت پذیرفتن ناموس تنوع و آنرا یکی از شرائط زندگی داشتن مأمور است:

« مامعاس آنرا در زندگی دنیا در میان آنها قسمت مینمائیم و برخی را بر برخی دیگر فضیلت و برتری دادیم باشد که بعضی از آنان دیگرانرا در حوائج خود بکار برند^۱»

« و خدا یارهای از شما را بر پاره‌ای دیگر در وسائل زندگی برتری داد پس آنان که برتری یافته‌اند معاش خود را بزیر دستان نمیدهند تا در نتیجه همه برابر باشند^۲»

ولی خاطر نشان غنی و فخر سده بود که ثروت زیاد و بالا رفتن سطح زندگی مقام شرافت انسان را بالا نمیبرد و فاداری و در درجات نازله زندگی، بودن شخصیت و بزرگواری بشر را پست نمی‌کند.

این قبیل کامیابی‌های مادی در نزد خدا هیچوجه بحساب شخصیت نیامده است و نیز در نزد بندگان خدا شناس حساب غنی و فقیر با حساب فضائل و ردی از خداست

پس آدمی هنگامی که پروردگارش از او بدادن ثروت و آسایش در زندگی آزمایش نماید میگوید:

« پروردگار من مرا گرامی و عزیز داشت و هر گاه او را بسختی دگری در زندگی امتحان نماید باز عیبگویم پروردگارم مرا خوار داشت اینطور نیست^۳»

« و اگر نه تمام مردم پاك ملت بودند - ما برای خانه‌های مردمی

که بخدای بخشنده کافر شده اند سقپهایی از تفره و راه پله‌هایی که بوسیله آن بالا روند و نیز درهای بسیاری برای خانه‌های آنها و تختهای زرنگاری که بر آنها تکیه زنند مهیا می‌کردیم و اینها جز بهرۀ زندگی دنیا چیزی نیست و حیات پر شکوه آن جهان در نزد خدا تنها برای مردمان وظیفه-شناس پرهیزکار است^۱.

« سر بلند ترین شما در نزد خدا کسی است که از همه دیندارتر و پرهیزکارتر باشد^۲ »

پیغمبر خود که افتخار رهبری روحانی و سیاسی جمعیت را به عهده داشت و از هر دو نظر تقدیس و تکریم میشد، از ثروت دنیا چیزی در خانه نداشت و درهم و دیناری را برای میراث باقی نگذاشت. طرف فکری را که پیغمبر میخواست ایجاد نماید آن بود که ثروت و دارائی میران بزرگی و شرافت انسان نیست.

او مسئله ثروت را از جنبۀ ارزش واقعی آن تحت نظر قرار داد. ثروت از نظر فراهم شدن وسائل زندگی مورد نیاز بود لکن داشتن آن هرگز شرافت و شخصیت انسان را تامین نمیکرد.

ثروت از نظر زندگی دنیوی مورد احتیاج شایسته است اما فقط وسیله‌ای برای رسیدن بهدی بود نه آنکه خود هدف انسانیت و بشریت باشد. زندگی را ارزش‌های بیشتر و بالاتری بود که نباید در راه جمع ثروت از شهود و معیبت آنها بازماند.

« مهربان‌ترین گدایت از آنچه اهل دنیا اندر چینه اند بهتر است^۳ »

دوستی و پیروی از عواطف و تمایلات مست بر تان بر سران بر گنج‌هاست

اندوخته شده طلا و نقره و اسبهای خوشنژاد و چهار پایان و محصول کشتزار در نظر انسان جلوه کرده است. اینها همه زاد و برگ زندگی دنیا بیش نیست و هدف اساسی زندگی در نزد خدا است.

«بگو آیا شمارا بچیزی بهتر از اینها خبر دهم برای بندگان پرهیز کار در نزد پروردگارتان بهشتهای جاوید با نهرهای جاری آن و همسرانی پاک و از همه بهتر خوشنودی خدا مهیا است ...»

بر دباران و راستگویان و فرمانبران و کسانی که در راه خدا صدقه میدهند و آن مردمی که در سحرها از خدا آمرزش می‌طلبند^۱ بر حسب آنچه در آیات ذیل و پاره‌ای جاهای دیگر اظهار شده است روز حساب برای زندگی ما شکوه تری یا برای رسیدن بارزشهای اساسی زندگی بیا میشود

«کسی که دل بزندگی دنیا بسته است در آرزوی آنست (یعنی مال هدف زندگی او است). در همین دنیا باو میدهیم آنچه بخواهیم برای هر کس که بخواهیم..»

و کسی که در آرزوی زندگی آن جهان است (یعنی هدف او زندگی عالیتری است) و برای رسیدن بآن آنطوریکه باید کوشش نماید و دارای ایمان باشد پس کوششهای آنها مورد قدردانی و سپاسگذاری فرار خواهد گرفت. ما همه را، هم اینان و هم آنانرا، از بخشش پروردگارن کمک میدهیم و لطف پروردگارت را منعی و مضایقه‌ای نیست. بین چگونه بعضی را بر بعضی برتری داده‌ایم و هر آینه اختلاف درجات در روز بازپسین بیشتر است^۲»

از طرف دیگر جمع مال و ثروت پیاره‌ای از بدیها و رذائل که بارها خاطر نشان شده است میکشد. اولاً عشق زیاد بجمع مال انسان را از ارزش معنوی زندگی باز میدارد :

«آرزوی زیادی ثروت شمارا از راستی بازداشت تا روزیکه بسوی گورها رهسپار شدید.»^۱

مردیکه دیوانه وار در پی مال میرود - برای حرص او در جمع مال اندازه‌ای نیست و کجا میتواند توجهی به هدفهای بلند زندگی کرده باشد. مغزیکه دوستی مال با کمال قدرت بر آن حکومت میکند - جانی برای دوستی خدا در آن نمیتوان یافت و تدریجاً خدا را بکلی فراموش کرده خورسندی خاطر و اطمینان قلب را که تنها از راه یاد خدا میتوان تحصیل کرد از دست میدهد :

«کسانی که بخدا ایمان آورده اند و دل‌های آنان بیاد خدا خرسند و آسوده است - آری اطمینان و آسودگی دلها تنها بیاد خدا است.»^۲
دوستی مال اگر از آن جلو گیری نشود سرانجام در دل اسان چون آتشی شعله خواهد زد

وای بر هر کسی که از مردم بد گوئی کند و آنان را رسوا نماید آن کسی که مالی را فراهم کرده و آنرا در مقابل مشکلات و حوادث پناه خود دانسته است او گمان میبرد که مالش او را جاوید خواهد داشت نه چنین است البته او در بدبختی نابود کننده‌ای پری خواهد شد و تواز کجا دانسته‌ای که آن بدبختی شکنده چیست - آن آتشی است که با دست خدا بر افروخته شده و دلها را فرا میگیرد و آن آتش بر آنان در بسته است و شعله‌های عذاب چون ستون‌هایی بر آنها کشیده شد.

در اینجا از دوستی مال چون آتشی که نخست در دل شعله ور میشود سخن بمیان آمده است و همان است که در آن جهان و زندگی دیگر دوزخی از آتش است. دوستدار مال در اینجا عیب جو و هرزه زبان خوانده شده و در جای دیگر اظهار شده است که عشق ثروت بالاخره بر ذائل اخلاقی میکشد.

«و مبادا اطاعت کنی مرد پستی را که بسیار سوگند یاد میکند و عیبجوی مردم است و در راه سخن چینی و افترا قدم می‌نهد و از خوبی باز میدارد و از حدود خرید تجاوز زمینماید و گنه کار و حریص و بعد از همه اینها پست و فتنه انگیز است چه اینکه صاحب مال و فرزندان است»^۱

پس مبر این حقیقت را روشن نمود که دوستی بی اندازه بمال به پستی - های اخلاقی و بدترین انواع رذائل میکشاند. بعلاوه افراط در دوستی ثروت، احساسات و عاطفه خدمتگزاری بشر را در انسان نابود میکند:

«بلکه شما پتیم را نوازش نمیکنید و یکدیگر را برسیر کردن گرسنگان ترغیب نمینمائید و میراث را با حرص تمام می‌بلعید و مال را از حد گذشته دوست دارید»^۲

برای همین آنرا است که جمع مال در آیات ذیل کاملاً مورد اعتراض قرار گرفته است:

«کسانی که حلال و نقره را گنج می‌نهند و آنرا در راه خدا انفاق نمیکند - آنانرا بگو شمالی سخت و دردناکی خبر ده. روزیکه گنجها در آتش جهنم تافه شده، پیشانیها و پهلوها و پشتهای آنان داغ نهاده شود. این است آنچه شما برای خود گنج نهادید اکنون تلخی عذاب گنجهای خود را بچشید»^۳

پیغمبر با هدایت وحی بمنظور محدود کردن میل و خواهش انسان را بمال و میزانی برای جلوگیری از تمرکز ثروت در دست اشخاص معین محدودی قرار دادن و بعبارت دیگر برای نگهداری انسان از آثار سوء سرمایه‌داری قوانینی وضع نمود.

هر يك از فرستادگان و رهبران مذهبی بموضوع

زكوة

صدقه و دستگیری از بیچارگان اهمیت داده و آنرا

با تأکید زیاد در تعلیمات خود وارد کردند - پیغمبر نیز چنانکه پیش از این بیان شد صدقه را اهمیت داد و هنوز قدمی فراتر نهاد. او صدقه را تحت شرایطی معین واجب و الزامی قرار داد. در آمد مرد محصول کار اوست و خود هنگامی که از درآمد خود تمام هزینه زندگی خود را تأمین نمود و مبلغی راپس انداز کرد - با مبلغ پس انداز چون سرمایه‌ای قابل تعلق مالیات رفتار شد. بهره‌ای معین از آن میبایست جمع آوری شده بایست روش منظم و حساب مرتبی در مصارف معین آن و دستگیری از فقیر و محتاج گذاشته شود. بنابراین صدقه و دستگیری از در راه عملی بود؛ صدقه اجباری از درآمد هر کس و صدقه اجباری از پس انداز او.

صدقه اجباری زكوة (یعنی تصفیه و پاك کردن) نامیده شد. جمع و تحصیل مال همراه با مرتبه‌ای از آلودگی اخلاقی و عملی دیده شد، چه اینکه قهر آدل انسان را بدوستی ملّی گرفتار و آلوده دید. سخت در دسترسوی این آلودگی و علاج آن تنها آن بود که همه سال یک بار چپاه از در راه دستگیری بیچارگان داده شود.

با وجود الزام نظری که اساس و بنای زكوة بود در عمل عمیده خود انسان است که در صریح جمع مال بآلودگی‌هایی گرفتار شده است و نباید چپاه آن در راه دستگیری از مستمندان عاریج پذیر است.

زکوة بدون تردید نوعی از مالیات بود ولی مالیاتی که مسئولیت اخلاقی در پی داشت از اینقرارز کوة هم نوعی از صدقه است که باید پرداخته شود و از وظائف اخلاقی است و مالیاتیست که ضامن اجرای آن نیروی اخلاق است نه قوای دولتی .

زکوة بهر صورت يك صدقه ساده اجباری نبود بلکه يك آئین دولتی و با نبودن تشکیلات اسلامی يك رسم ملی محسوب میشد. شخص بتنهائی آزاد نبود که زکوة مال خود را هر طور بخواهد توزیع و مصرف نماید یا آنکه قسمتی از ثروت خود را دلخواه باشد به اشخاص مستحق بپردازد. بلکه مأمور بود که آنرا در سرمایه و صندوقی که برای مصالح و ترقی اجتماع آماده و بکار برده میشود بنهد .

برای جمع آوری زکوة بناچار کسانی تعیین و اعزام میشدند و حقوق آنها نیز در عهده همین صندوق صدقات بود و در نتیجه مصارف زکوة بشرح زیر تعیین گردید .

« صدقات اجباری زکوة تنها برای فقیر و مستمند و کسانی که بر جمع آوری آن گماشته اند و کسانی که دلهای آنها را بدین وسیله میتوان بایمان مایل ساخت و آزاد کردن بردگان و کسانی که در بدهکاری گرفتارند و در راه خدا ورهگذران در مانده است »

بیغمبر در نظر گرفت تا همه مفسد و آثار سوء سرمایه داری را نابود سازد، نه خود سرمایه داری را. او متعرض مالکیت شخصی حریفه و دارائی شد. او هیچ کاری را از محصول کار او محروم نکرد بلکه صحنه اجتماع را برای رفابت و مسابقه - برای کار و کوشش - برای ابراز لیاقت و هوش باز گذاشت .

او کوشید تا توزیع و تعدیل ثروت و جلوگیری از تمرکز آنرا
 بوسیلهٔ مأمور کردن سرمایه داران و مالکین عمده بدادن قسمتی از دارائی
 خود را در راه دستگیری مستمندان اجتماع تامین نماید. با چنین طرز
 کاری از اصول و مبانی یا شروع اجتماعی را بنیاد نهاد که بوسیله آن شماره
 مالکین و سرمایه داران رو به فزونی نهاده بطوریکه روح رقابت و همکاری
 تا حد اعلائی امکان بدون هیچ منفسده‌ای رشد نمود.

فقیرتر فرد اجتماع میتواند با مختصر سرمایه‌ای که از راه زکوة
 تحصیل نموده است کسب خود را شروع نموده و از کوشش و هوش خویش
 در زیاد کردن آن استفاده کند

ثروت که پیش از این مقررات کم کم خود را در دست اشخاص
 محدودی جمع مینمود اکنون برای پهن شدن و بر شماره مالکین و سرمایه
 داران افزودن آماده شد.

نه تنها زکوة وسیله توزیع مال و جلوگیری از تمرکز آن بود. ازن
 خود یکی از قوانینی است که ثروت یک شخص را بعد از مرگش در میان
 افرادی توزیع و تقسیم میکند

پیغمبر را در وضع قانون ارث دو هدف اصلاحی بود که بوسیله آن
 انجام گرفت. زن را چون مرد میراث بر و صاحب سهمی قرار داد و تقسیم
 تمام دارائی در میان تمام افراد ورثه بر اساس دموکراسی مقرر فرمود. قانون
 عمومی میراث در فرآن مقدس اینطور بیان شده است

«مردانرا از آنچه پدر و مادر و خویشان میراث گذاشته‌اند
 بهره‌ایست و زنانرا از مال پدر و مادر و خویشان نصیبی است. میراث

کم باشد یا زیاد^۱،

در ذیل این قانون کلی جزئیات آن مقرر شد که چگونه ثروت مرده به دختران و پسران، مادران و بدران، زنان و شوهران، برادران و خواهران و همچنین دیگران خواهد رسید و هیچکدام محروم نخواهند شد. ورثه بدو طبقه تقسیم شدند. طبقه اول شامل فرزندان و پدرو مادر و شوهر و زن و طبقه دوم شامل برادران و خواهران و همچنین دیگران و بستگان مختلف بود.

تمام اشخاصی که در طبقه اول میراث قرار گرفته اند همه با هم ارث میبرند و هر گاه همه زنده بودند برای هر یک از مال مرده نصیب معینی بود. افراد طبقه دوم در صورتی ارث میبرند که هیچیک از افراد طبقه اول یا بعضی از آنها موجود نباشند.

هر یک از این دو طبقه را میشد که افراد دیگری بآن ملحق گردند فرزند زادگان یا نسلهای یائین ترجیحی فرزندان را می گرفتند. پدرو مادر هر یک از پدرو مادر و اجداد آنها جای آنها قرار می گرفتند و عموها و داییها و عمهها و خالهها و خویشان دور دست دیگر جای برادر و خواهر را گرفته و سهم آنها را میبردند.

راه علاج دیگری برای عفاست سرمایه داری قانون مناسبات بدهکار و بستانکار بود.

وفاداری نسبت بقراردادها و بیمانها یکی از وظائف درجه اول هر مسلمان بود.

بدهکار مأمور بود تا با کمال صداقت بدهکاری خود را بپردازد:

« در میان شما بهترین افراد کسانی هستند که بدهکارهای خود را بخوبی پردازند. هر کسی چیزی را بقرض بگیرد و تصمیم برداختن آنرا داشته باشد خدا موجبات گشایش را برای او فراهم خواهد نمود و هر کس مالی را بقرض بگیرد و قصد اوضایب کردن و پرداختن آن باشد خدا او را بیدبختی خواهد کشانید^۱ »

« برای مردم متمکن و دارا تأخیر کردن در پرداختن قرض گناه است^۲ »
 « مسامحه کردن مرد دارای با وسیله در پرداختن بدهکاری خود سیاست و عقوبت او را تجویز میکند^۳ »

ولی اگر بدهکار در فشار و مضیقه بود - بستانکار بمسامحه و مدارا حتی تا حد صرف نظر کردن از حق خود موظف بود.

« هر گاه بدهکار در شرایط و اوضاع نامساعدی بسختی و مضیقه گرفتار باشد باید او را تار و زخم کن و گشایش مهلت دهید و اگر بعنوان صدقه از حق خود صرف نظر کنید برای شما بهتر است اگر آمار نباشد آنرا بدانید^۴ »
 این اصل اخلاقی بوسیله خود پیغمبر رئیس دوات اسلامی در حد اعلائی جوانمردی مورد عمل قرار گرفت

من بمؤمنان از خود آب نزدیکترم پس هر گاه یکی از آنان بمرد و از او قرضی بماند پرداخت آن در عهده من خواهد بود و هر کس قرضی باقی گذاشت بوزن من متعلق خواهد بود^۵ »

« هر قرضی که در راه مشروعی بپیم رسد بدهکار را از پرداختن آن عاجز باشد عیب نیست بوسیله دوات پرداخته شود. یک علاج بهتر برای مفاسد سرمایه داری بوسیله تحریم ربا خواری ناجیه رسد.

۱ - بخاری - ۱۲۳ - ۲ - ۱۲۳ - ۳ - ۱۳۴۳

۴ - ۲۸۰:۲ - ۵ - بخاری - ۲:۶۹

ربا

قرآن مقدس بعد از آنکه دو فصل را با اهمیت صدقه اختصاص داد در بحث ربا وارد شد چه اینکه همانطوریکه صدقه و دستگیری مبنای اساس عواطف بشریست رباخواری همه احساسات بشری و عواطف همدردی را نابود میکند. رباخوار در قرآن اینطور معرفی شده است :

«کسانی که ربا را میخورند نمیتوانند بر خیزند مگر مانند برخواستن کسیکه سلطان با تماس خود او را از پادشاه آورده و بر او انداخته است»^۱

در واقع رباخواری که بدون تردید برای يك درهم بر میلیونها ثروت خود افزودن حاضر است بدهکار را در هر فشاری قرار دهد همینطور است. در نتیجه همین خود خواهی و حرص در جمع آوری مال است که از او چون کسی که قادر بر حرکت نیست سخن به میان آمده است.

در کشمکش و نزاع پر دامنه ای که در میان سرمایه و کار برقرار بود پیغمبر طرفدار کار شد «خدا بازرگانی را حلال و رباخواری را حرام نموده است»^۲

در صورتیکه تجارت و کسب باورزش کار و هوش و بالا رفتن سطح فضائل اخلاقی همراه است رباخواری رذائل تنبلی و حيله بازی و پیدادگری را رشد میدهد. از همین نظر کسب تجارت حلال و ربا خواری حرام شد. فرار و فنون دیگری در نظام اجتماعی که بوسیله پیغمبر تأسیس شد تا مفاسد سرمایه داری را از میان ببرد، دستور مربوط بوجست بود. هر کسی که دارای قابل توجهی بمیراث میگذازد مأمور بود تا مقدار آن و حد اکثر يك سوم مال خود را در راه خیرات و صدقات وصیت نماید.

هر گاه یکی از شما را مرگ فرا رسد و مالی را بمیراث میگذارد
برای پدر و مادر و خویشان نزدیک دیگر وصیت بمقدار متعارف لازمست
و این وظیفه ایست در عهدهٔ ندگان پرهیز کار^۱

پیغمبر نیز در گفتارهای خود موضوع وصیت را تأیید نموده است.
« برای مسلمان ثروتمندی که راجع بدارائی باید وصیتی انجام
دهد شایسته نیست که دوشب متوالی بخوابد مگر آنکه وصیت نامه اش
نوشته شده و با او همراه باشد^۲ »

این حقیقت که این وصیب در مورد خیرات و صدقات بود و برای
همین در یک سوم مال محدود گردید در قضیه ای که مربوط به سعد فتح کننده
ایران است مشهور و روشن است .

سعد گفت .

« در سفر حجة الوداع که در مکه سخت مریض بودم پیغمبر بارها
از من عیادت نمود لذا به حضرتش عرض کردم مرصم بسیار سخت شده و
ثروت بسیاری دارم و جز یک دختر وارثی بیست، میشود که در سوم مال خود
را برای خیرات و صدقات وصیت نمایم ، فرمود نه گفتم نصف آنرا گفت نه
سپس گفت یک سوم آنرا وصیت نما و همان کافی است چه اینکه ورثه خود را
از فقر و احتیاج بسؤال برهانی بهتر است تا آنکه آنرا محتاج نموده و زاد
سؤال را بر آنها باز کنی و توهیح مالی را برای رضای خدا نمی دهی مگر
اینکه پاداش آن بتو خواهد رسید، حتی لقمه ای که در دهان رسد میگذاری^۳ »
خلاصه سخن بطریق بعد در باره ثروت آن بود که مردان و زنان هر
دو میتوانند آنرا تحصیل نموده و مالک شوند چه اینکه ثروت تکه گاه

زندگی است و در عین حال مالک شدن آن شرافت انسان را نامین نخواهد کرد و جمع نمودن مال بدوستی آن و دوستی آن بر دلائل اخلاقی میکشد و روی این حساب بیهوشی و روش اقتصادی خود را بر اصول دموکراسی زکوه، تقسیم شدن مال در میان ورثه، حرام شدن رباخواری و ارزاد

اوسرمایه داری را نابود بساحت ولی مفسد آنرا علاج کرد او هر کوششی را برای وسعت دادن دائره مالکین و افزودن بر شماره آنها و برای رشد دادن روح رقابت و مسابقه و افزایش ثروت ملت بطور کلی انجام داد

فصل دهم کار و کوشش

بگن از نزرگترین خدمات پیغمبر، عالم بشریت در زمینه کار و کوشش انجام گرفتند را در زندگی بدست کار سپرده و شرافت را در سایه روح و کوشش نهاد. در همان آغاز تعلیمات اسلامی در جمله‌های بسیار صریح و روشنی این اصل کلی بیان شد که هر کس کاری نکرده است نباید در انتظار نتیجه باشد و هر کارگری پاداش کامل خود خواهد رسید.

«برای انسان نخواهد بود مگر آنچه خود برای آن کوشیده است و کوشش او بر وی دیده خواهد شد پس پاداش سریر آن خواهد رسید»
 «بس هر کس کارهای ساینده انجام دهد و دارای ایمان باشد کوشش او پاداش گرفته خواهد شد و آنرا می‌ویسم»^۱

مرد هر کاری از هر جهت مناسب بود در خود آنست

«همان کوشش‌های سم را با پای‌های مختلفی است پس هر کسی بخواهد و پرهیز کار باشد و بهترین (دسوزها) را ببرد و را آسیبی نی
 آسان زهدی کسب و هر کس محل وززد و خود را بی‌شهرت
 و بهترین (دسوزها) را رد کند ما او را آسیبی نیست و دشواری
 خواهیم کشاید و در پرنگه بودی از من خود بردی خود هر رد»^۲

«روهائی که در آنروز خوشبخت و سعادتمند و از کوششهای خود خوشنود خواهند بود»^۱.

«این پاداش شماس و از کوشش شما سپاسگذاری میشود»^۲.
«و هر يك را در خود کار و کوشش او در جات است و خدا از آنچه میکنند بیخبر نیست»^۳.

پیغمبر نه تنها پیروان خود را پاداش کار امیدوار ساخته و خاطر نشان ساخت که جز حاصل کار برای آنها چیزی نیست بلکه بارها توجه دشمنان خود را نیز باین موضوع جلب کرده :

«ای قوم من آنچه میتوانید انجام دهید من نیز کار خود را میکنم»^۴.
در سرناسر قرآن دو موضوع ایمان و عمل يك نسبت مساوی مورد تأکید و اهمیت قرار گرفته است

«آنانکه ایمان دارند و شایسته کارند» توصیفی است که بارها از مؤمنان میان آمده در واقع ایمان بدون عمل را بطوریکه صریحاً اظهار شده است فایده‌ای نیست.

«روز قیامت هنگامی که بعضی از آیات پروردگارت آشکار گردد کسی که در این جهان ایمانی نداشته یا در اثر ایمان خود کارهای شایسته انجام نداده است از ایمان و سهود آیات در آنروز فایده‌ای نخواهد برد»^۵.
پیغمبر خودش هرگز از کار خستگی نداشت در صورتی که نیمی از شب و حتی دو سوم آنرا با نماز و دعا میگذراند باز در روز هر قسم کاری را انجام میداد.

هیچ کاری در نظرش بست نبود، دوشیدن گوسفندان را خود شخصاً

۱- ۸۸۸-۹ ۲- ۲۲:۲۶ ۳- ۱۳۳:۶
۴- ۱۳۶:۶ + ۱۲۱-۹۳:۱۱ + ۳۹:۳۹ ۵- ۱۵۹:۶

تصدی میکرد، جامه خود را وصله میزد، کفش خود را اصلاح میکرد، زنبای خود را در کارهای خانه کمک میداد، خانه را بادست خود جاروب میکرد، شتر خود را عقال میکرد و خود باو توجه مینمود. برای خرید لوازم خانه بیازار میرفت نه تنها برای خود بلکه برای دوستان و همسایگان حواجج آنها را از بازار میخرید، در ساختن مسجد مانند یکنفر کارگر کار میکرد. باردیگر در کندن خندق اطراف شهر مدینه منظور جلو گیری از حمله سنگین دشمن خون کاری مشغول مکار در میان صفها و در ردیف کارگران دیده میشد، او در مقام بلند نبوت و سلطنت و فرماندهی هیچ کاری را هرچه کوچک برای خود حقیر و نامتناسب ندانست.

او با عمل شخص خود نشان داد و مدلل کرد که کار هرچه باشد مناسب انسان و کمک بشخصیت و شرافت او است و حرفه شخص بلند باشد یا پست نمیتواند میزان نشان و مقام او باشد. يك کارگر کنار جاده - یکنفر مرد نجار و يك شخص آبکش در نظام اخلاقی اجتماعی که بوسیله پیغمبر تاسیس شد همان مقدار قابل احترام بود و دارای شخصیت که يك بزرگان عمده یا يك نفر از اشراف طمقه اول.

اینست پاره از سخنان آنحضرت

هیچکس غذایی نمیخورد بهتر از آنچه - کار و کوشش خود تحصیل نماید^۱

خدا پیغمبری را معصوم نکرد مگر آنکه سابقه گوسعد جرابی داشت

و در جواب سئوالی که آیا خودش بپوشد تصدی کرد است

فرمود:

« آری من این کار را در مقابل اجرت مختصری انجام میدادم »
 او این حقیقت را روشن ساخت که کار هر چه باشد نسبت به سوال
 کردن و صدقه خواستن با شرافت انسان سازگارتر است :
 « اگر یکی از شما ریسمان خود را بردارد و مقداری هیزم را جمع
 آوری نهوده بر پشت خود بیازار رود و بفروشد تا خدا شرافت و آبروی
 او را حفظ نماید از سوال کردن از مردم بهتر است . چیزی با او بدهند یا
 ندهند^۲ » .

شرفترین اصحاب پیغمبر حتی از کار حمالی تکبر نمی ورزید .
 ابو مسعود میگوید :

« هنگامی که پیغمبر ما را بدادن صدقات امر فرمود یکی از ما بیازار
 میرفت و بسار سنگینی را برای تحصیل مقداری جو بشانه می کشید و
 باره ای از همان مردم امروز میلیونها ثروت در اختیار دارند^۳ » .

« کار هر چه بست باشد بر شرافت انسان میافزود کسانی که
 بشغل های فصایی یا گوشت فروشی ، زرگری ، آهنگری ، خیاطی ، بافندگی
 یا آهنکوبی سرگرم بودند از افراد شریف و باشخصیت اجتماع به حساب
 میآمدند^۴ » .

روابط و مناسبات در میان کارگر و کارفرما روابط دو حزبی بود
 که بر اصول مساوات و شرایط برابری پیمان بسته اند . پیغمبر یک قانون
 عمومی برای قراردادهای بیمه آنها مقرر نمود :

« مؤمنان باید نایبند شرایط بیمه های خود باشند »^۵ :

آنها و مستخدم نیز مانند فرد از دو حزب هم پیمان به حساب میآمدند

۱ - ۲:۳۷ - ۲ - بخاری: ۵۰۰۲ - ۳ - ۱۰۲۴

۴ - ۲۱:۳۳ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲

و آقا همان مقدار مسئول و وظائف و مقررات بود که خدمتگذار. حدیث ذیل این مطلب را روشن نموده است خدامیگوید که سه نفرند که روز حساب با آنها دشمنی نمایم و از آنها سخت بازخواست کنم :

« یکی آن کسیکه بنام من سوگند یاد کند و سپس در مقام وفاداری بر نیامده آنرا نقض کند. دیگر آن کسی که شخص آزادی را بفروشد و پهنای او را بخورد. سه دیگر آن کسیکه کاری را بکاری امر کند و از او کار بکشد و سپس اجرت او را نبردازد^۱ . »

« استخدام شدن و کاری بهیچوجه از شرافت انسان نمیکاست تا آنجا که دستور داده شد که میشود مستخدم و ارباب هر دو باهم در یک سفره غذا خورند^۲ . »

« اگر نظر بهمانعی مزد کاری پرداخت نشده باقی ماند بکار انداختن آن در شغلی دیه امید استفاده بیشتری است دستور داده شد و سود حاصل برای آن کارگر بود در این حدیث طولانی روایت شده است که سه نفر گرفتار بسلا و محنت را خدا بواسطه عملهای نیکی که انجام داده بودند از مشکلات رهایی داد یکی از آنان کارفرمایی بود که مزد کاری را که پرداخت نشده بود در شغل مناسب پروریده ای بکار انداخت

سومین مرد گفت من کارگرانی را بکار گماشتم و اجرت همه آنها را پرداخت کردم مگر بکنفر که کار خود را گذاشت و رفت من سرهزینه مزد او را در سفره سودمندی بکار انداختم و در نتیجه امروز بروز فوق العاده ای بدست آمده است^۳ . »

دنبالۀ حدیث با آنجا میرسد که بعد از مدتی مرد کارگر برای گرفتن حق خود برگشت و مرد کارفرما مزد و تمام سودی را که از آن حاصل شده بود یکجا باو داد ،

کارمندان دولت، محصلین بیت المال . مأمورین اجراء و قضات همه در طبقۀ مستخدمین بشمار میآمدند، حقوق همگی از بیت المال پرداخته میشد ولی حق دریافتن هیچگونه هدیه‌ای از مردم نداشتند، حتی برای کسانی که وظیفۀ آنها تعلیم قرآن بود حقوقی از بیت المال تعیین شده بود :

« کاری که از همه پیشتر بواسطۀ آن مستحق پاداش میشوند تعلیم کتاب خداست »

عمر موفعی بعنوان محصل از طرف پیغمبر مأمور شد و چون حقوق تحصیلداری او پرداخت میشد گفت بآن احتیاجی ندارم، پیغمبر فرمود « بهر حال آنرا بگیر و هر گاه بخواهی در راه خدا تصدق بده ^۱ » اصل کلی اینطور مقرر شد که هر کارمندی و هر خدمتگزاری و هر کاری باید بعنوان حقوق چیزی دریافت کند .

تجارت یکی از شریفترین حرفه‌هایی بود که پیغمبر در بارۀ آن سخت تأکید نمود

« تاجر راستگوی درستکار روز قیامت پایه‌میران و راستگویان و شهیدان محشور میشود ^۲ »

بخشندگی در معاملات با هر کسی در اصول تجارت اسلامی تعلیم شده بود

« آن بنده‌ای که در مقام خریدن و فروختن و در موقع مطالبه کردن حق خود بخشندگی دارد باشد که مورد مهر خدا قرار گیرد ^۱ .
 « مردی که هر گاه بدهکار او در شرائط و اوضاع مساعدی بود باز او را مهلت میداد و هر گاه در مشکلات و مضیفه گرفتار بود از حق خود صرف نظر کرده او را می بخشید برای همین عادت خوب آموخته شد ^۲ .
 راستگویی اصل عمده تمام معاملات بشمار آمد .

« اگر آنان راست بگویند و عیبها را بی پرده آشکار سازند کسب آنها بایرکت بانجام خواهد رسید و هر گاه عیب را پنهان کنند و دروغ بگویند برکت از کار آنان برداشته شود ^۳ .
 سوگند یاد کردن ممنوع شد :

« سوگند کالای شمارا بفروش میرساند ولی برکت را از آن میرد ^۴ .
 « از خرید و فروشهای بی زمینه و سفته بازی مخصوصاً در غلاب و حبوبات اکیداً جلو گیری شد، هر کس از غلاب و حبوبات چیزی بخرد تا آنرا تصرف نکرده و تحویل نگرفته است حق فروختن آنرا ندارد ^۵ .
 « تجارن میبایست در طریق مصالح مردم انجام شود و احتکار و ذخیره کردن اجناس مورد احتیاج مردم حرام بود :

« هر کس اجناس حوراکی مرده را با تنضار که یابی و گراسی احنکار نماید گناهکار است ^۶ .

کشاورزی و احیاء اراضی و درخت شامی مورد شویق قرار گرفت
 « هر مسلمانی که درختی بنشانند یا درختی را در اعیان نماید و مرغ

۱ - بخاری ۶:۳۴ - ۲ - ۱۷:۳۴ ۳ - ۱۶:۳۵

۴ - بخاری ۲۶:۳۴ ۵ - بخاری ۵:۳۴ ۶ - مشکوٰه ۸۱۰

یا انسان یا حیوانی از میوه آن بخورد برای او صدقه‌ای به حساب خواهد آمد^۱.

« هر کس زمین بی مالکی را احیاناً نماید خود بآن سزاوارتر است^۲.
کسانیکه مالک قطعات یر و سعتی از زمین بوده و خود وسیله
احیاء و بهره برداری از آنرا نداشته‌اند از نظر اخلاقی بآنها توصیه شد تا
دیگران را باحیاء و بهره برداری از آن بدون پرداختن چیزی راه دهند.
« اگر یکی از شما آنرا (زمین قابل زراعت) ببرادرش هدیه کند
برای او بهتر است تا بخواهد مبلغی از او دریافت نماید^۳. »

« ولی از نظر قانون برای مالک زمین مانعی نداشت که زمین
را در مقابل سهمی از حاصل آن یا مبلغ معینی بدیگران واگذارد^۴.
مالکیت زمین برای اشخاص برسمیت شناخته شد بطوریکه خریدن
یا فروختن یا هم اجباء و زراعت آنرا بدیگران وا گذاشتن مانعی نداشت.
در همین زمینه دستور اخطار آمیزی داده شد، مردمان کشاورزی
که از پیشرفتهای معنوی دیگر فراموش نموده و همیشه خود را بفلاحت
مشغول دارند نمی‌توانند بمقامی از عزت و شرافت نفس نائل آیند. در
حدیثی آمده است که بیغمبر هنگامی که گاو آهن و باره‌ای دیگر وسائل
فلاحت را دید فرمود .

« این دستگاه بیج خانه‌ای راه نیافت مگر آنکه انحطاط اخلاقی
را با خود بدان راه داد^۵. »

۱ - بخاری ۲۱ - ۲ - ۱۵۰۱۴ - ۳ - مشکاة ۱۲ ۱۳

۴ - بخاری ۱۸۹۴-۱۱-۱۹ - ۵ - بخاری ۲۴۱

فصل یازدهم

زندگی خانانه

موضوع مهمتر حتی از مسئله اقتصاد در نظریه رفاه مسئله خانانه بود. خانانه مرکز و واحد اجتماع بشری است و میزان سعادت انسان معمولاً با سعادت آن که در محیط خانانه حکم فرما بوده است تعیین میشود.

استحکام نظام خانانه شاخص و نمونه استحکام نظام اجتماع و تمدن اجتماعی است. چون خانانه از دو عنصر مرد و زن تشکیل میشود لازم بود که موقعیت و مقام هر یک و روابط آنها در نظام خانانه مشخص گردد.

پیش از بعثت پیغمبر عموماً بازنساز چون بردگان رفتار میشد جز در موارد استثنائی از نظر عقل و ادراک زن در پایه مرد بحساب نمی آمدند. شخص و دارای شخصیت در درجه اول کسی بود که بتواند تحصیل مال کند ولی زن نمیتوانست مستقلاً دست بنجات زده تحصیل ثروت نماید از طرف دیگر خود جزو دارای شوهر خرد بشمار می آمد، فکر پیغمبر در نظام اجتماعی آنروز تحوایی ایجاد نمود که زن را حق مالکیت داد و او را دارای عقل و هوش کافی معرفی کرد.

در همان وحی های دوره اول مرد و زن در نظر خدا یکسان و برابر بحساب آمده اند.

« شب را بین هنگامیکه پرده تاریک خود را بر و هشت و زوزر

نظر کن موقعی که درخشنده گی گرفت و در آفرینش مردوزن نیک بنگر^۱
 « و اوست آن خدائیکه مرگ و زندگی در دست اوست و دو جفت
 مرد و زن را از نطفه و سلول زنده ای که شایسته این کار بود آفرید^۲ »
 مرد و زن هر دو از نظر خلقت کامل و آراسته اند :

« آیا انسان سلولی در میان اجزاء منوی نبود؟ سپس بصورت لختی
 از خون در آمد. آنگاه خدا او را آفرید و کامل نمود، پس دو رقم انسان
 نروماده از آن ساخت^۳ »

فرزند بخشش و هدیه خدا شمرده شد و زن از این نظر نیز کسب
 شخصیت نمود .

« خدا بپر کس بخواهد دخترانی و بپر کس خواست پس رانی میبخشد
 یا آنان را از دو نوع پسر و دختر قرار میدهد^۴ »

آیه ای که بعدها نازل شد همین عقیده اساسی را اظهار مینماید :
 « ای مردم نسبت پرورد گاری که شما را از یک پدر آفرید و همسرش
 را نیز از همان گوهر پدید آورد و از آن دو مردان و زنان بسیاری را
 پراکنده ساخت و وظیفه شناسی کنید^۵ »

« باز از این گذشته در بیشتر سوره ای بود که این حقیقت صریحاً اظهار
 شد و زن و مرد را از نظر شخصیت در یک سطح مساوی قرار داد (و هر کس
 از مردان و زنان سایسته کار و دارای ایمان باشد آنان بسوی بهشت رهسپار
 می شوند)^۶ »

« هر مرد با زنی که با ایمان و نیکو کار باشد او را بزندگانی سعادت مند
 رهبری مینمائیم و شایسته ترین کارهای او را پاداش میدهیم^۷ »

۱- ۱:۹۲-۳ ۲- ۴۴:۵۳-۴۶ ۳- ۲۷:۷۵-۳۹

۴- ۴۹:۵۰-۵۰ ۵- ۱۴-۵ ۶- ۴۰-۴۰ ۷- ۱۶-۹۷

از این گذشته زنان لایق و شایسته دریافتن وحی و الهام پروردگار که بزرگترین مواهب روحی است معرفی شده‌اند .
 «وما بمادرموسی وحی کرده باو گفتیم بسرت راشیرمیده و هرگاه بر او ترسیدی او را در میان دریابیند از وترس و اندوه بخود راه مده»^۱
 همانطوریکه خدا مردانی را برگزید و بمقام عصمت رسانید زنانی را برگزید و آنها را از آلودگیها برکنارداشت .
 « و هنگامی که فرشتگان گفتند ای مریم خدا ترا برگزید و پاک گردانید .^۲»

از زنان پیغمبر بطهارت و پاکیزگی سخن بمیان آمده است .
 « خدا تنها میخواهد که آلودگی را از شما اهل بیت پیغمبر برد و شما را کاملا پاک گرداند .^۳»

بطور عموم زنان از تمام جهات روحی با مردان برابر بشمار آمدند:
 « مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان با ایمان و زنان با ایمان و مردان فرمانبردار و زنان فرمانبردار و مردان راستگو و زنان راستگو و مردان بردبار و زنان بردبار و مردان فروتن و زنان فروتن و مردان خیرخواه و زنان خیرخواه و مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار و مردان عقیق و زنان عقیق و مردانی که بسیار خدا را یاد کنند و زنانی که بیاد خدا باشند خدا برای آنان آمرزش و پاداش با عظمتی را آماده کرده است .^۴»

پیغمبر در مقام تأمین حقوق زن قدمی فراتر نهاد و با بیانات صریح اصلاحی را شروع کرد که در نتیجه آن زن نعم آزادی رسید او دیگر جزء ثروت دیگری بشمار نمی‌آمد

او خود می‌توانست تحصیل مسال کند، او خود می‌توانست مالک ثروت باشد او می‌توانست مال را بارث ببرد، او می‌توانست مال را نقل و انتقال دهد، او می‌توانست مال را بعنوان هدیه بدهد و یا بخشش دیگری را بپذیرد.

روش اجتماعی که بوسیله پیغمبر بنیاد نهاده شد تحولی در مقام زن ایجاد کرد و بند بردگی را از گردن نصف افراد بشر برداشت. در درجه اول زن توانست تحصیل یول نماید. توانست بهر کار مشروعی که بخواهد دست بزند و چون مرد شایسته و مالک مزد و محصول کار خود باشد:

« مردان را از آنچه کسب کرده‌اند نصیبی و زنان را نیز از آنچه بدست آورده‌اند بهره‌ایست^۱ ».

این دستور راه هر کار و هر ابراز لیاقتی را برای زن باز نمود و اگر چه نگهداری و سرپرستی زن بوسیله شوهر یکی از مقررات نکاح بود او می‌توانست در صورت ضرورت زندگی خود را بعهده گرفته و حتی خانواده‌ای را سرپرستی نماید راه جراث بردن بروی او باز شد. عرب را رسم قدیمی ثابتی بود که زنان را بعد از آنکه می‌توانند در جنگها شرکت نموده و از قبیله خود حمایت و دفاع نمایند از ارت محروم می‌کرد. و ارت بودن زنان صریحاً پیغمبر وحی شد:

« مردان را از آنچه پدر و مادر و خویشان نزدیک می‌گذارند نصیبی و زنان را از ترکه پدر و مادر و خویشان نزدیک بهره‌ای است^۲ ».

بر حسب فروع قانون ارت که بوسیله پیغمبر مقرر شد زن از شوهر خود ارت می‌برد، مادر همراه باید در ارت بود - دختر با پسر خواهر با

برادر خاله و عمه بادائی و عمو و همچنین هر زنی با مردی که در طبقه او بود شریک میراث بود. بعلاوه زن میتواند در ثروت خود معاملات که میخواهد انجام داده از حق ملکیت خود استفاده کند. او حق داشت مال خود را بفروشد، یا بدون عوض بدیگری ببخشد:

« ولی اگر زنان چیزی از مهر خود را باطیب خاطر بشم، دهند پس آنرا بالنت بخورید که بر شما حلال و گوارا است^۱ .
 « ای زنان مسلمان مباد بخشش و هدیه همسایه را هر چند پاچه بزی باشد حقیر شمارید^۲ . »

خود موضوع نکاح در حقیقت راه مالکیت زنا هموار و او را مالک ساخت. هیچ نکاحی بدون اینکه مهری برای زن قرار داده شود قانونی نبود و این خود قدمی عملی بود بسوی برانگیختن زن بشئون آزادی و همسری با مرد.

« جز آنکه گفته شد بقیه زنان بر شما حلال است مشروط بآنکه آنرا با مال خود بعنوان زناشویی بخواهید و مرتکب زنا نگردید. پس آن زمانی که از آنها بهره زناشویی می برید مهری را که معین شده است بآنان بپردازید^۳ . »

ازدواج حتی با زدن غیر مسلمان بدون پرداختن مهر جایز بود و زن مالک مهر شناخته شد.

« و زنان یرسای با ایمان و زنان کدامن از آهن کتب برای شما حلال است مادامیکه مهر آنان را بپردازید و آنها ازدواج نمانندند آنکه مرتکب زنا شوید یا محرمانه عشقورزی کنید^۴ . »

برای مهر حد معین و مبلغ محدودی نبود، يك ثروت تمام یا يك
خرمن طلا میشد که مهرزنی قرار داده شود .
«اگر... بیکی از آنها خرمنی از طلا مهر داده اید چیزی از آن کم
نکنید.»^۱

آزادی زن بوسیله نکاح و مالکیت مهر رسمی شناخته شد ولی
حتی پیش از نکاح نیز آزادی او منشاء اثر بود و تنها با اجازه یا رضای شخصی
خود او میشد از دواج صورت بگیرد. در حدیثی آمده است که پیغمبر فرمود:
«زن بیوه را بدون مشورت با او نمیتوان عقد کرد و در عقد و شیزه
نیز باید رضای او را احراز کرد.»^۲

«هر گاه عقد زنی برخلاف میل خودش انجام میگرفت بوسیله
پیغمبران عقد لغو و باطل اعلام میشد.»^۳

و در صریح قرآن نیز بیان این حکم آمده است :

«برای شما ارتداد بردن زنان بدون رضای آنان حلال و شایسته نیست»^۴
در واقع از دواج يك قرارداد مقدس و مذهبی شناخته شد و هیچ
قراردادی بدون رضای طرفین صحیح نیست :

«و آنان (زنان شما) باشما پیمان و قرارداد محکمی بسته اند»^۵

برای پابرجا ساختن مبانی اجتماع هر مرد و زنی موظف بود که
بازواج تن در دهد. قرآنرا در این باب دستور صریحی است :
«مردان و زنان مجرد خود را بازواج و ادا کنید»^۶

بر حسب حدیثی که رسیده است پیغمبر بعضی مردم که روزها را

۱- ۲۰۴ - ۲ - بخاری ۶۷: ۴۲ - ۳ - ۶۷: ۴۳ - ۴ - ۱۹: ۴

۵ - ۲۱: ۴ - ۶ - ۲۴ - ۳۲

روزه دارو شبها را بنماز و دعا میگذرانند و خود را از زناشوئی برکنار میداشتند فرمود:

« من روزه میگیرم و افطار میکنم و نماز میخوانم و میخواهم و بوظائف زناشوئی نیز میرسم و هر کس سنت مرا تعطیل کند و براه دیگری مایل شود از من نیست »^۱

در جای دیگر فرمود:

« ای گروه جوانان هر کس از شما میتواند زنی را سرپرستی کند باید ازدواج نماید این خود بهتر وسیله ایست برای پاکدامنی و پارسائی و هر کس از عهدۀ خانه داری برنمیآید روزه بگیرد تا صورت شهوت او شکسته شود »^۲

باز روایت شده است که پیغمبر فرمود « مردی که ازدواج نماید نمی از دین خود را کامل نموده است بنا بر این ازدواج وسیله ای برای تعالی اخلاقی شناخته شد و حقیقت امر همین است

دوستی میان زن و شوهر که نه بر شهوات رود گذر بلکه بر اساس بایندار و بیوند ثابت زناشوئی مبتنی بود و در نتیجه دوستی پدر و مادر بفرزند بر شد و توسعه کامل احساسات بشر دوستی در انسان کمک نمود و این خود روح خدمتگذاری، عالم بشریت را با کمال بی نظری در انسان زنده میکرد بوسیله ازدواج محیط خانه مرکز تعلیم و تربیت و رشد و توسعه بشر دوستی و خدمتگذاری شد

در اجتماع کوچک خانه است که انسان « کمال خوشبوئی خودت گذار دیگران است و برای آسایش آن روح میبرد و رابین پایه روح

خدمت گذاری تدریجاً وسعت یافته و دایره اش از محیط خانه تجاوز مینماید. ازدواج دیگر مانعی در پیشرفت روحی انسان منافی با کمالش نبود بلکه نسبت بر شد و توسعه فوای روحی و کمال اخلاقی کمک مینمود.

«ویکی از آفات حق آنست که زنانی از خودتان برای شما آفرید تا وسیله ای برای آسایش خاطر شما باشند و مردان و زنان را دوست و دلسوز بکند دیگر قرارداد^۱»

«زنان لباسی برای شما و شما لباسی برای آنان هستید^۲»

«ازدواج بطوریکه سابقاً ملاحظه شد در نظریه مخبر قراردادی بود که مخصوصاً در قرآن نکاح (عقد) نامیده شد^۳»

ولی بواسطه اهمیت حقوق و تعهداتی که از آن بر میخواست و در نتیجه مسئولیتهای شوهر و زن مسئولیتهای مشترک آن دو در تربیت و نگهداری فرزندان این عقد اهمیت خاص بخود گرفت.

اولاً لازم دانسته شد که رضای طرفین را در انجمنی تحصیل و رسماً اعلام شود

«عقد ازدواج را آشکارا و در مساجد انجام دهید و بر آن طبل بنوازید^۴»

قراردادهای محرمانه آورده بحساب زنا گذاشته نشد علاوه بر تشکیل انجمن یک سمت معتمد مذهبی بوسیله ایراد موعظه و خطبه ای بیش از اعلام عقد ازدواج باین قرارداد داده شد

منظور از این موعظه و ایراد خطبه نه تنها دادن یک رنگ مذهبی باین قرارداد بود بلکه از این گذشته خاطر نشان مرد و زن میشد که سعادت

آنان در زندگی بسته بر عایت حقوق طرفین و وظایفی است که از این عقد برخواسته است .

همانطور که مرد در برابر زن حقوقی است زن نیز دارای حقوقی بر مرد شناخته شد .

« زنان را حقوقی است مانند همان حقوقی که بر آنهاست ^۱ »
 مقام زن در خانواده مطابق گفته پیغمبر مقام یک نفر حکمران بود
 « هر يك از شما حکمرانی است و هر يك بست بزرگستان خود
 مسئول خواهد بود، پادشاه حکمرانی است ، مرد در خانه اش حکمرانی
 است. زن در خانه شوهرش و بر فرزندان حکمرانی است ^۲ »

بر حسب روایتی پیغمبر یکی از صحابه اش فرمود
 « بدنت بر تو حق دارد و نفس تو بر تو دیهت است و زنت را نیز بر تو
 حقی است ^۳ »

و خلیفه مردان بود که در حدود شان و قدرت خود لوازم زندگی و
 و خانه را برای همسرش آماده نماید
 « مردان سرپرست و نگهدار زنانه ^۴ »

« هر شوهری که دارای وسعت و گشایش است در حدود تمکن خود
 اتفاق نماید و هر کس روزی بر او دشوار شده است از همه آنچه حیدر
 داده است باید اتفاق کند ^۵ »

« در جائی که خود منزل کرده اید زن ترا بر حسب استطاعت خود
 منزل دهد ^۶ »

۱ - ۲۲۸	۲ - بخاری ۹۱	۳ - ۶۷ - ۹۰
۴ - ۴۴	۵ - ۷۰ - ۷۱	۶ - ۶۵ - ۶۶

« زن موظف شد تا با شوهر خود در زندگی همکاری کند و ثروت او را از تلف شدن و ضایع گشتن حفظ نماید و از کارهایی که آرامش و آسایش خانواده را بهم میزند خود داری کند، او موظف بود که کسی را برخلاف رضای شوهرش وارد خانه او نکند و هزینه‌ای را بدون تصویب شوهر بر او تحمیل ننماید^۱ »

مهربانی و حسن رفتار با زنان بسیار تأکید شد « آنان را با حسن رفتار و دوستی نگهدارید^۲ »

« با آنان بخوبی و نیکی رفتار کنید^۳ »

دستور نصیحت آمیز است که بارها تکرار شده است .

تا آن حد که حتی اگر مردی همسرش را دوست هم نداشت باز به حسن رفتار با او موظف بود :

« و مباد بمنظور گرفتن چیزی از مهر زنان بر آنان سخت بگیرد، مگر آنکه گناهی و بیشرمی آشکاری ارتکاب نمایند، و با آنان بمهربانی رفتار نمایند و اگر آنها را دوست نداشتید چه بسا شما چیزی را دوست ندارید و خدا خیر فراوانی در آن قرار داده باشد^۴ »

حسن معاشرت با زن میزان و دلیل فضائل اخلاقی بحساب آمد.

« کاملترین شما کسی است که در معاشرت با همسرش از همه بهتر است^۵ . »

باز دوباره

« وصیت مرا در خوش رفتاری با زنان صدیرید^۶ »

۱- بخاری ۸۷:۶۷ ۲- ۲۲۹ ۳- ۱۹۰۴ ۴- ۱۹۰۴

۵- مشکاة ۱۳-۱۱ ۶- بخاری ۸۱:۶۷

پیغمبر در سفر حجة الوداع در آخرین انجمن عمومی اسلامی چنین گفت :

«ای قوم من شما را بر زنان شما حقوقی و آنرا نیز بر شما حقوقی است... آنها در دستهای شما مانند نتهای خدایند، از اینرو با آنان مهربانی کنید»^۱
 با وجود اینکه عقد نکاح سمت مقدس مذهبی داشت، ضرورت ایجاب میکرد که راه فسخ و حل آن نیز باید بماند و ای اسن حق طلاق و فسخ عقد فقط باید در اوضاع و شرایط مخصوصی استثناء انجام بگیرد پیغمبر طلاق را جایز و مشروع دانست ولی آنرا دوست نمیداشت.
 «هرگز خدا امر حلال مشروعی را با ندازه طلاق دشمن نداشته است»^۲
 «در نزد خدا از تمام کارهای مشروع تنفر آمیز تر از طلاق چیزی نیست.»^۳

قرآن مقدس در عین تجویز کردن طلاق بدلسردی از آن دعوت می کند :

«اگر شما آنرا نخواسته باشید باشد که شما چیزی را دوست ندارید در صورتیکه خدا خبر فراوانی داد آن بیهوده است»^۴
 طرز فکری را که پیغمبر میخواست در پیرامون خود ایجاد نماید آن بود که علیرغم مشکلات فراوان زناشویی در زندگی که همه حوسسات خانواده را تهدید میکرد و منتهی به کتاری از آنکه در بعد زمانه است، خانواده گی بکلی یاره و گسسته شود. میتوان تصور آن آخرین علاج طلاق متوسل گردید.

در آیات ذیل قانون طلاق بر طرز دعوی آن بیان شده است

- | | | | |
|-----|-------------|-------------------|-----------|
| ۱ | مسلمه ۱۵ ۱۹ | ۲ - آلود او ۱۳ ۱۳ | ۳ - ۱۵ ۱۵ |
| ۴ - | ۱۹ ۱۹ | | |

«هرگاه از نزاع پر دامنه‌ای (ع. شقاق) در میان زن و شوهر برترسید
داوری از کسان مرد و داوری از کسان زن برگزینید. اگر دو حکم اصلاح و
سازش آندورا بخواهند خدا آنرا توفیق دهد. البته خدا دانا و آگاه است»
شق دیگر، دیگر بار اینطور مورد بیان قرار گرفته .

«واگر آنان از هم جدا شدند خدا هر يك را بفضل خود بی نیاز
خواهد کرد و خدا گشایش دهنده و حکیم است»

بنابر این نه تنها قانون طلاق تشریع شد بلکه راه عمل و موقع استفاده
از آن نیز تعیین و منحصر بجائی شد که گسیختگی روابط و مناسبات زناشویی
انتظار میرفت .

مبنای اساسی طلاق که در اینجا از آن سخن بمیان آمده است شقاق
یا ناسازی شدید زن و شوهر است . عنوان شقاق بینهما نشان میدهد که
هر يك از مرد و زن بهم زدن و فسخ عقد و نکاح را خواستارند و روی این
حساب هر يك مطالبه طلاق مینمایند

تمام اسباب طلاق تابع وضعی است که یکی از دو طرف نتواند با
دیگری در زندگی همکاری کند و خواستار طلاق گردد . تنها عیب و نقص
مرد یا زن بدون درخواست بهم زدن و وحدت زناشویی از یکی از آندو
باعث طلاق نمیشود .

طرز عملی که باید اتخاذ شود با کمال صراحت مقرر میدارد که
شوهر حق ندارد باختیار خود هر وقت و بهر صورتی که بخواهد عقد نکاح
را بهم بزند بلکه دو نفر داور انتخاب شده باید بنزاع آنان رسیدگی نمایند
و در اینجا هم مرد و زن در یک سطح مساوی قرار گرفته اند و بوسیله هر يك

داوری از بستگان یا الاقل با انتخابش تعیین میشود.

داورها در درجه اول باید بکوشند تا التیام و توافقی فراهم نمایند و دست بطلاق بردن تنها در صورتی است که هیچ وسیله‌ای برای ایجاد التیام و توافق اخلاقی در دست نباشد.

«حق زن در مطالبه طلاق باصراحت در قضیه جمیله تنیت شده است. او برای مطالبه طلاق از شوهرش ثابت بن قیس نزد پیغمبر آمد و گفت ای فرستاده خدا من در فضائل اخلاقی و ایمان ثابت بن قیس عیبی نمی‌بینم ولی نمیتوانم با او زندگی کنم. از او سؤال شد که آیا حاضر است باغ میوه‌ای را که بعنوان مهر گرفته است بشوهرش بازدهد. گفت آری حاضرم و پیغمبر شوهرش را امر کرد تا باغ خود را پس گرفته و او را طلاق گوید»^۱

پیغمبر رابطه نکاح را تنها در میان یکمرد و یکزن بر رسمیت قانونی شناخت ولی تنها در شرایط و اوضاع خاصی یکمرد را برای داشتن بیس از یک تا چهار زن اجازه داد. اما زن در هیچ شرایط و اوضاعی برای داشتن بیش از یک شوهر مجاز نشد.

این خود موافق ادعای پیغمبر بود که دین آوردن مصر و همه آهنگ طبیعت است در صورتی که ازدواج در نظر پیغمبر مانند به پیوستن دو سرشت که در اصل گوهر یکی هستند ساخته شد. هدف از زناشویی افزایش افراد بشر بود.

«آفریننده آسمانها و زمین او برای شما از خود شما زن می آفرید

تا بدینوسیله شما را افزایش دهد»^۲

«و خدا همسرانی از شما برای شما فرار داد و زن است پس از او»

دخترانی بشما عنایت نمود^۱ .

ترتیب طبیعی در این ملاحظه اینست که در صورتیکه یکمرد میتواند فرزندی از چند زن داشته باشد، یکزن در یکزمان فقط از یک شوهر میتواند دارای فرزند باشد. برای همین، با اینکه در شرایط و اوضاع خاصی میشود تعدد زوجات کمکی برای اجتماع شمرده شود ولی تعدد ازواج برای زنان قابل تصور نیست.

آیه‌ای که در قرآن تعدد زوجات را در شرایط خاصی تجویز مینماید در چهارمین سوره قرآن مقدس موجود و اینطور بیان میکند:

«وهرگاد بترسید که در باره یتیمان عدالت نکنید پس زنان مورد علاقه خود را تزویج نمایید دو سه و چهار^۲ .»

این حقیقت معلوم است که در میان دو قسمت این (آیه) با یتیمان عدالت نکردن و بینش از یکزن گرفتن ارتباطی موجود است. این ارتباط و تناسب در همین سوره در آیه دیگری که موضوع همین آیه را تعرض کرده روشن است

«آنچه در کتاب بر شما خوانده میشود، مربوط بیتیمان آنزنانیست که آنچه را برای آنها تعیین شده بآنها نمیدهید، و بازدواج با آنها رغبت ندارید، و نه بکودکان ناتوان^۳ .»

این دو آیه که باهم خوانده شود نشان میدهد که هرگاه بیوه‌زنی با یتیمانی که مسئول تربیت آنها بود باقی میماند - خود و یتیمانش از مهربانی بهره‌ای نداشتند و مردم نیز بطر باینکه آن زن گرفتار تربیت اولاد بود بازدواج با او راغب نمیشدند

برای علاج پریشانی بیوه زنان و یتیمان دو قدم اصلاحی بوسیلهٔ پیغمبر برداشته شد. بطوریکه قبلاً گفته ایم مقرر شد تا بیوه زنان و یتیمان سهم خود را از میراث ببرند و اکنون نیز تعدد زوجات تا حد معینی بمنظور فراهم کردن خانه و زندگی برای بیوه زنان تجویز گردید. خانه در نظر پیغمبر منبعی بود برای رشد صفات عالیه بشر دوستی و خدمتگزاری بعالم بشریت و در نتیجه رشد صفات و فضائل دیگر. و او کراهتی نداشت که هر گاه خانه و زندگی مستقلی برای کسی فراهم نشود و ممکن نباشد لااقل نصف خانه و زندگی مشترکی برای او آماده گردد نصف خانه و بعد از نداشتن و نبودن خانه و برای گریز از بی خانگی بود.

چهارمین سورهٔ قرآن که حکم تجویز تعدد زوجات در آن یافت میشود در موقعی نازل شد که مسلمین در مقابل دشمنانی که برای نابود کردن آنها قیام کرده اند بجنگهایی پیوسته و مستمری گرفتار بودند، مردان سرپرست زندگی همگی میباید در صحنهٔ جنت و در مقابل نیروی خطرناک دشمن سر بازی کنند.

زنان، شوهران، و فرزندان بدران خود را از دست میدادند و روز بروز بر شمارهٔ بیوه زنان و یتیمان افزوده میشد.

برای فراهم نمودن زندگی آهنگ بیوه زن و بمنظور تربیت و سرپرستی یتیمان در سورهٔ توجیهات و دلسوریهای بند، زنه، پیغمبر، شریف و حی تعدد زنان را در حد معینی تجویز نمود علاوه بر این او راهی بود که عفت زنان بیوه‌ای را که اصرار دیگر در خطر هرگز گه‌های اخلاقی بودند نگهداری کند.

چنین اقدامی برای نگهداشتن افراد اخلاقی که در نتیجهٔ رعب

جنگی از شماره آنها سرعت کاسته میشد لازم و ضرور بود . در چنین
 زمینه ای که بر حسب پیش آمدهای اتفاقی قانون یکپسری باعث فراهم
 شدن مشکلات مادی و اخلاقی برای افراد اجتماع بنظر میرسید ، تعدد
 زوجات مشروع شد .

تنهاچاره در این مواقع تجویز فحشاء و آزاد گذاشتن کارهای ناپسند
 دیده میشد ولی این عمل در نظر پیغمبر سخت ناپسند و آنرا برای مقام
 زن ، پستی فوق العاده ای میشمرد .



فصل نوازدهم

دولت

جنبه عمومی و جهانی بودن دعوت پیغمبر در دو یاسه دستور طرح میشود

اولاً او خود را رهبر تمام ملل جهان معرفی کرد و این در حقیقت اشاره روشنی داشت بفکر بلند وحدت بشریت که مذهب خود را بر آن استوار ساخت و از این نظر اینطور گفته شد :

« بگو ای مردم من فرستادهٔ خدایم بر همهٔ شما » .

« ما تو را نفرستاده‌ایم مگر آنکه بر تمام جهانیان رحمت باشی »^۱.

شاخهٔ دیگری از همان فکر اساسی آن بود که پیغمبر خود را برای

همیشه رهبر عالم انسانیت دانست و بنابراین صریحاً اظهار شد که دین با آمدن او کامل گشت و بعد از او دیگر پیغمبری ظهور نخواهد کرد .

« امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما پسندیدم »^۲ .

« محمد پدر هیچکس از مردان شما نیست ولی او فرستادهٔ خدا و

خاتم پیغمبران است و خدا بهمه چیز دانا است »^۳

دومین امتیاز دعوتش آن بود که هدف خود را رشد و توسعهٔ طبیعت

انسان در تمام شئون و پرورش هر يك از نیروهای گوناگون او قرارداد دارد. مرحله‌ای از زندگانی بشر نبود که نسبت بآن هدایتی انجام ندهد. در زندگی خودش تمام مراحل فعالیت بشری ظهور کامل بخود گرفت. او یتیم متولد شد و در تحت سرپرستی عموی خود بحد رشد رسید.

در جوانی معاش خود را بوسیله کار و کوشش تامین کرد و حتی بگوسفند چرانی پرداخت، بعدها بتجارت اشتغال ورزید و در اینراه سر بسفر نهاد.

زن گرفت و فرزندان داشت که مسئول سرپرستی آنها بود، او هنوز جوان بود که از بیوه زن و یتیم و بیچاره و ستمکشیده حمایت میکرد. بعد از بعثت خود را با تمام قوا برای اصلاح مفسد رائج آماده کرده و بکار واداشت و سخت‌ترین زجرها و مشکلتترین امتحانات بکنفر مصلح را تحمل نمود.

او ناچار برای ادامه زندگی بنقطه دوردستی هجرت نمود و در آنجا از مردمان پراکنده ای که از نژادهای مختلف و دارای مذاهب مختلفی بودند ملت متحد بهم فشرده‌ای را تشکیل داد.

او ناگزیر بود تا جمعیت اندک و بی پناه خود را در مقابل نیروهای خطرناک دشمن که نابود کردن او را در نظر گرفته بود حمایت و از آنها دفاع کند.

او میبایست در میدان جنگ پیروان خود را در فنون نظامی و روبرو شدن با دشمن رهبری کرده و فرماندهی کند، و در مسجد نیز امام جماعت سده آنان را بر کوع و سجود و نوحه بخدا وادارد. او میبایست گاهی اعلان جنگ دهد و روزی ییمان صلح منعقد سازد.

او سربازی دلیر و درعین حال فرماندهی لایق بود . هم قانونگذار بود و هم قاضی .

او زندگی زاهدانه‌ای داشت که شبهای خود را بنماز و دعا میگذراند تا جائیکه پاهای او نرم کرد، و درعین حال مردی دست باصلاح جهان بود، که روزهای خود را در گرفتاریهای عمومی و رسیدگی بکارهای افراملت خود میگذراند .

و بالاخره رئیس دولتی شد که دهسال بعد از وفات او نیرومندترین دولتی در جهان بود .

بنا بر این پیغمبر نه تنها مؤسس دینی بود که در مدت چهارده قرن روز بروز توسعه یافت بلکه نیز دولتی تأسیس نمود که هم اکنون شاخه های آن بر روی جهان گسترده است آنهم نه تنها تأسیس دولت بلکه قوانین و مقرراتی وضع نمود که اداره کشوری هر چه بزرگ از آنها ساخته است دولتی را که پیغمبر بنیان نهاد دارای نیروهای مادی و تجهیزات بود و آنرا برای انجام وظیفه جلوگیری از تعرض و پیدادگری مانند هر دولت دیگر بکار میبرد، ولی ازبکی از خدمات بی مانند او بعالم انسانیت آن بود که باین عظیمترین نیروهای مادی بشر جنبه روحانی داد مانند مذهب، دولتش نیز بر اساس دموکراسی مبتنی بود ولی دموکراسی که در درجه اول مبنای آن خوف از خدا و مسئولیت در نزد خدا بود .

نوصیف ذیل از مؤمنین که در یکی از سوره های دوره اول وحی موجود است هنگامی که هنوز دزدندگی برنج و بیکی گرفتار بودند نشان میدهد که چگونه در عقیده روحانی بودن دموکراسی بودن دولت بهم آمیخته است :

« و کسانی که دعوت پروردگار خود را اجابت کنند و نماز را بپا دارند و امر آنها بمشورت بایکدیگر انجام پذیرد و از آنچه بآنها روزی کرده ایم انفاق کنند^۱ »

سوره ای که این آیه در آن است سوره شوری نامیده میشود. اساس دموکراسی شوری اینجا بایه ای بود که حکومت آینده اسلامی بر آن قرار گرفت. ولی این سوره خود قوانین و مقررات را محتاج بمردان روحانی دانست که دعوت خدا را اجابت نمایند و خدا را پرستش نموده خود را بر خدمتگزاری بعالم بشریت وقف کنند.

آیات بعد نشان میدهد که پیغمبر در ضمن آماده کردن اصحاب خود برای تعهد وظایف سیاسی میخواست که آنان در زمینه های روحی نیز از تعلیمات هدایتی او برخوردار گشته صاحب فضائل اخلاقی باشند. و آن کسانی که هر گاه ستمی بآنها رسد از حق خود دفاع نمایند هر بدی را کیفری است در خور آن ولی کسی که ببخشد و در مقام اصلاح امور بر آید یادش او بر خداست، چه اینکه خدا ستمگران را دوست ندارد و هر کس ستم دیده باشد و در مقام دفاع از خود بر آید پس سرزنشی بر آنها نیست. تنها ملامت بر کسانی است که مردم را مورد ستم قرار میدهند و در روی زمین بر خلاف حق سرکشی دارند، آنان را عذاب دردناکی خواهد بود.

« و هر کس بردباری کند و در مقام آمرزش بر آید البته آن کاری است شایسته عزم و تصمیم^۲ ».

این دستوره ای کامل برای حمایت و دفاع از جامعه اسلامی که تا

اینوقت مورد فشار و شکنجه دشمن بود و برای بخشیدن دشمن که هنوز دست بکار ناپود کردن مسلمین است ، بخوبی نشان میدهد که این یکی از اصول مقررات حکومت اسلامی است چه اینکه بخشیدن تنها در مورد دشمنی عملی است که مغلوب شده باشد .

در موقعی که هنوز مسلمین در فشار حملات و تعدیات دشمن قرار دارند بآنها دستور داده میشود که هر گاه بر دشمن خود غالب آیند و بخواهند که از حریفان درآمده کینه جوئی کنند ، دست بجوانمردی زده و او را ببخشند .

بوسیله این تعلیمات خشم و هیجان حس انتقام از همان آغاز کار از دلهای مسامین گرفته میشود و نیروی مادی دولت اسلامی بوسیله تبعیت از ملاحظات اخلاقی جنبه روحانیت بخود گرفت .

در تشکیل دولت ناچار بعضی از افراد باید قدرت را بدست گرفته بر دیگران برتری یابند، ولی آنان که قدرت حکومت بدست آنها افتاده است توجه داده شدند که در پیشگاه خدا پیش از همه و بیش از دیگران برای آنچه در حکومت خود انجام داده اند مسئول خواهند بود

انذار و اخطاریکه بحضرت داود شد بفرورد با ایمانی متوجه است
 « ای داود ما ترا در روی زمین حکومت دادیم پس در میان مردم بهدالت حکم نما و از هوای نفس پیروی مکن، مباد ترا از یاد خدا گمراه نماید ، آنرا در نتیجه فراموشی از روز حساب عذابی سخت و دشوار خواهد بود » ،

در مقام حکومت و فرماندهی بر دیگران مبیایست فکر روز حساب

در خاطر خلیفه حاکم جایگزین باشد برای همین پیغمبر در میان صریحی صحابه را گفت که هر گاه بر دیگران حکومت بیابند مسئولیت آنها نزد خدا افزوده میشود و اگر با کمال توجه مواظب اعمال خود و اصلاح مردم نباشند راهی سلامت و سعادت نخواهند برد :

« مردی نیست که خدا حکومت بر مردم را در عهده او قرار دهد و از بکارهای مردم بخوبی و عدالت رسیدگی نکند مگر آنکه بوی سعادت و بهشت نخواهد رسید » .

هنگامی که پیغمبر با دو نفر کارمند دولتی که مدینه را بمنظور تعهد کارهای دو منطقه از کشور ترک میگفتند خدا حافظی میکرد ، آخرین کلماتش این بود :

« با مردم نرم و ملایم باشید و بر آنها سختگیری نکنید ، مردم را شاد نموده و آنانرا بر نجش و بیزارى تعزیرات ننمائید » .

در نتیجه همین تعلیمات اخلاقی و ورزشهای روحی رجال دولت بود که جانشینان پیغمبر دل و جان خود را وقف خدمتگزاری مردمی کردند که بر آنها حکومت یافته بودند . میزان توجه و عنایت فرماندهان اسلامی را نسبت به مسئولیت خدائی میتوان در ضمن دو قضیه از تاریخ عمر روشن نمود . یکی از مردان عادی شهر عمر را در انجمنی سرزنش کرد و مکرر میگفت « ای عمر از خدا بترس » بعضی مردم خواستند از گستاخی او جلو گیری کنند ولی عمر خود مداخله کرده گفت ،

« بگذار تا از این سخنان بگویند چه فایده ای از این مردم است اگر اینگونه کلمات پند آمیز بمن نگویند . »

در موقع دیگر شبی ناشناس بار دو گاه قحطی زده‌ای رفت وزنی را یافت که برای کودکان خردسال خود خوراکی نداشت .

خلیفه باشتاب بمدینه که سه میل فاصله داشت روانه شده و کیسه‌ای از آرد به پشت گرفته مراجعت کرد تا آن زن و بچه‌های گرسنه او را سیر نماید در موقعی که یکی از خدمتگذاران تقاضا کرد تا حمل آن بار با و محمول شود عمر گفت در این جهان ممکن است شما بار مرا بکشید ولی در روز حساب بار مرا که خواهد کشید ؟

دولتی که بوسیله پیغمبر تأسیس شد، اینطور بر مبنای اصول روحی و اخلاقی مبتنی بود . آنان بتمام معنی در همان وقت بر اصول دموکراسی متکی بودند و اختلاف طبقاتی را ارزشی نبود، تمام مردم حتی شخص حاکم دارای حقوق و مسئولیت مساوی و پیرو یک قانون بودند پیغمبر خود هیچ حقی را جز آنچه برای دیگران بود برای خود قائل نمیشد .

در رسیدگی و تنظیم کارهای دولتی که خود بانی آن بود هیچ شخصی که او را از دیگران ممتاز سازد نداشت . مرد بیگانه‌ای وارد شد سوال کرد کدام یک از شما محمد است ؟

او پادشاهی بود ولی تاختی نداشت که بر آن بنشیند و تاجی نداشت که بر سر نهد، و او را کاخی نبود تا در آن زندگی کند. او را گارد مستحفظی نبود تا از دشمنی که پیوسته با او روبرو و در جنگ بودند نگه‌داریش کند. یخانه‌ای که خود و بستگانش در آن زندگی میکردند حجره‌های گلی کوچکی بود که حتی در نداشت در صورتیکه اساس خانه‌اش جز کوزه گلی برای آب و حصیر درشتی برای خواب چیزی نبود .

روزها و شبها پشت سر هم میگذشت آتش برای طبخ غذای خود

یا بستگانش روشن نمیشد و زندگی تنها با آب و خرها میگذشت . او هرگز در زمان قدرت و حکومتش مدعی تفوق و برتری بر دیگران نشد . در موقعی که سربازانش برای نگهداری مدینه خندق حفر میکردند او خود با کلنگ دوسری که در دست داشت دست بکار بود و موقعی که توده های خاک را زیرورو میکردند مانند یکی از همان کارگرانی بود که گرد و غبار آنها را پوشانده بود . اگر هرگز در جهان دموکراسی و مساوات آزاد از هر گونه اختلاف موردی شأن و مقام یا امتیاز وجود داشته باشد البته همان حکومت دموکراسی است که مبانی آن بدست پیغمبر اسلام نهاده شد و در حکومت اسلامی هر فردی خود از رعایا و در عین حال دارای مقام فرماندهی بود .

« هر يك از شما حکمرانیست و هر يك راجع بزر دستان خود مسئول خواهد بود . شاه حکمرانی است و نسبت بر عایای خود مسئول است . مرد بر افراد خانواده خود حکمرانی است و راجع بآنها مسئول شناخته خواهد شد ، زن در خانه شوهر خود حکمرانی است و از حقوق افراد خانه مسئول خواهد بود . خدمتگزار نسبت بآنچه در اختیار او است حکمرانی است و راجع بهر چه بر آن امین شده است سئوال خواهد شد » .

قانون برای همه یکی بود و همه در چشم قانون یکی بودند حتی شخص امیر که مقام فرماندهی باو واگذار شده بود بلکه شخص پیغمبر خود مانند یکی از پیروان خود تابع قانون بود :

« من هیچ چیزی را پیروی نمیکنم مگر آنچه بمن وحی شد . برآستی اگر برورد گار خود را اطاعت نکنم از عذاب روز بزرگی میترسم » .

رئیس دولت اسلامی امام خوانده شد (کسیکه سر مشق دیگران است) چه اینکه انتظار میرفت که او چون مثال و نمونه‌ای از فضیلت برای دیگران باشد. نخستین امیر یا خلیفه اول پیغمبر ابوبکر بود و نخستین کلماتش خطاب با مردمی که با او بیعت نموده و سوگند وفاداری یاد کرده‌اند این بود.

«هر گاه راست بودم مرا یاری کنید و هر گاه بخطر افتم راستم نمائید»
و یار دیگر.

«ضعیف شما در نظرم قوی خواهد بود تا حقوق او را گرفته با و برسانم و قوی شما در نظرم ضعیف خواهد بود تا حقوق دیگران را از گرفته و او را با انجام وظیفه‌اش الزام نمایم.»

قدرت قانون میبایست حفظ شده که حتی خود خلیفه تابع همان مقرراتی باشد که دیگران هستند.

«مرا اطاعت کنید تا موقعی که من خدا و فرستاده‌اش را اطاعت نمایم و هر گاه خدا و رسولش را معصیت کنم حق اطاعت بر شما نخواهم داشت»
پیغمبر خود برتری قانون را مقرر داشت:

«شنیدن و اطاعت نمودن از اولیای امور و وظیفه است تا آنجا که کسی را بگناه دعوت نکنند. هنگامی که کسی بمعصیت خدا امر شد حق شنیدن و اطاعت کردن ندارد»^۱

• برستی قدرت و عظمت برای قانون قرآن بود ولی مانعی نداشت قوانینی در خور احتیاجات مردم وضع شود تا جائیکه بمخالفت بامتن قانون وحی نکشد.

در هنگامیکه معاذ برای حکومت یمن در نظر گرفته شد پیغمبر از او سؤال کرد از قانونی که میزان عمل او خواهد بود، و او پاسخ داد، که قانون قرآن، پیغمبر گفت هر گاه در قرآن قانونی برای قضیه‌ای نیافتید؛ در جواب گفت بر طبق سنت عمل خواهم نمود.

باز سؤال شد هر گاه دستوری از متن سنت هم بدست شما نیامد گفت در این حال باجتهاد رای خود عمل خواهم کرد پیغمبر دست‌ها را بلند کرد و گفت :

«سپاس خدا را که فرستاده فرستاده خود را برای که می‌خواست هدایت کرد» قوانین مورد ضرورت و احتیاج می‌بایستی بوسیله شورا وضع شود، در پاسخ سؤال علی که در موقع نبودن دستور صریحی در قرآن چه باید کرد؟ پیغمبر بر حسب روایت فرمود : مردمان عادل و شایسته را جمع کرده و با مشورت آنان تصمیم بگیر و تصمیم خود را بر عقیده یک نفر بدارمکن.

پیغمبر خود در کارهای مهم بمشورت متوسل میشد. مدینه سه مرتبه مورد حمله دشمن قرار گرفت و در هر سه بار پیغمبر بر طریق رو برو شدن با دشمن و دفاع از مدینه با اصحاب خود مشورت کرد.

در یکی از اینمواقِع عقیده اکثر اصحاب خود را پیروی کرده و از مدینه برای دفاع و جلوگیری از دشمن بیرون شد. گویانکه عقیده خودش آن بود که در مدینه بماند و دشمن را دفع کند. او صریحاً پیروان خود را دستور داد که در هر موضوع مهمی بوسیله مشورت تصمیم بگیرند.

«هیچ مردمی با مشورت اقدام نکردند مگر آنکه در کارها براه

راست هدایت شدند»

هنگامی که در یکی از جنگها بعضی مردم فرمان نظامی او را مخالفت کردند و در نتیجه پاره‌ای از مسلمین بشهادت رسیدند باز پیغمبر ما مورشده که با آنها مشورت نماید .

« آنها را ببخش و برای آنان آمرزش خدا را بخواه و با آنها در امور سیاسی مشورت کن » از قرآن مقدس این مطلب آشکار است که اصحاب در موقع مهم برای مشورت مجتمع میشدند:

«بندگان با ایمان تنها آن مردمی هستند که بخدا و فرستاده‌اش ایمان آورده‌اند و هر گاه در کار مهمی با او باشند بدون اجازه از محضر او نروند»
در نتیجه همین دستورهایی صریحی که مشورت را وسیله وضع مقررات و اخذ تصمیم‌های نهائی قرار داده بود نخستین خلفای پیغمبر هر يك را افراد معینی بود که خلیفه را در کارهای مهم او کمک نمایند .

تقریباً در همان اوایل تاریخ اسلام بود که ائمه بزرگ فقه مانند امام ابوحنیفه وضع و اثبات احکام و قوانین را بوسیله قیاس قرار داد و اجتهاد همراه قرآن و سنت یکی از منابع اسلامی شناخته شد، این دو اصل دموکراسی، قدرت و برتری قانون و بکار رفتن مشورت با افراد در وضع مقررات جدید و تصمیم‌های مهم بوسیله شخص پیغمبر شد.

« سومین اصل دموکراسی یعنی انتخاب رئیس دولت نیز بوسیله خودش رسمی شناخته شد، حتی تا آنجا که گفت اگر از یک نفر زندگی ریاست دولت را عهده دار شد اطاعت او مانند رؤسای دیگر واجبست^۲ »

در نتیجه همین تعلیمات بود که اولین کار اصحاب بعد از مرگ انتخاب خلیفه شد .

هنگامی که خبر مرگش منتشر گشت مسلمین مجتمع شده و با آزادی موضوع خلافت و کسی که شایستگی خلافت دارد مورد بحث قرار گرفت. انصار که اهل مدینه بودند انتخاب دو خلیفه را یکی از قریش و یکی از خودشان معتقد بودند اما اشتباه این عقیده را ابوبکر خاطر نشان کرد و در نتیجه سخنرانی جالبی که ایراد نمود روشن کرد که بیش از یک خلیفه و فرماندار نمیتوان پذیرفت «

« و بنا بر این ابوبکر انتخاب شد و بگفته عمر بهترین و شایسته ترین اصحاب برای ریاست و خلافت بود «

شایستگی برای حکومت تنها باعث تصمیم و انتخاب بود و حتی یک کفر زنگی میتواندست بر عرب حکومت نماید همانطوریکه پیغمبر در کلمات صریحی بیان کرد .

« بشنوید و فرمان ببرید اگر چه یک کفر زنگی که سرا چون مویزی است بر شما حکومت نماید «

مردمی که حق انتخاب خلیفه را دارند نیز میتوانند او را در مواقع ضرورت و لزوم عزل نمایند چه اینکه پیغمبر شنیدن و اطاعت کردن از اولیاء امور را اینطور مقرر کرد .

« ما بنخواستیم یا نهخواستیم در سختی و آسودگی و حتی اگر حقوق خودمان داده نشود و تنها با قدرت حکومت در صورتی میتوان مخالفت کرد که او کارهای صریحی برخلاف دین که دلیلی روشن از خدا بر آن باشد ارتکاب نماید «

از مردم خواسته شد تا با شهامت اخلاقی بیداد گریهای فرماندهان را با آنها خاطر نشان سازند .

پیغمبر فرمود :

« بهترین جهادها گفتن حق در پیش حاکم بیدادگراست ^۱ »
 خزانه و بیت المال را اختصاصی بخلیفه نمود و او مانند دیگر کارمندان
 حقوقی معین میبرد .

« ابوبکر نخستین خلیفه پیغمبر در زمان خلافت خود بر طبق همین
 قانون عمل میکرد ^۲ »

رئیس دولت را امتیازاتی نبود و میشد که مانند افراد دیگر مسلمان
 مورد تعقیب دادگاه قرار گیرد . پیغمبر خود نمونه ای برای عدالت واقعی
 شد و در بستر مرگ خود اظهار کرد که هر گاه کسی را بر او حقی است
 بیاید و حق خود را بگیرد .

عمر دومین خلیفه خود مانند مدعی علیه در نزدیکی از قضات دولت
 خود زانو زد . پیغمبر را در بانای نبود ، رجال دولت مأمور بودند تا در تمام
 ساعات روز در دسترس مردم قرار گیرند .

عمر دستورهائی برای رجال دولت خود صادر کرد که باید بسیار
 ساده زندگی کنند و در بانای برای خود نگیرند ، تا مبادا مردم را از تماس با
 اولیای امور بازدارند .

پیغمبر مالیات اجباری برای هزینه جنگ با دشمن وضع نکرد
 بلکه مردم مأمور بودند که هر گاه عدالتی را مشاهده کردند اگر بخواهند
 داوطلبانه چیزی بدهند . پیغمبر ۷ سال جنگهای خود را با همین کمکهای
 آزاد و اختیاری مردم بر گزار کرد . تنها مالیات اجباری همان زکوة بود
 که سالیانه از قرار یک چهارم جمع آوری میشد .

قلم عمده هزینه برعهده ذخائر سالیانه زکوة کمک بفقیر و بیچاره بود بعدها عمر مقرر کرد که تنها بارضای مردم بر حسب استعداد آنها میتوان از آنها مالیات گرفت^۱

« تنها وظیفه دولت آن نبود که زندگی خانواده‌های بیچاره را اداره کند بلکه میبایست قرضهای پرداخت نشده اشخاص متوفی را پردازد ، در موقعی که معالی برای پرداخت آنها نباشد^۲ »

« بهمان نسبتی که حقوق افراد اسلامی مورد رعایت بود . به حقوق افراد نامسلمان تابع دولت اسلام نیز اهتمام میشد^۳ »

پست‌های دولتی ، اماکنی به حساب آمد که باید باشخص لایق آن پرداخته شود :

« خدا شما را امر میکند تا اما تنها را باهلش بسپرید و هر گاه در میان مردم حکومت یافتید بحق و عدالت فرمانروائی کنید^۴ »

عدالت شالوده و اساس دواتی بود که بوسیله پیغمبر تاسیس شد در انجام عدالت میبایست امتیازی بین خویش و بیگانه - دوست و دشمن قرار نداد .

« ای بندگان باایمان برای خدا پیاخیزید و گواهان عدالت باشید و مباد دشمنی با مردمی شما را بر بیهعدالتی تحریک نماید عدالت کنید که آن به برهیز کساری نزدیکتر است و در انجام وظایف بندگی کوتاهی باشید و بدانید که خدا با آنچه که میکنید آگاه است^۵ »

« ای بندگان خدا شناس طرفداران عدالت باشید و برای خدا

۱ - بحاری ۸۶۲ - ۲ - ۱۱۰۴۳ - ۳ - ۸۶۲ - ۴ - ۵۸۰۴

گواهی دهید اگرچه علیه خود یا پدر و مادر یا خویشان نزدیک شما تمام شود. اگر دارا و یا نادر باشد خدا برای رسیدگی و سرپرستی او از همه شایسته تر است. پس هوسهای پست و آرزوهای نفسانی خود را پیروی نکنید مباد شما را منحرف کند، و اگر از حق سرپیچی کنید و یا اعراض نمائید البته خدا از آنچه میکنید آگاه است.^۱

بাহجرت بمدینه که مبداء تاریخ مسلمین است پیغمبر رهبر دولتی شد که روزی اجباراً وارد جنگ گردید. بطوریکه سابقاً گفته شد مدینه سه بار در سال دوم، سوم، پنجم هجرت مورد حمله قریش قرار گرفت و پایان این جنگها بسال هشتم از هجرت و فتح مکه کشید.

این حوادث پی در پی نشان میدهد که پیغمبر هرگز متعرض و متجاوز نبود. و در حقیقت بطوریکه در صریح قرآن اظهار شده است وقتی با او اجازه جنگ داده شد که از طرف دشمن متجاوز جنگ آغاز شده باشد

«بمردمانی که دشمن بچنگ با آنها اقدام کرده است چون مورد بیداد قرار گرفته اند اجازه جنگ داده شد»^۲

حتی بعد از صدور فرمان جنگ باز در مقام توضیح و شرح این دستور گفته شد که باید جنگ همیشه جنبه دفاعی داشته باشد.

«و در راه خدا با مردمی که بچنگ شما سرخاسته اند بچنگید و مباد از آن میزان تجاوز نمائید»^۳

گواینکه پیغمبر در ۵۵ سال زندگی گذشته خود دست بچنگ نبرده بود و در عین حال چون ورزیده ترین افسری فرماندهی را بعهده گرفت و راضی نشد قطره ای از خون اصحابش ضایع شود

او خود را در برابر جست و خیزهای دشمن چنان آماده ساخت که در تمام این جنگهای پیوسته هفت ساله علیرغم قدرت دشمنی که در تمام کشور جا گرفته بود و از هر جهت بر جمعیت اندک اسلامی مدینه برتری داشت، نیروی دشمن هرگز به غافلگیر کردن مسلمین با آنها را مورد حمله ناپود کننده‌ای قرار دادن توفیق نیافت، در جنگهای احد و حنین هنگامی که بظاهر شکست متوجه نیروی اسلامی بود پیغمبر زندگی خود را در خطر قرارداد تا خطر را دفع نمود.

پیغمبر تاروژی که جنگ بین او و دشمن آغاز شد مردان خود را تنها در زمینه روحی و اخلاقی پرورش میداد، ولی هنگامی که چهره جنگ نمودار شد تمام آنچه از نقطه نظر مورد نیاز بود بوسیله او انجام گرفت. او از افرادی که میتوانند در صحنه جنگ در برابر دشمن سربازی کنند سرشماری بعمل آورد. او ترتیبی داده بود که نظامیان اسلامی در بکار بردن اسلحه ورزیده شوند.

« حتی زنان برای تعهد و حمل خواربار^۱ »

« برای سرپرستی از مریض و مجروح^۲ »

« برای بیرون بردن زخمی و کشته از میدان جنگ^۳ »

« و بالاخره برای شرکت در جنگ در مواضع ضروری و غیر عادی

دعوت میشدند^۴ »

جنگ بطور اجبار بر پیغمبر تحمیل شد او طبیعتاً از جنگ بیزار بود، از ایسرو بهترین کوششها را برای تقلیل و تنزل دادن آن تا حد امکان

۱- بخاری ۶۶۵۶ - ۲ - ۶۲۰۵۶ - ۳ - بخاری ۶۸۵۶

۴ - ۶۲۰۵۶ - ۶۳ - ۶۵

بکار برد . فرمانهای اکیده صادر شد که مردم خارج از صف جنگ را نباید کشت .

« زنی در میان کشته‌ها در یکی از جنگها دیده شد و پیغمبر بعد از اطلاع بر آن کشتن زنان و کودکان را اکیداً منع نمود^۱ .

« و فرمود این زن دست در کار جنگ نبوده است و اضافه کرد که حتماً اجیرها را در جنگ نباید کشت^۲ .

تمام افراد غیر نظامی حتی کارگرانی که در جنگ استخدام شده‌اند بخشیده بودند و جنگ تنها آزمایشی از قدرت در میان نیروهای نظامی بود . جنگ تنها از نظر نگهداری مسلمین از نابودی ضرورت یافت ولی در خونریزی میبایست به حداقل ضرورت اکتفا شود .

در نتیجه بیزاری از خونریزی غیر لازم بود که پیغمبر برای ایجاد صلح بخشندگی داشت . و تعطیل جنگ در صورتیکه دشمن بصلح متمایل شود لازم شمرده شد :

« اگر آنان بصلح متمایل شوند تو نیز اظهار تمایل نما و بر خدا اعتماد کن^۳ .

پیشنهاد دشمن صلح را بسا آرزوی صمیمیت نباشد و بخواهد بدینوسیله خود را برای جنگ آینده‌ای آماده کند ولی حتی با این احتمال نباید پیشنهاد او رد شود .

« و اگر آنان بخواهند ترا فریب دهند .

آیه بیش از این ذکر شده و باینجا میرسد .

« سپس خدا برای نگهداری تو کافیهست »

ایمان پیغمبر بخدا برای او بحدی اطمینان بخش بود - و حتی ایمان اصحابش که اگر دشمن در سایه صلح جنگ دیگری میآراست که بمغلوبیت پیغمبر انجام می پذیرفت باز برای درخواست صلح آماده بود. در نظر پیغمبر عدالت و نیکو کاری خود ضامن قابل اعتمادی بود که طرفداران آن سرانجام پیروز خواهند شد.

دستورهائی که بنظامیان اسلامی داده میشد نشان میدهد که پیغمبر تا چه حد نگران و علاقه مند بود که از خطرات و وحشت های جنگ بکاهد:

« در کینه جوئی از ستمپائی که بما رسیده است - متعرض مردمان بی آزاد گوشه نشین بومی نشوید. زنان را ببخشید و مزاحم آنها نگردید. کودکان شیرخوار و بیماران بستری را زحمت ندهید. از خراب کردن خانه های کسانی که مقاومت جنگی ندارند پرهیزید. وسایل زندگی آنها را ویران نکنید. درخت های میوه دار آنان و نخل های خرما را دست نزنید.»

رفتاری که با اسیران جنگی مقرر شد همان نگرانی را نشان می دهد

« پس هر گاه با مردمان خبیثان بناسی بجنگ آمدید - گردنهارا بزنید تا بر آنها غالب آید و آنها را با سیری بگردید سپس یا بر آنها منت گذاشته آزاد نمائید و یا هم فدیه خود را بپردازند تا وقتی که جنگ سلاح خود را باز نهند.»

پیغمبر بر تمام اسیران جنگی منت گذاشته و آنها را آزاد نمود مگر در جنگ بدر که هنوز جنگ فریس با مسلمین رو بشدن میرفت و ۷۰ نفر اسیران جنگی بدر در مقابل فدیه آزاد شدند. در جنگ حنین در حدود شش هزار نفر اسیران جنگی بخشیده شده - آزاد گشتند.

جنگی که پیغمبر بدان مجبور شد آغاز آن روی حساب مهربانی بود و تنها به منظور دفاع و حمایت از بیچارگان انجام میشد تا مردمی از جنگال متجاوزینی که برای نابود کردن آنها کمر بسته بودند رهائی یابند و انجام آن نیز مهربانی بود چه اینکه هر گاه دشمن متجاوز پیشنها د صلاح میکرد پذیرفته شده و جنگ تعطیل میشد رهائی مردمان ستمدیده و جلوگیری از تجاوز بآنها منظور از جنگ بود نه نابود کردن متجاوزین .

کسایکه در جنگ شرکتی نداشتند مورد بخشش قرار میگرفتند همان کسانی که در جنگهای عصر تمدن حتی پیش از خود جنگجویان قربانی ستمگری آتش افروزان جنگ قرار میگرفتند .

در جنگهای اسلامی نظر بنا بود کردن متجاوز نبود چه اینکه نابود کردن دشمن تنها راه منحصر علاج تعرض و تجاوز نیست . نظر پیغمبر آن بود که بخشندگی و پذیرش صلح بهترین علاج برای بیدادگری و حتی بر نابود کردن بیدادگران مقدم است، چه اینکه در صورتیکه کوشش برای نابود کردن دشمن آتش کینه جوئی و انتقام را دامن میزند^۱ صلح و بخشندگی ممکن است دلها را عوض کرده و راه مهر و صفارا باز کند .

اینک که کتاب را تمام کرده اید

کتاب

زَيْنُ الْجَانِبِينَ

عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

که بهترین کتاب در باره زندگانی حضرت سجاد سلام الله علیه
میباشد میتواند شما را بواقعیات زندگانی آنحضرت آشنا سازد .

این کتاب تالیف عبدالعزیز سیدالاهل و ترجمه آقای وجدانی است
که توسط ناشر همین کتاب چاپ و در دسترس علاقمندان گذاشته شده

ارزش ۳۰ ریال

است .

قسمتی از انتشارات دینی

کتابفروشی محمدی

- ۱- خدا در طیب نالیف کامل و الاماریون ترجمه وارسته ۵۰ ریال
- ۲- خوشحنتی خانواده یا بهترین راهنمای ریاسوئی از نظر اسلام
- تالیف مرحوم محمد حسین محمدی اردهائی (جلد اول) ۲۰ ریال
- ۳- خوشحنتی خانواده جلد دوم یا بهترین خود آموز رموز و راز
- مجید تالیف مرحوم محمد حسین محمدی اردهائی ۲۰ ریال
- ۴- احلاق محمد صلی الله علیه و آله تالیف آقای عروی ۲۰ ریال
- ۵- عقاید اسلامیة در برجمه بکت الاعتماده تالیف
- شیخ مفید ۳۰ ریال
- ۶- ترجمه و شرح دعای کمیل بقلم آیته الله خالصی ۱۲ ریال
- ۷- دوره کامل مجله جمعه یا یکدوره و سه هارسه بر بان ساده
- بقلم مرحوم محمد حسین محمدی اردهائی با حاد رکوب ۶۰ ریال
- ۸- سخنرانی های دانشمند محترم آقای حسینعلی راشد
- از رادیو تهران هر حروه ۵ ریال